

قال ابو حنيفة قبيصة  
الاشعثي عن ابيه عن  
الشهري قال الشافعي  
العقل فاحفظ في  
كبر السن فاحفظ في  
الرؤية وقدر الضو  
العالم على التكملة  
فمنح السن كالذرة  
اجباسا

عاصدة الى الراجح غفرل  
وهذا الكلام ينبغي ان  
علاوة على كون  
على ان كانت  
صلى الله عليه وسلم

المعاني التي لا  
تختص بغير  
مكان تدبر  
يودع الله تعالى  
ثابت فيهم  
وان ذلك لهم  
مراتب الناس  
تلك الحقائق  
هذه الحقائق  
على قدر  
الجمال الشا  
وكان صياحا  
بين المسلمين  
وهو كالأجسام  
على قدر المعنى  
انفق العلماء  
في شرح السنة  
قلت له

ایشان مهر باب لایجل کاح المتعة حلال نیست کاح متعه مالک عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن بن محمد بن علی  
ابیهما عن علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن متعة النساء یوم خیبر و عن اهل الحکم الا لانیة  
رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی و مرود از متعه زنان روز خیبر و از خوردن گوشت خزان هانی مالک عن ابن شهاب عن عمر  
بن الزبیر ان خولته بنت حکیم دخلت علی عمر ابن الخطاب فقالت ان ربیع بن امیة استمتع بامرأة مولدة فحلت  
منه فخرجه عمر ابن الخطاب فوعا یخرج و داءه فقال هذه المتعة ولو کنت تقدمت فیها لوجعت فولد فخر حکیم مثل  
بر عمر ابن الخطاب پس گفت هر اینه ربیع پس امیة متعه کردن مولده و مولده زنی است که در عرب پیدا شده و الدین ابو غیر عرب باشند پس حال  
شد از وی پس بآید عمر بن الخطاب مضطرب شده میکشید چادر خود را بر گشت این است و اگر پیش ازین حکم کرده بودی و متعه البته جرم میکرد  
باب الکفائة قال الله تعالی افمن کان موسماً کان فاسقاً لا یستویون آیا کسی که موسم باشد مانند کسی است که فاسق باشد  
بر این نمی شوند و قال تعالی ام یقسمون رجلاً یسخر قسماً بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و دفنا بعضهم فوق بعض  
درجات لیستخون بعضهم بعضاً یسخر با و رجلاً و یسخر یسخر جمعوا ای ایشان قسمت میکنند حجت پروردگار ترا قسمت  
کرده ایم در میان ایشان گذران ایشان را در زندگانی دنیا و بلند مرتبه ساختیم بعضی را بر بعضی یا سخره گیر بعضی از ایشان بعضی را یسخر  
کرد و حجت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمیع میکند باب تفسیر آیه المحرمات باب و شرح و بیان آیت محرمات قال الله  
ولا تشکون اباکم من النساء الا ما قد سلف ان ذلک کان فاحشاً و مقتاباً و سبباً لا یجوز کفید زنی را که در  
کناح آورده اند او را پدران شما از زنان کن آنچه گذشت پیش از نزول این آیت عفو است بر آنیه نکاح این زن است کار بجایای و بسبب بغض  
خدایتما و بدین است آن حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عمتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات  
الاخت و امهاتکم الا لاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضا عه و امهات لشانکم و دایاتکم الا لاتی  
حجورکم من النساء الا لاتی دخلنکم هن فان لم تکنوا دخلنکم هن فلاجناح علیکم و جلال ابناءکم  
الدین من اصلا بکم و ان یجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله عفو رحیم و المحصنات من النساء  
الا ما ملکتن یا ما نکح کتاب الله علیکم و اهلکم ما و داء ذلکم ان یتنصروا باموالکم محصنین غیر مساحین  
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فزیضه و لاجناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفرض فیه ان الله  
کان علیماً حکیمماً احرام ساخته شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و خواهران مادران شما و دختران شما  
شما و دختران خواهران و آن مادران شما که شیر داده اند شما را و خواهران شما از جهت شیر خوردن و مادران زنان شما و دختران زنان شما  
آن دختران که در پرورش شما انداز شکم آن زنان که جماع کرده اید با ایشان پس اگر جماع کرده باشید با ایشان پس هیچ گاه نیست بر شما

فكانت قد بدت  
فقد اختلفوا في تحديد  
المعاني التي يتفرع عنها التقاوت  
فذهب اكثرهم الى ان السابعة  
الدين والحريه والنسب والجماعه  
والادب والدين الاسلام والعلمه  
واعتبر الشافعي الساده من العبد  
المستبته للخيار ايضا ومعنى اعتبار  
الكفايه عند ابو حنيفه ان  
المرأه اذا تزوجت بنفسها من غير  
الكفوفلا ولياء ان يفروق بينهما  
وعند الشافعي ان احلها ولياء  
المستترين اذا زوجها فبها  
من غير كفوف وصبر  
يعلم ولهم الفصل اذ ذبح  
الارب كبير اصغره والافقه  
تغيرت مضاهها وفيه القولان  
ايضا

نکاح دختران زنان در زمان پسران شکاک از هلب شما باشند و حرام کرده شد آنکه جمعی کنید میان دو خواهر لکن آنچه گشت قبل از زدن این آیت  
عفوست هرگز نیست خدا تعالی آمرزگار مهربان و حرام کرده شد خداوند شوهر از زمان بکر آنچه مالک آن شده است دست شما نوشت خدا  
تعالی این احکام را بر شما نوشتی و حلال ساخته شد برای شما آنچه بجز این مذکور باشد حلال کرده شد که طلب نکاح ایشان کنید با لکما خود خود را به  
نگاه دارنده نه زن کند پس هر زنیکه بهره گرفتند از وی بیکو چاس بدید از زنان مهربانی ایشان تمام چنانچه قرار داده شد و هیچ گنا  
بر شما و آنچه بایکدی رخصی شد بعد مقرر کردن از کم یا زیاده هر آنست خدا و انا با حکمت تمیز **حکم** گوید اجماع منعقد شد بر آنکه در این آیت  
ام شامل است جدات را از جهت پدر یا مادر و بنات شامل است نبات اولاد را اگر چه فرزند تر باشد و اخوات شامل است اعیانی و اخیانی و علات  
را و همچنین عمات و خالات هر قسمی را شامل است و بنات اخ و بنات خت شامل است هر زن بی را که در ولادت آن و ولخت باشد اگر چه فرود تر و دور از  
رضاعت است که در حلیه باشد و نزدیک شافعی خمس مضات باید تا تحريم رساند و نزدیک مالک و ابو حنیفه یک مصعه و دو مصعه نیز تحریم میکنند  
و حکم اخوات رضاعی شامل است نبات رضاع و عمات و خالات و بنات الا و بنات الاخت تفصیلی که گذشت و امهات نسا و تصدیت  
بجول پس مادر منکوحه حرام باشد اگر چه منکره است و در باب قید حجب و اتعاقی و قید دخول اخترازی و در حلال انا قید صلبیت است و آنرا  
از تنجی از زن نیز منکوحه اش شامل است منکوحه جد ابلا یا ابلا لام و منکوحه الابن شامل است منکوحه ابلا یا ابلا بن ابنت ما اگر چه چند فرود تر و دور از رضاعت است  
جمعیان بدن و عمو و وزن و خاله او و دیگران در مقام محرمیت باشد بوجهی که اگر بر کسی را از ایشان مرد فرض کنیم نکاح آن دیگر حلال  
ت باشد بسبب رضاع یا تبیین و نکاح کسیکه در عقد نکاح کسی باشد و نسبت مگر آنکه پس واقم شود و آن قاطع نکاح است نزد کثرت اتفاق  
و قاطع است نزدیک ابو حنیفه و نکاح خالی از مهر نیک باشد خواه ذکر کند یا نکند و هر که جماع کنند زن خود را و مهری مقرر کرده بود تمام مهر  
لازم می آید و اگر بعد مقرر کردن مهر یا دتی و نقصانی کند یا کنیت و الله **علم مالک** عن یحیی بن سعید انه قال سئل زید

ثابت عن رجل تزوج امرأة ثم فارقها قبل ان یصیبها هل یحل له ان یمسها فقال زید بن ثابت لا الا لم یبهت لیس فی  
شرط و انما الشرط فی الوباب سوال کرده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده است زنی را بعد از آن جدا شد از وی  
او آنکه برسد با و آیا حلال است او را نکاح او را آن زن پس زید بن ثابت گفت حلال نیست ما در زن مبهمة و عام است و نسبت در آن شرط و جز این  
نیست که شرط در دختر زن است **مالک** عن غیر واحد ان عبد الله بن مسعود استفتی و هو بالکوفة عن نکاحه الام بعد

الابنة اذ لم تکن الابنة متت فارخص فی ذلك ثم ان ابن مسعود قدم المدينة فسال عن ذلك فاجابته  
كما قال و انما الشرط فی الوباب فرجع ابن مسعود الی الکوفة فلم یصل الی المنزله حتی اتی الرجل الذی افتاه بن  
فامرہ ان یفارق امرأته از عبد الله بن مسعود فتوی طلب کردند او و او در کوفه بود و در نکاح ما و بعد از دختر و قبیله مساس کرده نشد و آن  
و دختر را پس خصوصت داد و در بی صورت بعد از آن ابن مسعود آمد بدین سوال که از این سلسله پس خبر داده شد او را که حکم نیست بوجهی که گفته و جز این

معناه ان الزوجه يجب ان لا تخرج من البيت الا اذا اذن زوجها  
 معنى ان الزوجه يجب ان لا تخرج من البيت الا اذا اذن زوجها  
 معنى ان الزوجه يجب ان لا تخرج من البيت الا اذا اذن زوجها

باب انكم بعضكم من بعض فانكم من باذن اهلهم واتوهن اجورهن بالمعروف بحصنات غير صلحات  
 متخذات اخدان فاذا الحصن فان اتين بفاحشة فعليه من نصف ما على الحصنت من العذاب ذلك من  
 خشيعة العنت منكم وان تقصروا خير لكم والله غفور رحيم وهره تواني نذارد و اجبت تو انكري كبري كبري زمان آزاد  
 مسلمانا را پس حلال است او را نکاح کند کثيري از جنس آنکه مالک او شد و هست و ستاهي شما اي مسلمانان از کثير کان و خدا متعا و ما ترست بايمان شما  
 بعض شما از جنس بعضي است پس نکاح کند کثير کان را باذن خود و اذن ايشان و پسر پيشان را مهر را ي ايشان بوجه پسنديد در حال کبري کان  
 پسر پسر کار باشند از زمانه زمانه کننده و در دست پنهاني گيرنده پس فتيکه خداوند شوهر شدند پس اگر بيازند گناه حيايي را يعني ناکند پس  
 ايشان است نصف آنچه بزرگان از او است از عقوبت يعني نجاه تا زيانه بايد زد نکاح کثير کان کسي است که ترسد از شقت يعني از گناه  
 از جهه شما و اگر صبر کنيد بهتر باشد شما را خدا آمرزگار و هر چه قصه حج گويد فارق و نکاح و اتحا و اخدان شرط شهود است و در حصن و خدا  
 مود بولد و ن عقد بحسب ظاهر پس چون در حاله زوجه اند اگر ناکند پس ايشانست نيم مقدار آنچه بزرگان است از عقوبت يعني نجاه  
 تا زيانه و اگر در حاله زوجه نباشند نيز عقوبت او همان نجاه تا زيانه است زيرا که ذکر اين قيد بحسب نفي احتمال زيانه است و اين معني در حد  
 ميسر شده و الله اعلم **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر سارا عن رجل كانت تحت امرأة حرة  
 فاراد ان ينكح عليها اتمه فكرها ان يجعها بينهما عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر سارا الكرهه شد از حکم مرد کيه هست زرد او  
 زن آزاد پس خست که نکاح کند بر روی کثير کان پس پسند و شنيد که جمع کنند بيان آزاد و کثير کان **صالح** عن يحيى بن سعيد عن  
 سعيد بن المسيب انه كان يقول لا تنكح الا اتمه على الحرة الا ان تشاء الحرة فان طاعت الحرة فلما اثلثان  
 القم سعيد بن المسيب يلفت نکاح کرده نشود کثير کان بر آزاد مگر آنکه بخواد و از اين معني رفی شود پس او است و در يوم حصه او قسم نفي  
**قال صالح** ولا يتبغى لحر ان يتزوج امته و هو مجد طولاً لحره ولا يتزوج امته اذا لم يجد طولاً لحره الا ان  
 يخشي العنت وذلك لان الله تبارك وتعالى قال في كتابه ومن لم يستطع منكم طولاً الا اتمه قال صالح ولعنت  
 الزنا گفت و نيابد مرد از آزاد که نکاح کند کثير کان و حال آنکه او مي بايد نو نکري بر آن نکاح زن آزاد نکاح کثير کان را و فتيکه نيابد نو نکري بر آن نکاح آزاد مرد و فتيکه  
 نيابد نو نکري بر آن نکاح و اين بر آنست و او را کتاب خود و من لم يستطع منكم طولاً الا اتمه گفت مالک مرا و عنت ز راست **قال صالح** لا  
 يجل نکاح امته يهودية ولا نصرانية لان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والمحصنات من المومنات المحصنات  
 من الدين و قوله الكتب من قبلکم فمن جرائد من اليه يوديات والنصرانيات وقال الله تبارك وتعالى فمن لم  
 يستطع منكم طولاً ان ينكح للمحصنات المومنات فمن ما ملكت ايمانكم من فتياتكم المومنات فمن الاماء  
 المومنات فانما احل الله فيما نرى نکاح الاما المومنات ولم يجل نکاح اماء اهل الكتاب اليهودية و



[illegible][illegible]

وان يكون النكاح باذن مولاه  
 وان يكون النكاح باذن مولاه  
 وقال ابو حنيفة لا نكاح  
 الا بمهر ولو مهر طول حرة  
 ان تكون تحت مهر حرة  
 سعيد بن المسيب لا يكره  
 الحرة غير ذواتها  
 حرة ذواتها ولو لم يثاب  
 على ذلك  
 وعليه اهل العلم ان نكاح  
 المشرك والمجوسية غير صحيح  
 ونكاح الكفرا يتصح  
 ويشترط الشافعي ان يكون  
 من قوم يعلمونهم  
 قبل تزويج النكاح  
 ويعيشة عيسى عليه السلام  
 او ينص من قبل تزويج  
 او ينجب ربيعة  
 من علي الله عليه السلام  
 والباكلون في النكاح  
 وانصرت اليه بغير تزويج  
 وقيل النكاح ان يملك  
 الحق ويمنع غيره من  
 حلت ما لم يملك  
 ونكاح

ائمتنا  
 حلت مناصبتهم ولا  
 ولا قوة الا بالله  
 ولا شئ مني  
 اخلاصا خزان  
 حق كذا السر  
 فبما اري والله  
 اعلم فان الطارق  
 بين النكاح  
 وانما هو فكل  
 المشعر والسب  
 والكتان  
 ليس في الشئ  
 ولا عار

فبعث اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن عمر وهيب بن عمار رسول الله صلى الله عليه وسلم انا  
 ابن اميرت و دعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام وان يقدم عليه فان رضى امر قبله ولا سيرة  
 شهرين ثم اقدم صفوان بن امية على رسول الله صلى الله عليه وسلم برذالة نادى على رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 هذا وهيب بن عمار جاءني برذالك وزعم انك دعوتني الى القنوم عليك فان رضيت امر قبلته ولا سيرة  
 شهرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل ابا وهيب فقال لا والله لا انزل حتى تبين لي فقال له رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم بل لك تسير اربعة اشهر فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل هوازن بجنين  
 فارسل الى صفوان بن امية ليستعيده اداة وسلاحا عندك فقال صفوان اطوعا ام كرها فقال بل طوعا قاهرا  
 الاداة والسلاح التي عندكم فخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو كافر فشهد حنين والطائف  
 هو كافرا و امرته مسلمة ولم يفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين امرته حتى اسلم صفوان و  
 استغفر عن امرته بذلك النكاح **مالك** عن ابن شهاب انه قال كان بين اسلام صفوان وبين  
 اسلام امرته نحو من شهر قال **مالك** قال ابن شهاب ولم يبلغنا ان امرأة هاجرت الى الله ورسوله و  
 زوجها كافرا فقيم بدار الكفر الا فرقت بينهما حين ذبحها الا ان يقدم زوجها على الجحيم عند ما خبر سيدنا بن شهاب  
 بعضي ننان وزيان ان حضرت صلى الله عليه وسلم سلمان بن مسعود و دريا خرد يعني دردار الحرب و دشمنان بهاجرة بنود و شوهر ایشان  
 و قتيك مسلمان شدند کافر بودند از جمله این دختر و لید بن خیره بود و بودوی در نکاح صفوان بن امیه پس مسلمان شدند و زخم که در گنجهت  
 شوهر او صفوان بن امیه از اسلام پس فرستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمراده دی ملاک و هيب بن عمار بود با چادر و خرد و انشان  
 امان باشد صفوان بن امیه را و خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم صفوان را بسوی اسلام و خواند بسوی آنکه بیايد پیش آنحضرت صلى  
 عليه وسلم پس اگر پسند کند کار را قبول کند از اولاد و ستوری آمد وقت دهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو ماه پس و قتيك که صفوان پیش  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه چادر آنحضرت صلى الله عليه وسلم ناکرد و بحضور مردان پس گفت یا محمد یا ابن وهيب بن عمار است آورد  
 من چادر ترا و ظاهر کرد که تو خواندی مرا بسوی آمدن پیش تو پس اگر پسند کنم کار را قبول کنم از اولاد و ستوری آمد وقت دهی مرا و ده  
 پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرود آیی ای ابا وهيب پس گفت صفوان نه بخدا قسم فرود نیایم تا آنکه واضح کنی برای من پس فرمود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلکه و ستوری آمد وقت چهار ماه است پس برآمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بجانب قبله بران در غزوه  
 حنین پس آمد فرستاد بسوی صفوان بن امیه طلب عاریت میفرمود از صفوان آلات و اسلحه را که پیش او بود گفت صفوان یا سبطی  
 بخوشی من یا بجز و زبردستی فرمود بلکه میطلبم بخوشی تو پس عاریت داد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم آلات و اسلحه که نزد او بود و بعد



چهارزان و معتد طلاق این که در صورت هیچ منکوحه جمع نشوند بلکه چهار منکوحه و یک مطلقه **صالح** عن ربیع بن عبد  
 الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر کانا یقولان فی الرجل ینکح عتیه اربع نسوة فیطلق احدین البتة  
 انه یتزوج من انشاء ولا ینتظر ان تنقضی عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر یسئلان فی منکوحه شخصی که باشد نزدیک او چهار زن  
 پس طلاق دهد یکی را از ایشان بطلاق باین غیر صحیح که وی نکاح کند اگر خواهد و طلاق کند اقضاء عدة او را **صالح** عن ربیع  
 بن زید عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر اکتبوا لیدیه بن عبد الملك بن مروان عام قدیم المدینه  
 بذلك غیر ان القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجلس شتی قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر فتوی دادند ولیدیه بن عبد الملك  
 در آن سال که آمد بدین بهین حکم خبر آنکه قاسم گفت او را طلاق بده آن زن را در مجلس متعدد یعنی سه طلاق دادن در یک مجلس بد  
**باب** العبد ینکح اربعاً و یریا انک غلام زنی که در چهار زن **صالح** انه سمع ربیع بن ابی الرحمن یقول ینکح  
 العبد اربع نسوة امام مالک شنید ربیع بن ابی عبد الرحمن را که میگفت نکاح کند غلام چهار زن را **قال** مالک وهذا احسن  
 سمعت فی ذلك گفت و این قول بهترین است که شنیدم آن را درین باب **باب** لا یحل نکاح المعتدة حال است  
 نکاح زنیکه در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالی ولا تقرنوا عقد النکاح حتی یتلغ الکتاب اجله قصیده  
 نکاح را تا آنکه برسد عدت مفروضه بنهایت خود **باب** الرضا عترة تحرم ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام میکند خیر را که  
 میباید ولادت **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بن عبد الرحمن ان عائشة ام المؤمنین اجرتها  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عندها و لها سمعت صوت رجل یستاذن فی بیت حفصة قالت عا  
 فقلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستاذن فی بیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اراه فلا نا  
 لعم حفصة من الرضا عترة فقالت عائشة یا رسول الله لو کان فلان حیالهم لها من الرضا عترة دخل علی فقال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم ان الرضا عترة تحرم ما تحرم الولادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد یک حضرت  
 عائشه شنیدند و از مردی که دستوری در آمدن طلب میکرد در خانه حضرت حفصة گفت حضرت عائشه پرس گفتم یا رسول الله این او را  
 مراد است که دستوری طلب میکند در خانه تو پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می آید مرا که وی طلاق است هم حفصة از جهت  
 خوردن گفت حضرت عائشه یا رسول الله اگر فلانی زنده می بود ام بر دم خود را از جهت شیر خواگه آیا دری آمد بر من فرمود آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم آری هر آنکه شیر خوردن حرام میکند خیر را که حرام میکند ولادت **صالح** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر  
 عن عائشة ام المؤمنین انها اخبرته ان افلم اخا ابی القیس جاء یستاذن علیها و هو عا من الرضا عترة بعد ما  
 انزل الحجاب قالت فابیت ان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرته بالذی صنع

اختلفت  
 علیه الشافعی قال  
 ربی حنفیه لا یجوز  
 ۱۱  
 مالک یفرض عدتها  
 ثم انقضت ولدت  
 علی بن ابی حمزه العتقی



بر عایشه کسی که غیر واده بود ندان برادران عایشه **باب** رضاعه الکبیر و لا تخم شیر خوردن کلان سال حرم  
 نیکد زن را بر مرد **ک** عن ابن شهاب عن رضاعه الکبیر فقال اخبرني عروة الزبير ان اباعنه  
 بن عتبة بن ربيعة وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان قد شهد بدرا وكان قد تبني  
 سالما الذي كان يقال له سالم مولى ابي حذيفة كما تبني رسول الله صلى الله عليه وسلم زيد بن حارثة و  
 انكم ابو حذيفة سالم و هو يكر انه ابنه انكحه ابنة اخيه فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة وهي  
 يومئذ من المهاجرات الاولى وهي يومئذ من افضل اياحي قریش فلما اتزل الله تبارك وتعالى في كتابه في  
 زيد بن حارثة ما اتزل فقال ادعوهم لا بآدم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا اباؤهم فاخوانكم في الدن  
 و هو اليكم رد كل واحد تبني من اولئك الى ابيه فان لم يعلم ابيه رد الى مولاة فجاءت سهيلة بنت سهيل  
 وهي امرة ابي حذيفة وهي من بنی عامر بن ابوی الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله  
 كتابني سالما ولدا وكان يدخل علي وانا فضل وليس لنا الا بيت واحد فماذا ترى في شأنه فقال طهار رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فيما بلغنا ارضعية خمس رضعات فيحرم يلبنها وكانت تراه ابنا من الرضا ع  
 فاخذت بذلك عائش ام المؤمنين فبين كانت تحب ان يدخل عليها من الرجال فكانت تامر اختها ام كلثوم  
 بنت ابي بكر الصديق وبنات اخيها ان يرضعن لها من اجبت ان يدخل عليهما من الرجال و ابي سائر ازواج  
 النبي صلى الله عليه وسلم ان يدخل عليهن بتلك الرضا عة احد من الناس و قلن لا والله ما نرى ذلك  
 احربه رسول الله صلى الله عليه وسلم سهيلة بنت سهيل الا رخصة من رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم في رضا عة سالم وحده والله لا يدخل عليتنا هذا الرضا عة احد من الناس فعلى هذا كان ازواج  
 النبي صلى الله عليه وسلم في رضا عة الکبیر سوال کرده شد ابن شهاب را از شیر خوردن کلان سال پرسید گفت خبر داد مرا  
 عروه که ابو حذيفة بود از صحابا تحضرت صلى الله عليه وسلم حاضر شده مغروده بدر را و او پسر خود خوانده بود آن سالم را که گفته میشد  
 او را سالم مولى ابي حذيفة چنانکه پسر خوانده بود تحضرت صلى الله عليه وسلم زيد بن حارثة را و نکاح کرد ابو حذيفة برای سالم حال  
 آنکه گمان او آن بود که او پسر است بنی داد ابو حذيفة بدست سالم دختر برادر خود فاطمة بنت الوليد بن عتبة و فاطمة آن روز از  
 مهاجرات متحقیان بود و دوی آن روز بهترین بیوهای قریش بود پس وقتیکه نازل کرد خدا شیخ در باب زینما تخم نازل کرد پس فرمود  
 ادعوهم لا یأثم نسبت کنید این پسر خواندگان را به پدران ایشان این نسبت کردن به پدران بعد از نزدیکتر است نزد خدا پس  
 اگر ندانید پدران ایشان یا پس ایشان پدران شما اند و آزاد کردگان شما اند یعنی باین لقب توان خوانده کرده شده هر یک را

از پس خوانندگان بسوی پدر او پس اگر دهنه نشد یا او در دهان او کشته او نمی نسبت یا ز او کشته کردند پس آنرا سهله شد  
 پس در آنکه ابو خلیفه بود و وی از قبیل بنی عامر بن لوی بود بحجاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله کمان داده  
 ما که سالم فرزند است و هر آنکه داخل میشد بر من و من در جامه خاکی می بودم نیست ما را اگر یک خانه پس چه چیزی می در حال او  
 فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه جز رسید یا که شیریده او را پنجم بار شیر دادن پس حرام خواهد شد و سهله میدید سالم را  
 پس خود از رضاعت پس اخذ کرد و این حدیث عایشه در باب آنکه دوست میداشت که در آید بروی از مردان پس اگر کرد خواه خود  
 ام کلثوم دختر ابوسعید بن را و دختران برادران خود را که شیر خورند هر کسی را که دوست میداشت که داخل شود بروی از مردان و  
 قبول کردند سارزان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که داخل شود بر ایشان مثل این رضاعت میچ کی از مردان و گفتند لا والله نمی بینیم  
 چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سهله را اگر خضتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر دادن سالم تنها فاش شد  
 نشود بر این رضاعت میچ کی از مردان پس بر این اختلاف بودند از وجع آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر خوردن کلان سال

**هالك** عن عبد الله بن دينار انه قال جاء رجل الى عبد الله بن عمر فانا معه عند دار القضاء فساله

عن رضاعة الكبير فقال عبد الله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه كانت لي وليدة وكنت

اطاها فعدت امرأتی ایها فارضعتها فاذا خلعت عیلمها فقالت دونك فقد والله ارضعتها فقال عمر

اوجعها وات جارتك فامنا الرضاغة رضاعة الصغیر گفت عبد الله بن دينار آمد روی پیش عبد الله بن عمر و من

همراه او بودم نزدیک دار القضاء دار القضاء خانه بود که در قصار وین حضرت عمر فرود خفته شد از پنجه او را دار القضاء گفته شد سوال

میکرد او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد روی پیش عمر بن الخطاب پس گفت هر آنکه حال است

که بودم آنکیر که من و طی می کردم او را پس قصد کردند من بسوی او پس شیر خوراند او را پس و آندم نزد او خود پس گفت بکیر این کثیر را

پس قسم بخدا که شیر دادم او را پس گفت عمر در من کن زن خود را و بیاجانب کثیر خود پس بر این نیست که شیر خوردن شیر خوردن طفل

است ای شیر خوردن طفل صغیر معتبر است در حرمت **هالك** عن يحيى بن سعيد بن رجلا سال ابا موسى الاشعري فقال

انی مصصت عن امرأتی من ثدیها لبنا فذهب فی بطنی فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك

فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تقه به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رعا

الا ما كان فی المولود فقال ابو موسى لا تشا لونی عن شیء ما كان هذا الحدیدین اظهر کفر هر آنکه مردی سوال کرد ابو

موسی اشعری را پس گفت هر آنکه من که بودم زبانتان خود شیر را پس گفت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسی نه می بینم آن زن که حرام

شده است بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود به من غیر فتوی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میدی تو پس گفت عبد

الله

بن مسعود بن جبه بن جهم بن مدي بن ابان بن مرداس بن گفت ابو موسی جیه میگوید تو پرس گفت عبد الله بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست  
 آنچه باشد و دو سال پس گفت ابو موسی سوال کنی از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم و میان شما مالک عن نافع ابن عبد  
 الله بن عمر کان يقول لا رضاعة الا لمن ارضع في الصغر ولا رضاعة للكبير عبد الله بن عمر میگفت حکم شیر خوردن نیست  
 مگر کسی را که شیر داده شدش و خوردی و حکم شیر خوردن نیست کان مالک عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت سفيان  
 بن المسيب يقول لا رضاعة الا من كان في المهد والا ما ابنت اللحم والدم سعيد بن المسيب گفت رضاعت نیست مگر آنکه  
 باشد در ایام که تازه و مکر آنچه ریاده گوشت را و خون را یعنی در حال صغر باشد باب احداث الرضاع و میان حدیث خوردن قال الله  
 تعالى والوالدات يرضعن اولادهن حولین کاملین لمن ادا حان یلم الرضاعة ما و ان شیر خوردن از روز زدن خود را و دو سال تمام  
 باید این حکم آنست که خواب تمام کردن مدت شیر مالک با سنده ان عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما كان  
 في الحولين عبد الله بن مسعود گفت شیر خوردن معتبر نیست مگر آنچه باشد و دو سال باب هل تحرم مصرة او مصنا او لا تحرم  
 الا خمسة رضعات او عشرة رضعات ایا حرام میکند یکبار یکیدن و دو بار یکیدن یا حرام نمیکند مگر پنجبار شیر خوردن تا داده باشد  
 خوردن مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی  
 الله علیه وسلم انها قالت کان فیما اتزل من القرآن عشرة رضعات معلومات هر من ثم نصفن من خمس معلومات  
 فتوفي رسول الله صلی الله علیه وسلم و هکذا یقر فی القرآن حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود بود در جمله آنچه فرود آورده شد  
 از قرآن این کلام عشر رضعات تحرم من نبي ده بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد از بعد  
 از آن حکم ده بار منسوخ شد پنجبار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد یعنی قدری که طفل سیر  
 شود مثل آنرا یک دفعه پس متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این کلمات از آنچه بود که خوانده میشد در قرآن مالک عن  
 نافع ان سالم بن عبد الله اخبر ان عائشة ام المؤمنين ارسلت به و هو يرضع الى اختها ام كلثوم بنت ابی بکر  
 فقالت ارضعیه عشر رضعات حتى يدخل علی قال سالم فارضعتی ام كلثوم ثلث رضعات ثم مرضت فلم  
 ترضعنی غیر ثلث رضعات فلم اكن ادخل علی عائشة من اجل ام كلثوم لم تتم علی عشر رضعات حضرت عائشة فرمود  
 آدم را با سالم بن عبد الله و او در آن وقت شیر خواره بود پسوی خواهر خود ام كلثوم دختر ابو بکر صدیق پس گفت شیوه او را ده بار  
 دادن داخل شود بمن یعنی بغیر حجاب گفت سالم پس شیر داد ام كلثوم سه بار بعد از آن مرضی شدم پس شیر ندادم اگر همان سه بار  
 و خل میشدم بعائشه از جهت آنکه ام كلثوم تمام نکرد برای من ده بار شیر دادن مالک عن نافع ان صفیة بنت ابی  
 عبید اشخرت به ان حفصة ام المؤمنين ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعد الى اختها فاطمة بنت عمر بن الخطاب

۹۱

فایسته  
 عاجل اهل العلم  
 قوله و ان افضل اى  
 مبتدلة في ثياب مهنتي  
 مع قلنت  
 قال الشان العتيق  
 تمام ملة الرضاع  
 فاذا انقضت انقطع  
 حكم الرضاعة وقال  
 ۹۱  
 ابو حنیفة صفة الرضاعة  
 ثلاثون شهرا  
 فخر و جعل و جعل و جعل  
 ثلاثون شهرا و جعل  
 هذا كذا كذا  
 لا قاطعة في المسئل  
 و كذا صفة الرضاع





فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای نزدیک تو چیزی هست که مردی بآن زن آن چیز را پس گفت نیست نزد من مگر این از این پس  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بدی او را از خود بشینی در آن حالت که نیست از ادای برائی تو پس طلب کن چیزی پس گفت این  
مرد گفتم یا بچیز فرمود طلب کن اگر چه یک انگشتری از این باشد پس طلب کرد آن مرد پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یا پیش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره ذکر کرد سوره تهای چند که نام  
برد آن را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آنچه از قرآن است از قرآن یعنی تعلیم آن و الله اعلم **باب**

لا یخلوا النکاح عن حال فان استمتع ومی وجب جميعه او لم یلمیم وجب مهر المثل وان لم یتمتع و مات ولم یلمیم فاختلوا

ذلک او سبی نصف ماله او طلاق لم یلمیم فالمتعة او سبی نصف ماله سبی غالی نیاید باشد نکاح از مال پس اگر بهره مند شد یعنی  
جماع کرد و معین کرده بود مهر را و جب میشود جمیع مهر و اگر بهره مند شد و معین کرده بود مهر را و جب میشود مهر مثل و اگر بهره مند شد و معین  
نکرده بود مهر را و جب میشود نصف مهر و اگر بهره مند شد و معین کرده بود مهر را و جب میشود مهر را پس و جب میشود نصف مهر  
و تسمیه مهر نکرده بود پس اختلاف کردند فقهاء و بی صورت اگر بهره مند شده بود و مهر و معین کرده بود مهر را پس و جب میشود نصف مهر  
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین نکرده بود مهر را پس متعه و جب میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف مهر  
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین نکرده بود مهر را پس متعه و جب میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف مهر

مقرر کرده بود و جب میشود قال الله تعالی فیا استمتعتم به منهن فأتوهن فدیتهن و لا جناح علیکم فیما  
تراضیتن به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیم پس شخصی که بهره مند شد بدیوی از منکوحات پس برید ایشان را  
هر دای ایشان یعنی تمام مهرای و این عام است صورت طلاق و وفات را و نیست گناه بر شما در چیزی که از یکدیگر رضی شدید بعد از مهر  
کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر بر رضی شدید بقصان یا زیادت یا إسقاط یا آن ترا رضی علی باید کرد و هر آنیست خدا و انانیا

قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم یقسوهن او قفرن او الهن فدیتهن و متعهن علی المومنین <sup>ملا</sup>  
و علی المفسن و قد رد متاعا بالمعروف حقاً علی المحسنین هیچ گناه نیست بر شما اگر طلاق داد و یزدان را در وقتیکه هنوز جماع  
نکردید با ایشان یا مقرر نکرده اید برای ایشان مهر معلوم القدر پس در بی صورت بهره مند کنید زنان را یعنی بلباس بر او اگر قدر حال  
اوست و بزرگ دست قدر حال او بهره مند کردن محبت پس ندیده لازم کرده شد بزرگ کاران و ان طلقتموهن من قبل ان

تقسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفو الله عبده عقدة النکاح و ان  
تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفصل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق داد و یزدان را پیش از آنکه جماع کنید  
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بودید برای ایشان مهر معین پس محبت نیمه آنچه مقرر کردید لیکن آنکه عفو کنند منکوحات یعنی طلاق  
کنند هر خود را یا عفو کنند شخصی که بدست اوست عقد نکاح یعنی عباد از تمام دادن مهر و قبل سپس طلاق داد و بخوشدلی و همه آن زن  
گناه نیست و مطالبه نصف نکرد و الله اعلم هیچ بک نیست و آنکه در گذار یزدان دیگر ترست بر پیر گاری و در او شش کنید احسان کردن

[illegible]

در میان خویش هر آنکه خدا را بخیر مکنید بنیاست **هالك** عن نافع ان ابنته عبيد الله بن عمرو امانت زید بن الخطاب

كانت تحت ابن عبد الله بن عمر مات ولم يدخلها ولم يسم لها صداقا فابتعت امرأه صداقا فقال عبد الله

عن عريش صادق لوكا حاصدا في عسكره في نظمها فابت امها ان تقبل ذلك فجعلوا بينهم زيدي بن ثابت فقصه ان لا

صداق طوافها الميراث و خمر عید الله بن عمرو و اود خمر زید بن خطاب بود و این و خمر عید الله بن سیری بود و از ان عبد الله

[illegible]

چوبیت برای اوهر وارو چوب میبود برای اوهر یار میداییم از او علم بردیم بروی پس ابرو نادودی را قبول انداخته چوب انداخته

مگر بایں علم سجدہ خویش پذیر بن ثابت رئیس علم روزیدین بن ابی نصر لادم سیب برای دوی ولادم سیب برای کیرا یا

[illegible][illegible]

۵۴  
سداقنا عر الخراج ملک کو دے دے اور اس کو فقیہ کہ کچھ اور اہم دکر حکمرانست فقیہ کہ فو داغ فستہ شدہ و اہم ہر آنہ و حجت

درودی مهری اذ النعمه الزوجان علی الخلقه و اختلافاً فی الدخول و بیان انکرو تشکستفوت شدند شوهر و زن مخلوقه

تکلف شدند در خواص آن که ایند بلغه ان سعد بن السبک ان بقول اذا دخل الرجل الماء في مبتدأ

۴۴  
لها و اذا دخلت عليه في بيته صدقت عليه بعد ان لم يسبكفت و في تركه فقال شوهر و سرزن در خانه آتري. با درو شد.

و دو گفته مرد با بزرگ و چون دخل شود زن بر مرد و در خانه مرد با و درشته شود سخن زن با بر مرد و منتهی همه گوید رضی الله عنه درین

ن آتا تناقض نیست زیرا که حکم و ایرایت مکرر بر مناس حقیقی بخاکه از آیت مفهوم میشود لیکر گاهی محکم میشود و میسر و انکار

لند اور امر و ماہر تمام بروی و حب نشود پس در مضبوطه بنظاہر اعتماد باید کرد اگر ظاہر شہادت دید که میس شده است ہر لازم

نمود و انیشود و بعد علم **باب** ما اشترط الولى لنفسه فلو لمرة ان يتبعه هر چه شتر کند ولى برای خود و ان بر

است اگر خواهد گیرد اگر خواهد ترک کند **هالك** انه بلغه ان عمر ابن عبد العزيز كتب في خلافته الى بعض عماله ان

نترط للنكم من كان ابنا او غيرهم ومن جاء عطية او كرامة فهو للزوجة ان ابتغته عمر بن عبد العزيز لو شئت ورايا

و خود بسوی بعض عالمان خود که هر چه شرط کرده است در کلام دمیده هر که باشد پیر باشد یا غیر از او از عطیه یادید پس آن

است الرطب ما يذاب **باب الشرط في النكاح** وبيان شرط النكاح ايا وجب است واما آنچه شرط کرده است من در عقد

مالك انه بلغه ان سعيد بن المسيب عن الرواة لشرط على زوجها انه لا يخرجها من بلدها فقام

فان ملوكهم  
المنصفين  
ارادوا ان يخلعوا  
الملك  
فان ملوكهم  
المنصفين  
ارادوا ان يخلعوا  
الملك

[illegible]

والمستحقين من دخله  
فمن الناس من دخله  
وعند من دخله  
لما دخله  
في الدنيا  
فمن الناس من دخله  
فمن الناس من دخله  
فمن الناس من دخله  
فمن الناس من دخله

سعید بیخجہا ان شہ سعید بن سبب را سوال کرده شد از حکم زنیکہ شرط کرد بزواج خود کہ بر نیارد اور از شهر او پس گفت سعید  
برآورد اگر خراب قال مالک والامر عندنا ان اذا اشتراط الرجل المرأة وان كان ذلك عند عقد النکاح ان

لا انكم ملكت ولا استردان ذلك ليس بشئ الا ان يكون في ذلك عين بطلان او حقائق فيجب ذلك عليه  
ويظهر من كلامه وحكي که مقررست نزدیک ما نیست و قیاسیه طرکه مرد برای زن خود اگر چه آن شرط در عقد نکاح باشد که نگاه کنیم بر  
زن دیگر را یا سیریه بگیریم آن شرط پنجم نیست لکن اگر در شرط قسم بطلاق یا اعتقاد باشد پس این شرط واجب میشود بر وی و لازم نمیشود بر

**باب الدعاء اذا تزوج امرأة** وربما ينزل من دعا وتكلم كما ذكره زهير **باب الدعاء** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم المرأة او اشتوى جاريتها فليأخذ بناصيتها واليدع بالبركة واذا اشترى

البعير قليلا خذ بذرة سناما ولا يستعد بالله من الشيطان الرجيم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه کنایه یکی از شمار فی را بخرد کند گنیز کی پس باید که بگوید دعائی و موافق که خرید کند شتر را پس باید که بگوید

گوئین اور او باید که پناه جوید از شر شیطان لعنت کرده شده **باب** تسبیح الیومیه سنت است طعام و لیله بخنجر و در میان  
بر آن دعوت کردن **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک ان عبدا المؤمن بن عوف جاء الى رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم وبہ انصرف قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاحبہ اذہ تزوج فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم سقت الیہا فقال زنة نواة من ذهب فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اولہ و

لشاة عبد الرحمن بن عوف آمد بخواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی اثر زردی یعنی اثر خوشبوی زرد که در وقت نماز تهنیت کرده بود و این سوال کرد و او را رسول الله صلی الله علیه وسلم انزال او پس خرداد آنحضرت رحمتی که نماز کرده است پس فرمود آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم چہ مقدار روان کردی بسوی اون یعنی چہ قدر مهر وادی پس گفت وزن یک نواۃ طلا ذواتہ مقدار نیست چنانکہ تولد و پیسہ در عرف مای باشد پس فرمود اورا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دیمہ کن اگر چہ بیک نیر باشد ظاہر نیست کہ یک بزر

بَنِيَتْ حَالُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَرَأَى بَيْنَ وَقْتِ أَعْلَى وَالْإِيمِ لِبُودِهِ مَا كَلَّمَ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ أَنَّهُ قَالَ الْقَدَّ بِلَغْنِي إِنْ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْمَرُ بِالْوَلَمَةِ مَا فِيهَا خَيْرٌ وَلَا تَحْمِلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُونَهُ مَكَرًا وَلِحَاظًا نَكِيرًا

نمود در آن نان و گوشت نینی بسوی حق و حیس و بر آن اکتفا می نمود و بعضی ایمان **باب** یتا کما تجابة الدعوة الخ لولیتة لارم  
و متا کذبت قبول کردن دعوت و بر ما لک عو باقة ص. عبد الله بن عمران رسول الله ص الله علیه و سلم

وإذا دعي أحدكم إلى وليمة فليأكلها رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وفتیکه خوانده شود یکی از شما بسوی طعام و لیمه بسایر که

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من أحب الله وأهله أحب الله وأهله ومن أحب الله وأهله أدخل الله الجنة ومن أحب الله وأهله أدخل الله الجنة ومن أحب الله وأهله أدخل الله الجنة

١١٠





برسد با منی جماع کند با او زوج او چون بیدار گشت برایش از آنکه غسل کند پس گفتند هر دو جماع کنند آنکه غسل  
 منبر حجم گوید رضی اللہ عنہم بین است ایما قولہ تعالی فاذا ظہرنا فانہ من سئل ابو حنیفہ اختلاف کرده است و گفته چون  
 بروی نماز واجب شود جماع با او درست است اگر چه غسل نکرده باشد **باب** جواز مضاجعة الحائض و خد متہا  
 زوجہا و مولاہا **باب** در بیان جواز یکجا خواب کردن با حائض و خدمت کردن حائض زویہ خود را یا مالک خود را **مالک**  
 ربيعة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم کانت مضجعة مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم فی قوب و لحد و لفا و ثبت و ثبتہ شدیدة فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مالک لعلک نفسک  
 الحیضتہ قالت نعم قال شد علی نفسک از اولک ثم عودی الی مضجعتک حضرت عائشہ خفہ بود یا آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 و علیہ وسلم و ہر آنکہ حضرت عائشہ حضرت کریمت کردن سخت یعنی با اضطراب برخواست پس فرمود او را آنحضرت صلعم حضرت ترا  
 آیا حائض شدی گفت اری فرمود محکم کن بر خود از خود را بعد از آن عود کن بخوابگاه خود و متبر حجم گوید امر کردن باشد از او برائی است  
 تا او را شرمش نشود و امید اعلم **مالک** عن هشام بن عرقہ عن ابیہ عن عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم لفقاً  
 کنت ادخل و اسیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و انا حائض حضرت عائشہ گفت شانه کردم سر مبارک آنحضرت را صلی اللہ  
 و علیہ وسلم من حائض بودم **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان یغتسل جواریکہ جلینہ و یعطینہ الخمر و من حیض علیہ  
 بن عمر بود کہ می نشستند کثیر کان او دو پای او را میدادند او را خمر و ایشان حائض بودند خمره بوریای خود را گویند آنقدر کہ او  
 بروی بخند کند متبر حجم گوید خدمت حائض زویہ خود را و مضاجعة با او جایز است باتفاق **باب** جواز مباشرت الحائض  
 فوق الاذان و جایز است مباشرت حائض با بای از **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلاً سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم فقال ما یحل لمن امراتی و ہی حائض فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لتشد علیہا الزاد ہا ثم شاک  
 باعلاہا مردی سوال کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چہ چیز حلال میشود مرا از منہم زن من حال آنکہ وی حائض باشد پس  
 فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ محکم کند بر خود از خود را بعد از آن کہ کار خود نصف زیرین آن زن **مالک** عن نافع ان  
 عیید اللہ بن عبد اللہ بن عمر عن عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیسالہا اهل بیاتہا الرجل امراتہ و ہی  
 حائض فقالت لتشد الزاد ہا علی اسفل اثم یباشروہا انشاء عیید اللہ بن عبد اللہ بن عمر فرستاد آدم بنیوی عائشہ  
 سوال میکرد او را یا مباشرت کند مردان خود را و حائض باشد پس گفت عائشہ باید کہ محکم کند از خود را بر نصف زیرین خود بعد از آن  
 مباشرت کند یا او اگر خواهد متبر حجم گوید حکمت در شداد را اقرار است از توبت و در دشمنی از جماع حرام و محمد بن الحسن گفته است کہ  
 روایت کرده شدہ است از عائشہ سئل تازین نیز گفت باید کہ احتیاط کند از شام و او را میرسد متع با سویی آن دشمار خمره است



[illegible]

۱۲۷۰



۹۰۰

فبينما كان  
الملك من  
الملك من

وہمکتہ عجب  
ان لہذا

مكتبة  
بيت المقام الشريف

فلاحه و خصله

منه

الحمد لله رب العالمين

وقال الخنوص  
ان

وہابیہ

ایران اسلامی

حکایت خانقاہ خاندان

١٠٠

و اگر خواهی جدا کنم ترا گفت نه بلکه ریحانی خودی مانم با وجود ترجیح من نگاه داشت و او را برین شرط و ندید رافع بر خود هیچ گناه و تقصیر بجا  
خود ماند نزدیک او بنزد ترجیح باب اختیار و الفتق باب در بیان اختیار که حاصل میشود زن بسبب آزاد شدن او فرج نکاح  
را بشمارد **مالک** عن ربیع بن عبد الرحمن عن القاسم بن محمد عن عائشة ام البنین انما قالت کانت فی بزیرة  
ثلث سنن و کانت احدا السن الثلاث لما اعتقت فخرت فی زوجهما و قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم ان اول من اعق و دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم و البرقة تقود الیهم فحرم الیهم خیر و ادم من  
ادم البیت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الم اربو قریها الیهم فقالوا بلی یا رسول الله و لکن ذلك  
الیهم بقصدق به علی بزیرة و انت لا تأکل الصدقة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو علیها صدقة  
و هو لنا منها **هاجی** بنی حضرت عائشه فرمود که بوده است در باب بریره که حکم نمی حکم که بنده و اختیار بریره شده است و آن حکم است  
جایز حقین با و الله اعلم پس بود یکی از آن حکم که او را آزاد کرده پس اختیار داده شده در باب زوج خود حکم دیگر است که بنی حضرت  
الصدیق علیه السلام فرمودند و لا برای کسی است که آزاد کرده پس است که داخل شدند بنی حضرت صلی الله علیه و سلم در خانه خود و یک سنگین  
پوشید بگوشت پس نزدیک صاحب پذیرش بنی حضرت صلی الله علیه و سلم نان و نان خوش از نان خوشهای از نان نان خوشهای که در خانه  
آماده میکنند مثل سرکه و غیر آن پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا ندیده بودم دیگر سنگین که در دوی گوشت گذاشته آری پس  
الصدیق گوشت هست و لیکن آن گوشتی هست که صدقه داده شده است آنرا بر بریره و تو یا رسول الله بنی خوری صدقه پس فرمود بنی حضرت  
صلی الله علیه و سلم آن گوشت بریره صدقه است و برای ما از دوی هدیه است **باب** خیار و الفتق میتدالی المسین حیاتی  
مست است تا دست رسانیدن **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یقول فی الامه تر تکون تحت  
العبد فیتعق ان لها الحیا و الم میتمها عبد البین عمر میگفت و باب کتیر که باشد و نکاح غلامی پس آزاد کرده شود  
انگیز که اگر آن کتیر را اختیار است تا وقتی که دست نرسانیده است با دوی **مالک** عن ابن شهاب عن عروة  
الزبیر ان مولاة لبنة علیة یقال لها ذر اء احبترتها کانت تحت عبد و هی امة یومئذ فتعقت قالت  
فارسلت الی خصمه تزوج البیة صلی الله علیه و سلم فدعته فقالت انی فخرتک خیرا و لا احب ان  
نضنع شیئا ان امرک بیدک ما لم یسک زوجک فان یسک فلیس لک من الامر شیء قالت فقلت هو  
الطلاق ثم الطلاق ثم الطلاق ففارقته ثلاثا کثیر که از بنی عدی که گفته میشد او را زیاده او بود و در نکاح غلام  
و زبیر آن روز کتیر بود پس آزاد شد گفت زبیر پس آدم فرستاد و بسوی من خصمه نداده بنی حضرت صلی الله علیه و سلم پس بخاند  
مراد گفت هرگز من خبر نمکنده ام ترا بنی و دوست نمیدارم که بکنی خیر را یعنی بفراق امر سنگین و مشوره نمیدهم بر آنست

عبد شمس قال  
كان زوجها خافا خائبا  
اهل الكوفة قال القاسم وعروة  
عن عائشة كان زوج بريرة  
فاخذ بريرة اهل المدينة ثم  
تكلم القتها المحسن في الترحيم  
فقال اقول القاسم عروة اسرج  
لان قول الاسد منقطع ولئن سلم  
النجاشي فلو لم اتصل عروة  
لما وجدنا عائشة رض خالة عروة  
وعروة القاسم فكانا بابا خانا عليها  
وليس معن كلامها من وراء الحجاب  
كان يسير كلامها من وراء الحجاب  
ولئن سلم لاختلاف علي عائشة  
فما يشك ابن عمران زوج بريرة  
ولئن سلم لاختلاف علي عائشة

٢٥  
 - كان عبد القادر بن عبد المستنير  
 وهو من تلاميذ شيخنا العبد المذنب  
 سيدي سالم بن محمد بن عبد الله  
 عليهما السلام في الاختلاف  
 اقول اظهر هاتين على الفرس  
 يترك الى ثلاثة ايام من حين  
 علمت الحق ونبئت اليقين  
 مبيت الى ان تصح اسقاطه او  
 تمن من الوهي طاعة وقال  
 الشافعي في مرضه ما كان  
 اليه انشياء

والقائل بالتبني الى ان تر جيع  
القول الثالث لانه  
هشام بن

سليم فقال لها ان في ربك  
رسول الله صلى الله عليه  
في قصة ثور بن خضير ما  
عروة عن أبيه عن  
بروي عن



روزيك يرد اورا بسوى حاكم **باب** امرأة المعسر اب ذربان زن نحفي كه تنگست **بش مالك** انه بلغه ان سعيد  
بن المسيب كان يقول اذا لم يجد الرجل ما ينفق على امراته فزق بينهما سعيد بن المسيب ليكف وقتيكه نيايد مرد و آنچه خرج  
كند بر زن خود فزق کرده شود میان ایشان **قال مالك** وعلى ذلك ادركت اهل العلم بيلان گفت مالك بر زن  
قول ما قيم اهل علم و در شهر خود **باب** الايلا عيارات اذان است كه مرد سوگند خورد كه جامع كند با زن خود ابد ايايد  
كه زياده از چهار ماه باشد قال الله تعالى للذين يولون من لسانهم توبص اربعة اشهر فان فاق فان الله غفور  
رحيم وان عزموا الطلاق فان الله سميع عليم <sup>عنه</sup> براي آنكه قسم بخورند از زنان خود بتر كه جامع انتظار چهار ماه است  
پس اگر رجوع كرد پس بر آنه قضايها آمرزگار مهربانست و اگر قصد مصمم كرد بر طلاق پس بر آنه خداي تعالي شوا دانا است  
**باب** اختلافوا اذا مضى اربعة اشهر هل يوقف او يقع عليها الطلاق البائن والرجعي اختلف  
كروند در آنكه وقتيكه گذشت چهار ماه ايا توقف كرده شود يا واقع شود بر زن طلاق باين يا رجعي **مالك** عن جعفر  
بن محمد عن ابيه عن علي بن ابي طالب انه كان يقول اذا اتى الرجل من امراته لم يقع عليه الطلاق وان  
الا ربعة الا شهر حتى يوقف فاما ان يطلق واما ان يبقى علي بن ابي طالب ميفرمود و قهي كه ايا كند مرد از زن  
خود واقع نشود طلاق اگر چه بگذرد چهار ماه تا آنكه استاده كرده شود پس قاضي لازم كرده شود بروي پس يا نيت كه طلاق  
دهد يا نيت كه رجوع كند **قال مالك** وذلك الا مرعندنا كفت مالك بهين است حكمي كه مقررست نزديك ما  
**مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول ايا الرجل الى من امراته فانها اذا مضت الا ربعة  
الا شهر و وقف حتى يطلق او يفي ولا يقع عليه طلاق اذا مضت الا ربعة الا شهر حتى يوقف عبد الله  
بن عمر ليكف هر مرد كه ايا كرد از زن خود پس بر آنه او را وقتيكه بگذرد چهار ماه موقوف داشته ميشود تا آنكه طلاق دهد و ايايد  
كرد و واقع نشود بروي طلاق وقتيكه بگذرد چهار ماه تا آنكه موقوف داشته شود **مالك** عن ابن شهاب ان  
سعيد بن المسيب وابا بكر بن عبد الرحمن كانا يقولان في الرجل يولي من امراته انها اذا مضت الا ربعة  
الا شهر في حق تطليقة ولو زوجها عليها الرجعة فادامت في عدتها سعيد ابن المسيب وابا بكر بن عبد الرحمن ليكفند  
در باب نحفي كه ايا كرد از زن خود كه حكم نيت كه وقتيكه بگذرد چهار ماه پس آن يك طلاق است و شوهر او را ميرسد بروي  
تا وقتيكه اين زن در عده خود است **مالك** انه باخرا مروان بن الحكم كان يقضي في الرجل اذا الى من  
امراته انها اذا مضت الا ربعة الا شهر في حق تطليقة وله عليها الرجعة مروان بن الحكم حكم كرد و در باب  
نحفي كه ايا كرد از زن خود كه حكم نيت و قهي كه بگذرد چهار ماه پس آن ايايك طلاق است و او را ميرسد بروي و نيت

مضيت من غير ثوبا  
لها فالحال الخرج و في الاعصار  
بالصدق اذا مضت  
من سقط حنفيا  
من قبلت  
الا بداء البين وهو هنا  
ان يحلف الرجل ان  
يقرب امراته اكثر من  
اربعة اشهر عند الشافعي  
واربعة اشهر في قول  
ابي حنيفة و قول فان  
النفق يحصل بالجماع فان  
نفق ساوي ثلثه على نفق  
فان دون غرضوا الغنوة  
في تفسيره ففيل عزم  
الطلاق انقضت اربعة  
اشهر و عليه الرجعة  
وقيل ان ليس ثلثه  
بطلاق و عليه الشافعي





ان هو تزوجها لا يقربها حتى يكفر كفارة المتظاهر قاسم بن محمد زنايت کرد که برآینه مردی ساخت زنی بنیست خود  
مانند شبت ماد خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد و در عمر بن الخطاب که  
اگر او را نکاح کند نزدیک نشود با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار بکنده **صالح** انه بلغ عن رجلا سال الفاء  
بن محمد و سلیمان بن یسار عن رجل قضاها من امراته قبل ان ينكحها فقال ان نكحها فلا يمنها حتى يكفر  
كفارة المتظاهر مردی سوال کرد قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار از حکم مردی که ظهار کرد و از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را  
پس مرد گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار بکنده **صالح** عن  
هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عروة الزبيدي عن رجل قال لامرأته كل امرأة انكها اعليل عشت  
فهي علي كظهار حتى فقال عروة بن الزبير يخبرنا من ذلك عتق ذبته هشام بن عروة شنید که برآینه مردی  
کرد عروة بن الزبير را از حکم مردی که گفت زنی خود را بر زنی که نکاح کنم او را بر تو با و ام که زنده پس از زن مانند شبت ماد  
من است پس گفت عروه بن الزبير كفايت میکند او را ازین کار آزاد کردن یک برده **باب** ظهار العبيد و بریان  
حکم ظهار غلامان **صالح** انه سأل ابن شهاب عن ظهار العبد فقال نحو ظهار الحر **قال** مالك يريد ان يقع  
عليه كما يقع على الحر **قال** مالك و ظهار العبد عليه واجب و صيام العبد في الظهار شهرا ان مالک سوال  
کرد ابن شهاب را از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار آزاد است گفت مالک مراد مید شبت که ظهار واقع میشود بر غلام چنانکه  
واقع میشود بر آزاد گفت مالک و ظهار غلام بر وی واجب است و صوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدانکه اگر  
شخصی مرد جنسی یا زن اجنبی را بر زنا نسبت کند حال او خالی از سه حالت نیست اگر مقذوف اقرار کرد قاذف از حد خلاص  
شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قایم نشدند و حب  
هر قاذف حد قذف که ششاد و ماز باینه است و اگر شخصی زن خود را بر زنا نسبت کرد و یا حمل و ولد او را از خود نفی نمود و از چهار  
حال عالی نیست اگر مقذوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف برافت و اگر لعا کرد و زن  
از حد قذف خلاص یافت و اگر از لعان هم باز پشیمان شد قذف که ششاد و ماز باینه است و حب شد نزدیک جمهور و امام ابو حنیفه  
میگوید حد قذف بر زوج لازم میشود غیر ازین نیست که موجب آن لعان است و پس لعان نام گوئیهی جزیت متعز  
بقسم که زوج سب آن از موجب قذف خلاص میشود چنانکه ناید **قال** الله تعالی والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم  
شهداء الا انفسهم فشهاده احد هم اربع شهادات بالله انه لمن الصدقين وللخاصة ان لعنة الله  
ان كان من الكذابين ویدر عنهما العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكذابين **الحاشية**

قلت قال البغوي  
لوقال امرأة ان نكحها  
فانت على كظهار  
فتنكح الميكن مظاهرا  
وقال جماعة ان نكحها  
لان مظاهرا  
ان يمسكها ما لم يكفر  
روى ذلك عن عمر  
قاسم و سلیمان  
قلت  
ظاهر العبد  
وصيام الكفارة في خفيه  
شهران

فصل

میں نے شافعی  
ابن رمی انسان  
میں نے

وَجِبْ عَلَيْنَا

الانسان كائنات

۱۳۹۳

الحمد لله

المؤمن وفاء  
واقامة

من التسمية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الشهيد والمقام

بسم الله الرحمن الرحيم

مستند  
مجلس شورای اسلامی

[illegible]

عليه السلام  
الذي استنار

فصل في المقتضية

وقال ابو جابر

صفحة ١٠٠

الله عليه  
في هذه القضية

والمسلمون عليه السلام

عليان الجعفر

الحديث في الطبقات  
الشيخ الطائفة

فمنهم من

العذاب المراد بالكلية

بسم الله الرحمن الرحيم

## الجلد الثانی

این قسم سوالها و عیب کرد و همچنین سوال با انا آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس وقتی که باز آمد عاصم  
بسی تو خود آمد پیش او عویم پرس گفت ای عاصم چه خبر فرمود ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت عاصم عویم را نیاوردی پیش من  
خیر بر آئینه ناپسند داشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال مرا که پرسیدم از آن پرس گفت عویم را بعد از منی مانع تا آنکه سوال کنم  
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ازین مقدمه پس روی آورد عویم تا آنکه آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان مردمان پس  
یا رسول الله خبر ده مرا از حال مردیکه یافت با زن خود مرد اجنبی آیا یکباشه را نزد این خواست گشت او را آنچه کار کند پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آینه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو و وحی الهی پس برود بسیار او را گفت سهل پس این  
و مردیکه میگردد لعن کرد و زد و من در میان مردمان بودم مردیک رسول الله صلی الله علیه و سلم پس وقتی که فارغ شدند از احسان خود  
عویم دروغ گفته باشم بر این زن یا رسول الله اگر نگا بدارم او را یعنی اگر من دست گویم پس مرا می باید که طلاق بگویم پس طلاق داد و او را پیش  
از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه و سلم بن شهاب دبود طلاق داد و نیت بارسنت لعان کنندگان بعد از آن

حادثه **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه و

سلم و انتفى من ولد هافرق رسول الله صلى الله عليه و سلم بينهما و الحق الولد بالمواة مردی لعان کرد و باز زن خود

در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اظهار قطع نسب کرد از فرزند او پس بچراغی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان

ایشان و لاق ساخت فرزند را بآن زن **باب** اذا اخبر الرجل امراته فاخترت و اخبرها باها فاخترت فليس

ذلك بطلاق و قتيك نختارگر و انید مردی زن خود را پس از زن اختیار کرد و شوهر خود را یا اختیار داد و پدران زن را

پس اختیار کرد و او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیت **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة

ام المؤمنين انها خطبت على عبد الرحمن بن ابي بكر قرينة بنت ابي امية فزوجه ثم اثم غتبوا على عبد الرحمن

وقالوا ما زوجتنا الا عائشة فاردت عائشة الى عبد الرحمن فذكرت ذلك له فحجل امر قرينة بندها

فاختارت زوجها فلم يكن ذلك طلاقا حضرت عایشه پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قرینه بنت ابی امیه

پس او یکا قریبه در نکاح داد و او را بعد از آن اولیای او را خوش شدند از عبد الرحمن گفتند در نکاح نداد و دختر را اگر عایشه

یعنی از حضرت عایشه گله کردند پس آدم فرستاد حضرت عایشه بسوی عبد الرحمن پس فر کرد و این با خبر آید او پس عبد الرحمن

ساخت قرینه را بپست او پس قریبه اختیار کرد و شوهر خود را پس نبود این طلاق **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم

ابيه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه و سلم زوجت حفصة بنت عبد الرحمن المذنب بن الزبير عبد الرحمن

خائب بالشام فلما قدم عبد الرحمن قال ومثلي يصنع به هذا ومثلي بقيات عليه فكلمت عائشة المذنب



## الجلد الثانی

الزبیر فقال المنذر فان ذلك بيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لادامرا قطيعة فقررت خفصة عند المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة بنتي وادخضه فخر عبد الرحمن يا بست منذ بن الزبیر عبد الرحمن قست غایب بود و شام پس و تنیکه آمد عبد الرحمن گفت آیا بشل من این کار کرده میشود آیا اندر امهل گذشته میشود یعنی بغیر از من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عائشه با منذر بن الزبیر یعنی عبد الرحمن براینکه پس برآینه اختیار او بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن روکنده میثم کاریکه سرانجام کرده باشی تو از این بجای خود مانده خفصه نزدیک مندر نموده آن طلاق **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عمر باهريه سلا من الرجل يملك امراته امرها فتد ذلك اليه ولا تقضي فيه شيئا فكل ليس ذلك بطلاق عبد الله بن عمر وابو هريره را سوال کرده شد از حکم مردیکه بدست زن خود داد و کار او را پس روکنده زن آن کار را بسوی مرد حکم کند بموجب آن چیزی پس هر دو گفتند نیست این طلاق **صالح** عن يحيى بن سعيد بن مسعود بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امراته امرها فلم تفارقه و قوت عنه فليس ذلك بطلاق سيد بن ايبس گفت و تنیکه مالک ساخت مرد زن خود را بر کار آن زن پس جدائی کرد و بجای خود مانده نزدیک او پس نیست این طلاق **صالح** عن ابن شهاب انه سمع يقول اذا خيرا الرجل امراته فاختارته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت و تنیکه اختیار داد و مرد زن خود را پس اختیار کردن شوهر را پس نیست این طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختارت نفسها ففي تطليقة رجعية و قتی که داد و کار زن را بدست او پس اختیار کردن زن نفس خود را پس آن طلاق رجعی است **صالح** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خادجة بن زيد بن ثابت انه اخبر انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق وعينه قد مغان فقال له زيد ما شأنك فقال ملكنا مراقي امرها فقارقتني فقال له زيد ما حملك على ذلك قال لقد رفقا لي و اتجعهما ان شئت فامناهي واحدة ولنت املك بها خازج بن زيد بن ثابت نشسته بود و نزدیک زيد بن ثابت پس آمد نزدیک محمد بن ابی عتیق و از دو چشم او اشک ان بود پس گفت او را زید چیست حال تو گفت و ادم بدست زن خود کار او را پس جدا کرد و از من پس گفت او را زید چه چیز باعث شده تا بر اختیار او گفت تقدیر الهی پس گفت زید چیست کن یا او اگر خواهی پس خبر این نیست که این یک طلاق است و تو مالکتری بآن زن یعنی رجعی است متیقوا که اگر چه آن زن رضی نباشد **صالح** انه بلغه ان رجلاً جاء الى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن قد جعلت امر امراتي في يدها فطلقت نفسها فاذا ترس فقال ابن عمر واه كما قالت فقال الرجل لا تغفل يا ابا عبد الرحمن فقال ابن عمر انما اغفلت فعلته شخصي آمد و زو عبد الله بن عمر پس گفت یا ابا عبد الرحمن برآینه من دام کار زن خود را بدست او یعنی اختیار داد و ادم بدست زن پس طلاق داد و از زن نفس خود را پس چه چیزی یعنی حکم می نمائی پس

له قلت  
هذا كذا من العام  
قوله فقتات عليه  
قال ابو عبيد من  
۳۳  
فهي ادونه لغيره فقد  
أقبلت به وهو اغتالا  
من القوت

## المجلد الثاني

[illegible]

## المجلد الثانی

پس شاید که ناپسند کنید چینه زیرا و پسند اکند خدا انتعالی در آن چیز بسیار و اگر خواهید پس  
 کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را و بدید که بانی یا جمال مرغوب تر است و خست که زوجه اولی را بانی گناه طلاق دهد و مهر  
 که داده است باز گرداند و حال آنکه داده بود و در مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز بگیرد چیزی از آن ال یا بگیرد آنرا  
 بستم و گناه ظاهر و چگونه بگیرد او را حال آنکه متصل شده اید بعضی شما بعضی یعنی مرد جماع کرده است یا زن و جماع مقرر است  
 و گرفته اند زمان از شما عهد محکم یعنی ایجاب قبول حضور شود و حاصل آنست که کناح بشرط آن متحقق شد و جماع مقرر ساخت  
 مهر را پس است و آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی ولا یحل لکم ان تاخذوا مائتا تمه و هن شیء الا ان یخافا  
 ان یتقیما حد و الله فان خفتم الا یقیما حد و الله فلا جناح علیهما فیما افترقا به و حلل انیت شما را که بگیرد از جهل  
 آنچه دادید زنا از چیزی در عوض طلاق مگر آنکه ترسند زوجهین که بر پا نخواهند داشت حدود خدا را یعنی حقوق زوجه است را بخواهند  
 که حد تینا فرموده است پس اگر رسیدید ای حاکمان اسلام که زوجهین بر پا نخواهند داشت حدود خدا را و هر دو جل پس هیچ گناه  
 بر ایشان در آنچه زن عوض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا متبرجم گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید  
 داد و گرفت ضرورت پس وقتی که ضرورت باشد هیچ باک نیست در خلع و لازم نیست بر حاکمان که تعقیبش حال زوجهین کنند بلکه با و بر  
 دارند گفته ایشان را و آنچه ظاهر کردند **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زید  
 الانصاری انها اخبرته عن جیبته بنت سهل الانصاری انها کانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان  
 الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبح فوجد جیبته بنت سهل عند بابہ فی الغلس فقال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من هذه فقالت انا جیبته بنت سهل یا رسول الله قال ما شاک قال لا انا ولا ثابت بن قیس  
 لزوجها فاما معاذ و جها ثابت بن قیس قال لا رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه جیبته بنت سهل قد ذکرک  
 ما شاء الله ان تذکر فقالت جیبته یا رسول الله کلما اعطانی عندی فقال رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم لتأبیت خذ منها فاخذ منها و جعلت فی اهلها جیبته و خسر سهل انصاری بود و نکاح ثابت بن قیس بن شماس  
 و هر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد بسوی نماز صبح پس باخت جیبته را از روی در دازه خود در سیاهی آخر شب پس فرمود  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کمیت این گفت من جیبته بنت سهل یا رسول الله فرمود و خست حال تو گفت نیست من همراه ثابت  
 و نیست ثابت همراه من یعنی اتفاق نماده پس وقتی که آمد شهر او ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 نیست جیبته ذکر کردی من آنچه خدا میخواسته بود که ذکر کند پس گفت جیبته یا رسول الله هر چه داده است نزد من است  
 پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت را که بگیر از وی پس ثابت گرفت از وی و عده نشست جیبته و قوم خود **مالک**

عن نافع ان ربيع بنت معوذ بن غطفان جاءت وعندها الى عبد الله بن عمر فاخبرته انها اختلعت من زوجها في زمان عثمان بن عفان فبلغ ذلك عثمان بن عفان فلم ينكره وقال عبد الله بن عمر قد قاعدت المطلقة ببيع وقهر معوذ بن غطفان آدم وعما وش عبد الله بن عمر بن خبره او ادراكه في خلع كرده بود از شوهر خود و زمان عثمان بن عفان پس رسيد بن خبر بخت عثمان بن عفان پس نگا زد و آنرا گفت عبد الله بن عمر عدة او اند عدة مطلقة است **قال مالك** في المقتدرة التي تقتضي من زوجها ان لا يعلم ان زوجها اضربها وضيق عليها وعلم انه ظالم لها مضى الطلاق ورد عليها ما لها قال هذا الذي كنت اسمع والذي عليه امر الناس عندنا انك في مالك ودر باب زن علم كنده از شوهر خود و وقتی كه دهنه شود كه شوهر او ضرر رسانیده است بری زنك گرفته است بروی دهنه شود كه وی ظالم است روان بكن طلاق او در كنند آنچه بدست او باشد گفت مالك پس نیت حكم كری شنیدم آزاد امر كری آن است حال مردان زنك **باب الخلع** بكل شيء لها ما نیت خلع و نیت تمام هر چه در ملك زن باشد **مالك** عن نافع عن مولاة لصفية بنت ابی عبیدة ان عبد الله بن عمر خلع كرده و آنرا شوهرها را فدا كنند لك عبد الله بن عمر زنی آزاده كرده شده از ان صفية بنت ابی عبیدة زن عبد الله بن عمر خلع كرده و آنرا شوهر خود كرده و ملك او بود پس نگا زد و آنرا عبد الله بن عمر **قال مالك** ولا باس ان تقتدي المرأة من زوجها اكثر مما اعطاه **مالك** گفت مالك و هیچ يك نیت در انكه عوض خود و بدن زوج خود را زیاده تر از آنچه داده است او را و مهر **باب عدة المخلعة** **باب عدة** زنی كه خلع كرده است از شوهر خود **مالك** عن نافع قال قال عبد الله بن عمر عدة لها عدة المطلقة عبد الله بن عمر گفت عدة خلع كنده اند عدة مطلقة است **مالك** انه بلغه ان سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب يكفون عدة خلع كنده اند عدة مطلقة است سه قروء **مالك** انه بلغه عن سعيدي بن المسيب وابن شهاب وسليمان بن يسار انهم كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب وابن شهاب وسليمان بن يسار يكفون عدة مخلعة سه قروء است **باب الحلف** بطلاق امرأة لم ينكحها بعد در بيان سوگند خوردن مرد و طلاق زنك **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار كانوا يقولون اذا حلف الرجل بطلاق المرأة قبل ان ينكحها ثم ان ذلك لازم له اذا نكحها عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار يكفون عدة مكنة سوگند خوردن مرد و طلاق زنك پیش از آنكه نكاح كند او را بعد از ان حاشي شد و سوگند خود كه ان سوگند لازم است بروی وقتی كه نكاح كند او را **مالك** انه بلغه ان عبد الله

من جانبها وقد ثبت ان سعيدي بن المسيب وسليمان بن يسار وابن شهاب كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب يكفون عدة خلع كنده اند عدة مطلقة است سه قروء **مالك** انه بلغه عن سعيدي بن المسيب وابن شهاب وسليمان بن يسار انهم كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب يكفون عدة مخلعة سه قروء است **باب الحلف** بطلاق امرأة لم ينكحها بعد در بيان سوگند خوردن مرد و طلاق زنك **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار كانوا يقولون اذا حلف الرجل بطلاق المرأة قبل ان ينكحها ثم ان ذلك لازم له اذا نكحها عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار يكفون عدة مكنة سوگند خوردن مرد و طلاق زنك پیش از آنكه نكاح كند او را بعد از ان حاشي شد و سوگند خود كه ان سوگند لازم است بروی وقتی كه نكاح كند او را **مالك** انه بلغه ان عبد الله

عن نافع ان ربيع بنت معوذ بن غطفان جاءت وعندها الى عبد الله بن عمر فاخبرته انها اختلعت من زوجها في زمان عثمان بن عفان فبلغ ذلك عثمان بن عفان فلم ينكره وقال عبد الله بن عمر قد قاعدت المطلقة ببيع وقهر معوذ بن غطفان آدم وعما وش عبد الله بن عمر بن خبره او ادراكه في خلع كرده بود از شوهر خود و زمان عثمان بن عفان پس رسيد بن خبر بخت عثمان بن عفان پس نگا زد و آنرا گفت عبد الله بن عمر عدة او اند عدة مطلقة است **قال مالك** في المقتدرة التي تقتضي من زوجها ان لا يعلم ان زوجها اضربها وضيق عليها وعلم انه ظالم لها مضى الطلاق ورد عليها ما لها قال هذا الذي كنت اسمع والذي عليه امر الناس عندنا انك في مالك ودر باب زن علم كنده از شوهر خود و وقتی كه دهنه شود كه شوهر او ضرر رسانیده است بری زنك گرفته است بروی دهنه شود كه وی ظالم است روان بكن طلاق او در كنند آنچه بدست او باشد گفت مالك پس نیت حكم كری شنیدم آزاد امر كری آن است حال مردان زنك **باب الخلع** بكل شيء لها ما نیت خلع و نیت تمام هر چه در ملك زن باشد **مالك** عن نافع عن مولاة لصفية بنت ابی عبیدة ان عبد الله بن عمر خلع كرده و آنرا شوهرها را فدا كنند لك عبد الله بن عمر زنی آزاده كرده شده از ان صفية بنت ابی عبیدة زن عبد الله بن عمر خلع كرده و آنرا شوهر خود كرده و ملك او بود پس نگا زد و آنرا عبد الله بن عمر **قال مالك** ولا باس ان تقتدي المرأة من زوجها اكثر مما اعطاه **مالك** گفت مالك و هیچ يك نیت در انكه عوض خود و بدن زوج خود را زیاده تر از آنچه داده است او را و مهر **باب عدة المخلعة** **باب عدة** زنی كه خلع كرده است از شوهر خود **مالك** عن نافع قال قال عبد الله بن عمر عدة لها عدة المطلقة عبد الله بن عمر گفت عدة خلع كنده اند عدة مطلقة است **مالك** انه بلغه ان سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب يكفون عدة خلع كنده اند عدة مطلقة است سه قروء **مالك** انه بلغه عن سعيدي بن المسيب وابن شهاب وسليمان بن يسار انهم كانوا يقولون عدة المخلعة ثلاثة قروء سعيدي بن المسيب سليمان بن يسار وابن شهاب يكفون عدة مخلعة سه قروء است **باب الحلف** بطلاق امرأة لم ينكحها بعد در بيان سوگند خوردن مرد و طلاق زنك **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار كانوا يقولون اذا حلف الرجل بطلاق المرأة قبل ان ينكحها ثم ان ذلك لازم له اذا نكحها عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وسليمان بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسليمان بن يسار يكفون عدة مكنة سوگند خوردن مرد و طلاق زنك پیش از آنكه نكاح كند او را بعد از ان حاشي شد و سوگند خود كه ان سوگند لازم است بروی وقتی كه نكاح كند او را **مالك** انه بلغه ان عبد الله

دیگر طلاق داد بعد از آن گفت و آمد جای ندیم ترا بسوی خود یعنی بهره مند گردانم ترا بذات خود و هرگز خلال نخواهی شد برای  
من هیچ گاه پس از آن ساختند آیت الطلاق قرآن آیت پس شروع کردند مردان طلاق را بعد از نزول آیت شروع  
کردن از سر نو از نو هر یک پیش ازین طلاق داده بود و از ایشان یا طلاق نداده بود **باب** الاصل المطلقة ثلث الاول  
حق تذاوق العیلة من الاخر خلال نیست زنی که سه بار طلاق داده باشد او را از زوج اول را تا آنکه بچشد مزه از شوهر دیگر  
**صالح** عن السوید بن رفاعه القرظی عن الزبیر بن عبد الرحمن بن الزبیر بن رفاعه بن سہم قال طلق امراته  
تمیمة بنت وھب فی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثا فنکحت عبد الرحمن بن الزبیر فاعترض عنہا  
یستطیع ان یتزوجھا فاراد رفاعہ ان ینکھا وھو ذیہا الاول الذی کان طلقھا فاذکر لک رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم فیھا عن تزوجھا وقال لا تقل لک حق تذاوق العیلة رفاعہ بن سہم طلاق داد زن خود را که تمیمہ بنت  
وہب بود در عهد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سه بار پس نکاح کرد تمیمہ با عبد الرحمن الزبیری پس سہی از سہاب سامدی باز داشته شد  
از وی پس نتواند که دست رساند بوی پس جدا شد از وی پس خواست او را رفاعہ شوهر بخشد اما او که طلاق داده بود پس ذکر کرد  
این ماجرا پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس منع فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را از نکاح کردن بآن زن و فرمود آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ حلال نمیشود برای تو تا آنکه بچشد مزه **صالح** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن  
عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم افسألت عن رجل طلق امراته البتہ فزوجھا بجل اخر فطلقھا قبل ان  
یسہما اهل یصلح لزوجھا الاول ان یتزوجھا قالت عائشہ لا حق یدوق عیلتھا حضرت عائشہ را سوال کردند  
از حکم مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع یعنی مثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد از آن طلاق داد و می بیند  
آنکه دست رساند با و آیا درست است شوهر اول را که نکاح کند با او گفت حضرت عائشہ نکاح نکند تا آنکه بچشد مزه **صالح**  
انہ یبلغ ان القاسم بن محمد سئل عن رجل طلق امراته البتہ فزوجھا بجل اخر فبات عنہا قبل ان یسہما اهل  
یحل لزوجھا الاول ان یراجعھا فقال قاسم بن محمد لا یحل لزوجھا الاول ان یراجعھا قال قاسم بن محمد را سوال کرده شد  
مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع بعد از آن نکاح کرد او را مردی دیگر پس بعد از سردی پیش از آنکه دست رساند بوی  
ایا حلال است شوهر اول او را که رجوع کند با وی گفت قاسم بن محمد حلال نمیشود شوهر اول را که رجوع کند با او **باب**  
ان طلقھا باطلیقتہ و تطلیقتین فزوجت زوجا غیرہ ثم رجعت الیہ تكون عنده علی ما بقی من طلاقھا اگر  
مردی طلاق داد زن خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد آن زن شوهر دیگر را سوای آن بعد از آن رجوع کرد بسوی شوهر  
اول یعنی نکاح کرد با او باشد نزدیک او بر چیزی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق **صالح** عن ابن شہاب

له قلوب  
 من الكيس الذين  
 المهملين وقالوا  
 وسكن الميم وخفي  
 الود والدم الزر  
 والذين الذين بنو  
 الزاي وكس الموحدة  
 وابنه من الزاي في  
 الموحدة القصيلة  
 تضيق المسألة  
 لينة الجار والعسل  
 وإنما دخل الهاء في  
 التصغير على ينة  
 م  
 اللثة وقيل على معنى  
 القطعة يريد قلقة من  
 عسل وقيل معنى الموحدة  
 عسل والعسل على معنى  
 وقيل العسل على معنى  
 فاذ انت قلب في  
 عسلية والعملى على  
 من باب أكثر أهل العلم

انه قال سمعت سعيد بن المسيب وحميد بن عبد الرحمن بن عوف وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود  
وسليمان بن يسار كلهم يقولون سمعت ابا هريرة يقول سمعت عمر بن الخطاب يقول يا امراة طلقها زوجه  
تطبيقه واحدة او تطبيقتين ثم تركها حتى تحل في نكح زوجها غير في بيت عنها او يطلقها ثم ينكحها زوجه  
الاول فانه تكون عدة على ما بهي من طلاقها ابن شهاب گفت شنيدم سعيد بن المسيب وحميد بن عبد الرحمن بن عوف  
وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود وسليمان بن يسار را كه همه گيفتند شنيدم ابو هريره را كه گيفت شنيدم عمر بن الخطاب  
را كه گيفت هر زنى كه طلاق داد او را شوهر او بكار يا دو بار بعد از آن بگفتند او را تا آنكه حلال شد يعنى از عدة برآيد و نكاح  
شوهر ديگر را غير او پس بمراد اين شوهر زانى از سر او يطلق داد او را بعد از آن نكاح كند او را شوهر اول او پس بر اين دين  
بيايد نزد يك او بر آنچه باقى مانده است از طلاق او قال مالك وعلى ذلك السنة عندنا لا اختلاف فيها گفت  
مالك و بر اين است حكم مقرر نزد يك با حكمي كه نسبت اختلاف در آن ترجمه اكثر علماء بهين حكم قابل اند الا ابو حنيفة سگويده كه هر گاه  
ميسوي شوهر اول تقاي سه طلاق زير كه شوهر دوم هم كرد و او در ثلث را چنانچه هم ميكنند ثلث را باب ان طلق  
بكلمة واحدة ثلثا او اكثر وقعت الثلث اگر طلاق و در بيك كلمه سه مرتبه يا زياده از سه واقع ميشود سه تطبيقه  
اندر بلغه ان رجلا قال لعبد الله بن عباس اني طلقت امراتي مائة تطبيقه فماذا اقرى علي فقال ان عباس طلقت  
منك ثلثا وسبع وتسعون اقلت لها ايت الله هروا مردى گفت عبد الله بن عباس با برتريه طلاق را در نزد  
خود را صد طلاق پس چه خبري ميني بر من پس گفت او را عبد الله بن عباس مطلقه شد از تو سه طلاق و نود و نيفت تهنيت كردى  
آيات حديثا را مال ك انه بلغه ان رجلا جاء الى عبد الله بن مسعود فقال اني طلقت امراتي ثمانين تطبيقا  
فقال ابن مسعود فاذا قيل لك قال قيل لي انها قد بانث مني فقال ابن مسعود صدقوا من طلق كما امر  
تعا فقد بين الله له ومن لبس على نفسه لبسا جعلنا البسر بولا لبسا وعلى انفسكم فانتم اعلم  
كما تقولون مردى آپش عبد الله بن مسعود پس گفت برتريه من طلاق دادم زن خود را هشت تطبيقه پس گفت ابن مسعود  
پس چه چيز گفته شد ز گفته گفته شد مر كه اين زن جدا شد از من پس گفت ابن مسعود و سه گفته شد كه طلاق و چنانچه  
فرموده است خدايما پس برتريه حديثا بيان كرده است حكم را بى او و هر كه مشتبه كرد بر خود سلم را بگويد و نيم از آن  
در گردن او نهي سزوكه مشتبه گردنيد شما بزوات خود برداريم ما از سر شما و آن همچنان است كه ميگويد حاصل كلام  
كرد صورت اشتباه مرست غني آيد و معني را نيز رسد كه بابا بحث فتوى و بدو الله علم باب اذا طلق امرأة لم يمشي  
تطبيقه واحدة بانث واذا طلق ثلثا صحت حتى تنكح زوجها غير و فتى كه طلاق و در زنى را كه هنوز دست

فان طلقها ثلاث  
 تطليقات متفرقات  
 كان حكمها واحدة فان جتمع بين الطليقتين  
 طلقه واحدة  
 الثالث او اكثر في كلمة واحدة او رسلا  
 في ذلك وجها ان احدهما طلقه  
 دفعة واحدة في جملة ما يكون الطلاق  
 واحدة رجعية لقوله تعالى في الطلاق  
 من ثمن وان يهدما انه احل الخلق  
 الثالث في كراهة سوا ذلك  
 ما كان سببه من التلذذات  
 فكانه قال انت طالق ثلاثا  
 وهو معنى قول ابن عباس انك  
 ايسلت من يدك ما كان لك  
 من فضل فتكفي عشرة ولا تخل  
 به بزوج فهذا هو البكر المسمى  
 القياسين فوجنا انما في  
 لانه صريح كلامه ومنقول  
 خطابه فلو كان الثاني راجعا  
 ورجعا الى المطلق لم يبعد  
 ثلاث وهو قوله هو كما تقدم  
 قوله لا تيسر اعلى اسكبه  
 ان كتاب التاريل البعيد  
 وهو حل بجملة عنده  
 والله

## المجلد الثاني

است با او پس اگر یک طلاق داد جدا شود اندی بوجهی که نکاح را کنجایش است و اگر سه بار طلاق داد حرام کرده شد بجا  
تا آنکه نکاح کند شوهری بخوردی **سألك** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن أبي اسحق

البيكر انه قال طلق رجل امرأته ثلاثا قبل ان يدخل بها ثم بدا له ان ينكحها فجاء ليستفتي فذهبت معه اسال له  
سألك عبد الله بن عباس ولباهرية من ذلك فقال لا توي ان تنكحها حتى تنكح زوجا غيره لك قال فانما كان طلاق

اياها واحدة فقال ابن عباس انك ارسلت من يدك ما كان لك من فضل محمد بن ابي اسحق بن البكر گفت طلاق داد  
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه دخول کند با او بعد از آن و اعیه پیدا شد او را که نکاح کند ازین را پس آمد فتوی طلب کرد

پس فتم با او سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس بوجهی که نکاح کند ازین را پس گفتند هر دو او را جایز نمی بینیم  
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد جز این نیست که بود طلاق نمود و یکبار پرسید ابن عباس

هر آینه تو گفستی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل تنبی اختیار بود که طلاق مردی و باز نکاح کنی بحال چون سه طلاق  
راجع بودی آنچه بدست تو بود بدست **سألك** عن يحيى بن سعيد عن بكير بن عبد الله بن الأشج عن الثعالب بن أبي

عياش الا فضلي عن <sup>عطاء</sup> بن يسار انه قال جاء رجل يسأل عبد الله بن عمر بن العاص عن رجل طلق امرأته ثلاثا قبل ان  
قال عطاء فقلت انما طلاق البكر واحدة فقال لي عبد الله بن عمر بن العاص انما انت قاص للواحدة تبنيها

والتلات حرمها حتى تنكح زوجا غيره عطاء بن يسار گفت آمد مردی سوال میکرد عبد الله بن عمر بن العاص را از حکم  
مردی که طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رساند با او گفت عطاء پس گفتم من غیر ازین نیست که طلاق یکبار میباشد

پس گفت مرا عبد الله بن عمر بن العاص سستی تو مگر از مرد قصه گوئی یعنی بعلم فقه مناسبتی نداری یک طلاق جدا میکند او را  
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **سألك** عن يحيى بن سعيد عن بكير بن عبد الله بن

بن الأشج انه اخبره عن معاوية بن ابي عياش الا نصاري انه كان جالساً مع عبد الله بن الزبير وعاصم بن عمر  
قال فجاءهما محمد بن ابي اسحق فقال ان رجلاً من اهل البادية طلق امرأته ثلاثا قبل ان يدخل بها

فماذا نرى ان فقال عبد الله بن الزبير ان هذا الا حرمها لانه قال فاذ ذهب الى عبد الله بن عباس وابي هريرة  
فاني تركتهما عند عائشة فسلما ثم اتعتنا فاجزنا فذهب فسلما فقال ابن عباس لا يهريرة اقترعا

ابا هريرة فقد جاءتك معضلة فقال ابو هريرة الواحدة تبنيها والتلات حرمها حتى تنكح زوجا غيره و  
قال ابن عباس مثل ذلك ايضاً معاوية بن ابي عياش ان نصارى شمس بود عبد الله بن الزبير و عاصم بن عمر پس آمد پیش

الشیان محمد بن ابي اسحق پرسید هر آینه مروی از اهل بادیه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جماع کند با او پس محمد  
بن عباس گفت هر آینه مروی از اهل بادیه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جماع کند با او پس محمد

یہینید یعنی در حق او چه فتویٰ سید بید پس گفت عبد اللہ بن البرہم و آئینہ این مسئلہ است اما در آن ہیچ قولی پس برویش عبد  
 اللہ بن عباس و ابو ہریرہ پس ہر آئینہ من بگنہ شتہ ام ایشان ملاز دیک عایشہ پس سوال کن ایشان را بعد از آن یا پیش  
 و خبر دہ مارا پس رفت محمد ایاس پس سوال کرد ایشان را پس گفت عبد اللہ بن عباس ابو ہریرہ را کہ فتویٰ دہہ اورا امی ابو ہریرہ  
 ہر آئینہ آمدہ پیش تو قضیہ مشککہ پس گفت ابو ہریرہ یک طلاق جدا میکند او را و نہ طلاق حرام میکند او را تا آنکہ نکاح کند شوہری  
 را غیر او گفت ابن عباس انہذین نیز **قال** ملک و علی ذلک الامر عندنا گفت مالک و برہین ہست حکم نزدیک آبا  
 تطليقتان فقرار للمماليك كالثلاث للاحرار فاذا كان احدا الزوجين حرا والاخر رقيا فالطلاق مقبها  
 بالرجال والعدة بالنساء و ذوار طلاق دادن و دو طہ و رقی غلامان و کنیزکان ہچو شلہ ہست در حق آزادان پس و  
 کہ باشد یکی از دو زوج یعنی شوہر ازین او آزاد و دیگری بندہ پس شمار طلاق معتبرست بحال مردان یعنی اگر مرد و عبد ہست انشا  
 طلاق دو باشد و اگر آزادست نہ باشد و عدہ معتبرست بزبان **مالك** عن ابي الزناد عن سليمان بن يسار ان  
 نفيعا مكاتبا كان لام سلتة زوج النبي صلى الله عليه وسلم او عبدا كانت تحتها امرأة حرة فطلقها اثنتي  
 ثم اراد ان يراجعها فامره اذ واج النبي صلى الله عليه وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فليساله عن ذلك فلقية عند  
 المدبر اخذ ابدا زيد بن ثابت فسالهما فابتداه جميعا فقالا حمت عليك حمت عليك نفيع مكاتب و ان لام سلتة بين اب  
 و در نکاح او بود زنی آزاد پس طلاق داد او را و طلاق بعد از آن خواست کہ رجوع کند با او پس امر کردند او را از رجوع  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ برویش حضرت عثمان پس سوال کنہا و ازین ماجرا پس ملاقات کرد با حضرت عثمان نزدیک زینبہا  
 مسجد در آنحالی کہ گرفته بود دست زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان را از یکدیگر استبالی کرد و نہ ہمہ یکجا پس گفتند حرام شد  
 حرام شد بر تو **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان نفيعا مكاتبا كان لام سلتة زوج النبي  
 صلى الله عليه وسلم طلق امرأة حرة فطلقته عثمان بن عفان فقال حمت عليك نفيع مكاتب  
 بود از آن ام سلمہ طلاق داد زن آزاد را و بار پس فتویٰ طلب کرد از حضرت عثمان پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو **مالك**  
 عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي ان نفيعا مكاتبا كان لام سلتة زوج النبي صلى  
 الله عليه وسلم استفتى زيد بن ثابت فقال اني طلقنا امرأة حرة فطلقته عثمان بن عفان فقال حمت عليك نفيع مكاتب  
 عليك نفيع مكاتب بود از آن ام سلمہ فتویٰ طلب کرد از زید بن ثابت پس گفت ہر آئینہ من طلاق دو ام زن آزاد را و بار  
 گفت زید بن ثابت حرام شد بر تو **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا طلق العبد امرأة فطلقته  
 فقد حرمت عليه حتى ينكح زوجا غيره حرة كانت او امرة و عدة الحرة ثلث حيض و عدة الامت حوضتان عبد



## المجلد الثاني

نيت و روايت کرده است همان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب بن العراق رجلا قال لا ترم  
 جلك على غاريل فكتب عمر بن الخطاب الى عاملها ان مره يوافيني بكرة في الموسم فبينما عمر بطوف بالبيت اذلقه  
 الرجل فلم عليه فقال له عمر من انت فقال انا الرجل الذي امرت ان اجلب عليك فقال عمر اسالك برحمة البيت  
 ما اردت بقولك جلك على غاريل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الموضع ما صدقتك  
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوى عمر بن الخطاب از جانب عراق كه مروي گفته  
 زن خود را جلك على غاريل يعني رسن تو بر شازست و اين ماخو هست از حال و اب چون كسى بخوابد كه جانور را يا بلكار و  
 رسن بر شازد اوى اندازد و تار و دهر كجا خواهد پس اين كنايه است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوى عامل خود كه بفرمان  
 شخص كه ملاقات كند با من در مکه و موسم حج پس در آن اشا كه حضرت عمر طواف ميمو خانه كعبه را ناكهان ملاقات كرد با آن  
 شخص پس سلام گفت بروى پس فرمود حضرت عمر كيسى تو پس گفت آن شخص كه من آن كسم كه فرموده بودى و در حق من كه حاضر كرم  
 شود و مرا پس تو پس فرمود حضرت عمر سوال بكنم ترا قسم داده سپرد و دكار اين خانه چه خبر اراده كردى از اين قول خود كه جلك على  
 غاريل پس گفت آن مرد اى امير المؤمنين اگر سوگند مى دادى مراد غير اين موضع هست نيگفتم يا تو اراده كرده بودم با آن فراق  
 پس فرمود حضرت عمر واقع همانست كه اراده كرده مروي **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كانت  
 تحت و ليدة لقوم فقال لاهلها اشانكم بها فواى الناس انها تطليقة واحدة هر آينه مروي و در كنخ او بود پستاي  
 از آن قومی پس گفت خداوندان او را شاكم بها يعني هر چه بخوابيد با او بكنيد و اين كنايه است از طلاق پس حكم كردند مردمان كه  
 يك طلاق است **باب البتة والبرية والخليفة** اين كلمات هر كى بترسند طلاق است **مالك** عن فافع  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في الخلية والبرية انها ثلث تطليقة كل واحد منها غيبه ابن عمر عن عمر بن عبد العزيز  
 خلية و برية كه اينها سه طلاق اند هر لفظى از اين دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابى بكر بن خرم ان عمر بن عبد العزيز  
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابو بكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجعلها واحدة فقال عمر بن عبد العزيز  
 لو كان الطلاق الفاما اقلت البتة من شئنا من قال البتة فقد رعى الغاية القصوى ابو بكر بن خرم گفت هر آينه  
 عمر بن عبد العزيز پرسيد كه لفظ تبه چه ميگويند مردمان در آن گفت ابو بكر بن خرم پس گفتم او را كه ابان بن عثمان ميشمر و از اين  
 طلاق پس گفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودى باقى نكند شتى لفظ تبه آن خبر را كه لفظ تبه گفت پس هر آينه قصد  
 كرده است حد آخر را **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضى في الذي يطلق امراته البتة انها  
 ثلث تطليقات مروان بن الحكم حكم ميكرد و رباب شخصى كه طلاق و اوزن خود را بلفظ تبه كه اين كلمه سه طلاق است

درویش الشافعی  
 طریق اعمامه  
 ان رکنه بن یزید  
 طوق امراته البتة  
 مقال رسول الله  
 علی الله عز وجل  
 والیہ العز  
 ہر روز  
 کیہ رسول  
 اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم  
 مکتبہ فی زمیں  
 سر ولایت الشافعی  
 میں عیان قرار  
 حاصل فرماد  
 ان لایکین ہون  
 وان لا

متبرجم گوید امام شافعی تعقب کرده است این را بحديث مرفوع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لفظه از نیت استفسار کردند و بیک  
طلاق حکم فرمودند **صالح** انه سمع ابن شهاب يقول في الرجل يقول لامرأته ببيت حتى وبيت منك انما  
ثلث تطليقات بمذلة البتة ابن شهاب يگفت در باب مردیکه بگوید زن خود را بی تعلقی شدي از من و بی تعلقی شدم  
از تو که این کلمه سه طلاق است بنزد بته **باب** التحريم و در بیان حکم لفظ تحريم **صالح** انه بلغه ان علي بن ابي  
طالب كان يقول في الرجل يقول لامرأته انت علي حرام انها ثلث تطليقات علي بن ابي طالب میفرمود در باب مردی  
که میگوید زن خود را تو بمن حرامی که این کلمه سه طلاق است **باب** طلاق المکوه و در بیان طلاق شخصی که مجبر گردید  
بروی **صالح** عن ثابت بن احنف انه تزوج ام ولد لعبد الرحمن بن زيد بن الخطاب قال فدعا علي عبد  
الله بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب فجثته فدخلت عليه فاذا السياط موضوعة واذا قيد ان من حديد  
وعبدان له قد جلس بها فقال لي طلقتها والا والذي يحلف به فعلت بك كذا او كذا اقال فقلت هي الطلاق  
الفا قال فخرجت من عنده فادركت عبد الله بن عمر بطريق مكة قال فاخبرته بذلك في كان من شافعي فتعقبت  
عبد الله بن عمر وقال ليس لك بطلاق واهلالم تحرم عليك فادرج الى اهلك قال فلم تقر في نفسي حتى  
اتيت عبد الله بن الزبير وهو يومئذ بمكة امير اهلها فاخبرته بذلك في كان فاشك وبالله قال لعبد الله بن عمر قال  
عبد الله بن الزبير لم تحرم عليك فادرج الى اهلك وكتب الى جابر بن الاسود الزهري وهو امير المدينة  
يا مروه يعاقب عبد الله بن عبد الرحمن وان يتخلى بينه وبين اهلي قال فقد مت المدينة فمجزت صفينة  
امراة عبد الله بن عمر امراني حتى ادخلتها على بعلم عبد الله بن عمر ثم دعوت عبد الله بن عمر بن عمر بن عمر بن عمر بن عمر  
فجاءني ثابت بن خنف كرام و لذي از ان عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب را گفت پس بخواند مرا عبد الله بن عمر بن عمر بن عمر بن عمر  
نزدک پس آدم پیش او و دخل شدم بر او پس نگاه تا زیاده ها نهاد و شده است و نگاه دوزنجیر است از آسمن و دو غلام اندازان  
او که نشانده است آنها را پس گفت طلاق ده این ام ولد را و الا قسم ثبات یابی که قسم خورده میشود با او البته سیکتم نابو  
چنان و چنان گفت پس گفتم آن زن طلقه است هزار بار گفت پس بر آدم از پیش او پس با قسم عبد الله بن عمر را در راه  
که پس خبر دادم او را با مجرای که بود از حال من پس بنشستم آمد عبد الله و گفت این طلاق نیست و هر آینه این زن حرام  
نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود گفت ثابت پس قرار داد من نفس من تا آنکه آدم پیش عبد الله بن الزبير  
او از در در که بود امیر شده بر آن پس خبر دادم او را با مجرای که بود از حال من و آنچه گفتم مرا عبد الله بن عمر پس گفت  
عبد الله بن الزبير حرام نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود و فرشت برای جابر بن الاسود و او امیر مدینه بود ام

وانما الميثاق فقلت  
 وان لم يوجد بها الطلاق  
 فليست بطلا ولا قاطع الوعد  
 خيفة الذل والكرامة  
 قال انما الميثاق  
 فواحدة قوله زعمها  
 فيه كراهة عوان الكفاية  
 وراجع عليه الشافعي  
 وقال ابو حنيفة هي  
 بواقي ما اعتدى و  
 استبدى وقال ابن الناقب  
 والابو حنيفة الخيرة والمير  
 ٢٢٢  
 على النية لاها في مناهيها  
 قلت قال الله تعالى  
 يا ايها النبي اما تحرم ما احل  
 الله لك فتتبع في ذلك امر  
 وقال ابن عباس في امر  
 يكفر وقال لق كان لكم  
 في رسول الله اسوة  
 حسنة فقل ان النكاح  
 بين بطلان او غير  
 اذا كان بطلان كمن  
 رجعا ويكون بائنا  
 ودلا وان الطلاق  
 الرعي يضيئ ان  
 وهو طلاق النكاح  
 قال الشافعي ان  
 طلاقا

[illegible]

فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح

میکرد او را که عقوبت کند عبد السید بن عبد الرحمن را که مانع نشود میان من و میان زن من پس گفت ثابت است پس آدم بدین  
 پس صغیه زن عبد السید بن عمر سامان زفاف زن من کرد تا آنکه داخل کرد او را بر من و در وقت عید المبدن عمر عبد از آن عت  
 کردم عبد السید بن عمر را روز طوی خود برای طعام و نیمه پس پیش من **باب طلاق السكران** در بیان حکم طلاق  
 کسیست باشد **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب وسليمن بن يسار سلاحي طلاق السكران فقالا  
 اذا طلق السكران جاز طلاقه واذا قتل سعيد بن المسيب وسليمن بن يسار سلاحي طلاقه فقالا  
 پس هر دو گفتند وقتی که طلاق دهد است جایز است طلاق او وقتی که بکشد کشته شود او را **قال مالك** وذلك الامر  
 عندنا كذا قال مالك وهاين است حكم مسلم نزيك **باب طلاق الهاذل** در بیان طلاق شخصی که بازی طلاق  
 دهد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال قلت ليس فيمن يجب النكاح والطلاق و  
 العتق سعيد بن المسيب كذا قلت كذا في من يجب النكاح وطلاق وعتق يعني انك تتركها او لا تتركها او لا تتركها  
 وفتيكه رزبان عاقل بالغ لفظ صريح طلاق جاری شد پس فایده نمید بداند که گوید من درین قول بازی اراده داشتم زیرا  
 آنکه اگر قبول داشته شود این قول از وی بر آید معطل نماید احکام مخصوص گردانیده شد این سه چیز ذکر برای تاکید امر فرم  
 داد و علم **باب المنة من طلاق** وحي بمنزلة المنكوحة في الميراث معده از طلاق وحي بمنزلة المنكوحة  
 در حکم میراث **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن جابر قال كانت عند جدك امرأتان هاشميتان وانصار  
 فطلق الانصاريته وهي ترضع فموتت هاشميتهم فماتت هاشميتهم فقال انما انصرته لم انصرها فاختصما الى عثمان  
 بن عفان فتقضيه لها بالميراث فلامت الهاشميت عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اباها علينا هذا يعني علي  
 بن ابي طالب بود نزدیک جد محمد بن جابر ووزن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد انصاریه را داد شیر میداد  
 پس گذشت بروی یکسال بعد از آن جد محمد بن جابر فوت شد حال آنکه آن زن انصاریه حایض نشده بود پس انصاریه  
 گفت من دارم شوهری شوم که هنوز حایض نشدم پس خصوصیت کرد نزد یک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد  
 برای او میراث پس **مالك** است که در هاشمیه حضرت عثمان را پس گفت عثمان این حکم کردن کار عثماده است وی شوره داد  
 ما را ما این حکم را میدادست علی بن ابي طالب را نیز حکم گوید رضی الله عنه متفق اند علماء بر آنکه اگر طلاق داد شخصی زن خود را  
 طلاق وحي بعد از آن مردی که از و حین پیش از آنکه عده نگذرد و ارث میشود او را آن **باب ميراث**  
 الميتة و در بیان حکم زنیکه مطلقه باشد بلفظ البته **مالك** عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف  
 قال وكان أعلمهم بذلك عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأته البته وهو مريض فموتت

فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح  
 فصل في طلاق النكاح

## المجلد الثاني

لے قلت  
انفقوا ما انما بالانما  
في مرضه فماتت  
المرأة فلا يصح ان لا  
واختصوا في اذات ما  
الزوج فقال ابو حنيفة  
هذا الميراث ما دامت  
في العدة وقال الشافعي  
في اظهر ما قوله لا يرث  
وقال مالك ما ارثت  
وان مات بعد انقضاء  
العدة

عثمان بن عفان من بعد انقضاء عدتها عبد الرحمن بن عوف طلاق داو زن خود را طلاق قاطع و او مريض بود پس وارث ساخت او را عثمان بن عفان از مال عبد الرحمن بعد گرفتن عدت او **مالك** انه سمع ربيعة بن ابي عبد الرحمن يقول بلغني ان امرأة عبد الرحمن بن عوف سالت ان يطلقها فقال اذحضت فم طهرت فاذا نيتي فلم تحض حتى مرض عبد الرحمن بن عوف فلما طهرت اذنته فطلقها البتة او تطليقت لم يكن بقوله عليه هاض الطلاق نتي غيرها وعبد الرحمن بن عوف يومئذ مريض فودعها عثمان بن عفان من بعد انقضاء عدتها من عبد الرحمن بن عوف سؤال کرد از عبد الرحمن بن عوف که طلاق دهد او را پس گفت عبد الرحمن بن عوفی که حائض شوی بعد از آن پاک شوی خبر دار کن مرا پس حائض نشد آنکه بپا شد عبد الرحمن بن عوفی که پاک شد خبر داکر داد او را پس طلاق داد او را طلاق پاک یعنی سه طلاق یا یک طلاق که باقی نمانده بود برای او بر آن زن از طلاق خبری نداد و عبد الرحمن بن عوف را باز بود پس وارث ساخت او را عثمان بن عفان از آنکه عبد الرحمن بعد گرفتن عدت او **مالك** عن عبد الله بن الفضل عن الحكم بن عثمان بن عفان و دث نسأ من مكمل منه وكان ظلمتهن وهو مريض عثمان بن عفان وارث گرد و نیز زنان مکمل را از آنکه او را طلاق داده بود ایشان را حال اگر نبود **مالك** انه سمع ابن شهاب يقول اذا طلق الرجل امرأته ثلثا وهو مريض فانها تترث مالک ثلثه ابن شهاب که میگفت وقتی که طلاق دهد زن خود را سه تعلقه حال آنکه مریض باشد پس هر آنچه آثرن در ارث میشود **باب** متعة الطلاق بیان بهره مند گردنیدن مطلقه قال الله تعالى وللاطلاقات متاع بالعرف حقا على المقتين و برای زنان طلاق داده شده بهره مند کردن لازم است بجهت سپندیده لازم شدن بر مقتیان و قال الله تعالى في المطلقة قبل الغرض و المسيس و متعهون على اللوسع قدده وعلى المقتو قدده بهره مند کنی این زن را بر تو اگر حال قدر است و اگر شکست قدر حال او بر تو حرم گوید مفهوم از این آئین است که مطلقه غیر محسوسه و غیر مسیه لها متعه دادن و حیب و سایر مطلقات رجعت **مالك** انه بلغني ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأته له فمتع بوليده عبد الرحمن بن عوف طلاق داد و زن را از آن خود پس بهره مند ساخت او را بکنیز **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لكل مطلقه متعة الا التي تطلق وقد فرض لها صداق ولا تمس فحسبها نصف ما فرض لها عبد الله بن عمر میگفت هر مطلقه را متعه لازم است مگر زنی که او را طلاق داده شد حال آنکه مقرر کرده شد برای او مهر و مناس مکرده او پس کفایت میکند او را نصف مهر که معین کرده باشد برای او **مالك** عن ابن شهاب انه قال لكل مطلقه متعة ابن شهاب گفت هر مطلقه را متعه لازم است **قال** مالك وبلغني عن القاسم بن محمد

مثل ذلك گفت اکابر و سید مرزا قاسم بن محمد باقر قول ابن شهاب **قال** ما لك ليس للمعتز عندنا حد معروف  
 في قليلها ولا كثيرها گفت ما لك نيت برأى متعز و ديك ناصري و نهسته شده نه در قليل آن و نه در كثير آن **باب**  
 لعدة المطلقة قبل الميسر نيت عدت زنی را که طلاق داده شود پیش از ميسر قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا  
 اذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها و لها فتوهن و سرجون  
 سراجا جهيل لا اى مسلمانان وقتی که نکاح کردید زنان مسلمة بعد از آن طلاق دادید ایشان را پیش از آنکه جماع کنید ایشان  
 پس نیت شما را بر ایشان هیچ عدتی که شمار کنید آنرا پس متعز و سید ایشان را و بگزارید ایشان را که شستن نیک **باب** المطلقة  
 بعد الميسر عليها الغدة فان كانت حاملا فعدتها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء  
 وان كانت لا تحيض من صغرها وكبر فعدتها ثلثة اشهر و نيك طلاق داده شود بعد جماع است بروی عدة پس اگر  
 حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عدة دی سه قروء است و اگر باشد که حیض نمی آرد  
 از هر چه خورد و ساقی یا کلان ساگلی پس عدت دی سه ماه است قال الله تعالى والمطلقات يتروصن بانفسهن  
 قروء ولا يحملن ان يكتن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يومن بالله واليوم الآخر و يعولمن ان حق بدن  
 هن في ذلك ان ارادوا اصلاحا و هن مثل الذي عليهم بالمعروف وللرجال عليهم در خبر والله  
 عز و جكم و آن زمان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یا سه طهر کن تند خوشی تن را و جای نیت ایشان را پیش  
 آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آرند بخدا و روز بار پسین و شوهر ان ایشان  
 ستر او ارتزند تا بر آوردن ایشان در جبال خود و در پندت اگر خواهند نیکو کاری و زنان مسرت مانند آنچه بر زنان  
 است بوجه پسندیده یعنی زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان مسرت بر زنان  
 بلند می مرتبه یعنی فرمان روائی و خدا غالب است و اگر راست قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء  
 فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربكم لا تخرجوهن من بيوتن ولا يخرجن لان ياتين بفتن  
 مبينة و تلك جد و دالله و من يتعد حد و دالله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يحد ث بعد  
 امر اذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فادقوهن بمعروف و اشهدوا و اذوى عدل كنتم  
 و اقيموا الشهادة لله ذلكم يوعظ به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر و من يتق الله يجعل له  
 مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله  
 لكل شي قدرا و اللاني يئس من الحيض من لسا و كم ان انتبتن فعدتن ثلثة اشهر و اللاني لم يخص

ما قلت  
 اتفق اهل العلم على ان  
 المطلقة قبل الميسر  
 تستحق العدة  
 وان المطلقة بعد الميسر  
 قبل الميسر لا تستحق  
 لها بل لها نصف  
 المفروض و اختلفوا  
 في المدخل بما قلنا  
 الوجود لا متعز به  
 فان متعز كان حسبا  
 وقال الشافعي انها تستحق  
 العدة لقوله تعالى و  
 المطلقات متاع بالمعروف  
 ما قلت  
 اتفقوا على ذلك



نزدیک است که بنی اخواب که در خدایشان بعد از تنگدستی سایش با **باب** القروء هی الاطهار مراد از قروء در آیه کریمه  
 طهارت **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها انتقلت حفصة  
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك  
 بنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جادلها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة قروء فقالت  
 عائشة صدقتم وهل تدعون ما الاقرا انما الاقراء الاطهار عروءه روايت کرد که حضرت عائشة نقل کنایه حفصة بنت  
 عبد الرحمن را وقتی که داخل شد در حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عمومت عبد الرحمن پس گفت عمر  
 رست گفت عروءه هر آنی بحث کرده بودند با عائشه درین مسئله جمعی از مردان پس گفتند هر آنی خدا شایسته را نیز در کتاب  
 خود ثلثه قروء پس گفت عائشه رست گفتید آیا میدانید که اقرا چیست بخاین فیت که اقرا را طهارت **مالک** عن  
 شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن يقول ما ادرکت احدا من فقهاءنا الا وهو يقول هذا يريد قول عائشة  
 ابن شهاب گفت شنیدم از ابو بکر بن عبد الرحمن که میگفت ندانم کسی را از فقهاء شهر خود مگر که میگفت همین قول مراد است  
 قول حضرت عائشه **مالک** عن نافع وزيد بن اسلم عن سليمان بن يسار ان احرص هلك بالشام حين دخلت  
 امراته في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت يسال عن ذلك  
 فكتب اليه زيدها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا تورث ولا يرثها احرص  
 قضا کرد در شام وقتی که داخل شد زن او در حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه بن ابی سفيان بسوی  
 زيد بن ثابت سوال میکرد او را ازین بابر پس نوشت بسوی ابو زيد بن ثابت که این زن وقتی که داخل شد در حیض سوم پس هر آنی  
 بی تعلق شد از شوهر و شوهر بی تعلق شد از زوی و زن وارث مرد نمی شود و مرد نیز وارث زن نمیشود **مالک**  
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امراته قد دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت  
 منه وبرئ منها ولا تورث ولا يرثها عبد الله بن عمر حكيت وقفي که طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سوم  
 پس هر آنی زن بی تعلق از مرد و مرد بی تعلق شد از زن و زن وارث مرد نمیشود و مرد وارث زن نمیشود **قال مالك**  
 وهو الامر عندنا گفت مالک همین است حکم نزدیک **مالک** انه بلغه عن القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله  
 وابی بکر بن عبد الرحمن وسليمن بن يسار وابن شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة  
 الثالثة فقد بانث من زوجها ولا ميراث بينهما ولا رجعة عليهما قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وابو بکر بن عبد  
 الرحمن وسليمان بن يسار وابن شهاب میگفتند وقتی که داخل شد زن مطلقه در حیض سوم پس هر آنی جدا شد از شوهر خود

في قوله تعالى  
 وقال ابو حنيفة  
 لم ينقض من  
 حتى انقضت  
 الحصة الثالثة  
 ونقضت ابنة  
 بنتها من قبل  
 المهر ونقضوا  
 على ان الطلاق  
 اذا كان من قبل  
 المهر فبطل  
 المهر  
 في قوله تعالى  
 وقال ابو حنيفة  
 لم ينقض من  
 حتى انقضت  
 الحصة الثالثة  
 ونقضت ابنة  
 بنتها من قبل  
 المهر ونقضوا  
 على ان الطلاق  
 اذا كان من قبل  
 المهر فبطل  
 المهر  
 في قوله تعالى  
 وقال ابو حنيفة  
 لم ينقض من  
 حتى انقضت  
 الحصة الثالثة  
 ونقضت ابنة  
 بنتها من قبل  
 المهر ونقضوا  
 على ان الطلاق  
 اذا كان من قبل  
 المهر فبطل  
 المهر

و میراث نیست و در بیان ایشان در حجت نیرسد و در بروی سخن الفضل بن عبد الله معلى المبتلى ان القاسم بن محمد سلام  
بن عبد الله كافى بولان اذا طلقت المرأة فدخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد بانت منه وحلت تاسع من جمادى  
بن عبد الله مى گفتند و قتی که طلاق داده شدند را پس فصل شد و حیض سوم پس هر آنی جدا شد از شوهر و طلال شد **باب**  
حوازا للرجعة في العدة و لم یغیر ضاها الا لم یطلقها ثالثا و لم یقصد الضراء و یحکم رجعة و انما هی عدة اگر چه بغیر رضا باشد  
زن باشد و قتی که طلاق نداده و راسه طلاق و یا قصد ضرر را و فرمود **قال الله تعالى** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن  
مبعض و اوسرهن بمعروف و لا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلك فقد ظلم نفسه و لا تخف و ایت  
الله ههنا و اذ کروا فتمتعوا الله علیکم و ما اتزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظمکم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بكل شیء  
علیم و قتی که طلاق داده و زن را پس رسیدند نزد یک میعاد مقرر خویش پس نگاهدارید ایشانرا بخصیلت پسندیده یا را نگه  
ایشانرا بخصیلت پسندیده و نگاهدارید ایشانرا بجهت ضرر رسانیدن تا تعدی کنید بر ایشان و هر که بکند این کار یعنی قصد ضرر را  
پس ستم کرد بر خود و گیرید آیات خدا را سخریه و یاد کنید نعمت خدا را بر خویش و یاد کنید تخصیص خبر را که فرود آورده شما از کتاب  
علم نیست و ندیدید بدان شما را و بشیرید از خدا و بدانید که خدا بهر چیز داناست **قال الله تعالى** و یعلمهن الحق برهن  
یعنی شوهران ایشان منرا و از ترشیا آوردن ایشان در عقد خود **مالک** عن ثور بن زید الدیلمی ان الرجل کان یطعن  
امرأته ثم یراجعها و لا حاجة له فیها فیدامسکها کما یطول بذلک علیها العدة لیضارها فأتول الله تبارک و  
تعالی و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه یعظمهم الله بذلک مالک از ثور بن زید  
الدیلمی روایت نمود که هر آنی مردی طلاق میداد زن خود را بعد از آن رجعه میکرد و او هیچ احتیاج نبود و آرات زن را بخواست  
نگاهداشتن وی لیکن برای آنکه دراز شود سبب رجعه بروی عدة تا ضرر رساند او را پس نازل ساخت خدا تعالی و لا تمسکوهن  
ضرارا الا یندرسید او را و خدا تعالی ایشانرا آبان **قال الله تعالى** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن  
از و اجهن اذا تراضا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یومن بالله و الیوم الاخر ذلکم ازکی لکم و طم  
و الله یعلم و انتم لا تعلمون و قتی که طلاق داده و زن را پس رسیدند باخر میعاد مقرر خود یعنی عدت آخر شد پس منع کنید  
ایشانرا از آنکه نکاح کنند با شوهران خود و قتی که باید گیر رضی شد بخصیلت پسندیده این نبی از منع کردن نیداده میشود  
آبان هر که بکوشد باشد از شما بخدا و روز آخر این ترک منع بهتر است شما را و پاکیزه تر است و خدمید اند و شما نمیدانید مگر حرم کو  
در توجیه این آیه اسکاکی هست تقریر این اشکال آنکه فلا تعضلوهن از دو حالت برون نیست که خطاب از و اج را باشد  
از و اج را منع کردن زن را از نکاح با هر کس خواهد یا نیست در مضورت و و غیر خدشه میکند بی آوردن از و اجهن بمعرفه

علي بن الطلائع  
 اذ كان في حال الجفن  
 فكتب اليه في ١١  
 فكتب عليه اهل العلم  
 لان الشافعي يجهل السنن  
 ولا جهر والوخيفة يجهل  
 بلون كالفاظ يساوي  
 ولا يسمي شجرة الشافعي لان  
 المظقة بالكتابة ان  
 كانت مظقة فوجاه  
 اخي بردها في العدد و  
 ان لم تكن مظقة فاد  
 عدتها ولا مضارة  
 منها واستنتي كثر  
 الفضايل الختم والطلائع  
 علي ما قالوا واهل  
 الظليقة رابثة ١٢



اضافه و ظاهر در نیت از اوجا بود دیگر قصه عقل بن بسیار که بسبب نزول آیت است پس عقل بن بسیار خود را از نکاح با زوج اول منع کرده بود اگر که زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیت که خطایا و یا باشد و در نیت انت از ضایع لازم می آید از طلق و التمسک النساء خطاب بود با زوج و لا تقصروا خطاب با باشد با و یا و ظاهر نیز یک این بنده است که خطاب با زوج باشد و جواب از حدیث اول است که اصل کلام از اوجا بود اما چون این بنیان غیث گردید تا وسیل نمودند ایشان باعتبار یاکل از و اجهن گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و از زوج ایشان همان خواهند بود که ایشان خواهند و جواب از حدیث دیگر است که عقل بن بسیار بنی از عضل و یا بطریق منطوق از این تفهم نموده است بلکه بطریق فحوی چون دید که خدا تعالی از و اجهن را بعد از قضای عده منع فرمود از عضل بجهت صلاح حال مرأه و ترک اتباع داعیه عقد و نیت که وی نیز در عضل و یا خود مصیب نیست بجهت لزوم فساد حال مرأه و جبر بر کسی که غیث دارد در وکیل دارد بسوی دی و اتباع داعیه عقد بعد از ظهور وجه صواب و الله اعلم و فقیر تجویز نمیکند که محل نمایند را بر معنی دور از بوجهیکه اهل عرف از آن آیه فهم نکنند زیرا که تجویز مثل این توجیه این از استفاده معانی قرآن بطریق لغوی با ظاهر بر می آید

المبتوت بها السکنة ولا نفقة لها الا ان تكون حاملا لانک مطلقه باشد بلفظ البته برای و لازم است سکنت و نیت او را نفقه اگر حال باشد **مالك** عن عبدالله بن یزید مولى الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن فاطمة بنت قیس ان اباعمر بن حفص طلقها البته وهو غائب بالشام فادسها وکیلها بشعیر فسخطته فقالت والله مالک علینا من شیء فاجابت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلك له فقال لیس لك علیه نفقة و امرها ان تعند فی بیت ام شریک ثم قال تلك امرأة یغتها اصحابی عندی عند عبدالله بن ام مکتوم فانه رجل اعرج تضعیب شیایک فاذا حللت فاذینتی قالت فلما حللت ذکرت له ان معاویة بن سفیان و اباجهم بن هشام یخطبانی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ابوجهم فلا یضع عصاه عن عاتقه و اما معاویة فصعلوک لا مال له انکحی اسامه بن زید قالت فکفته ثم قال انکحی اسامه بن زید فنکحت فحصل الله فیہ خیرا و اختبطت ابو عمر بن حفص طلاق و او فاطمة بنت قیس طلاق بات که رجعت را کنی لیش نبود و ابو عمر غایب بود بناحیه شام پس فرستاد بسوی فاطمه وکیل ابو عمر و جوار این را پسند آن جوار پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بزده ما هیچ چیز پس آمد فاطمه بخدا آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فکر کرد این ماجرا در حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست ترا بشوهر تو هیچ نفقه و امر کرد او را که عده نشیند در خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی است که دخل می شود بر او اصحاب بن عدت بنشین نزدیک عبدالله بن ام مکتوم پس هرگز مردی است تا بنیابنی جامه خود را پس وقتی که برای از



وثرکه گرد برادران و شوهر خود پس از پنجمین حضرت ۱۰۰ امر فرمود که در خانه ای که تموم عده نشینند حضرت انکار میکرد و بر قلم در روایت این حدیث که نسبت  
 ذکر میکند پس در آن شبته می افتد و حضرت عمر انکار میکرد و نذر روی بعد از آن رجوع کردند بقرآن پس اکنون چون سخن میگفتیم من و جدکم مشیت کنی یا نه  
 همه مطلقا با و ان کنی لا تحمل فانفقوا فخصص نفقه یافتند بحال بطریق غموم مخالف پس آنچه در ترجمه باب گذشت فتوی دادند و اسد اعلم  
 عده المتوفی عنهما از وجها اذ الم تکن حاملان متوصل بدعته اشهر و عشر عدت زنی که وفات یافته باشد از سر او  
 شوهر او مستحقه که نباشد حامل است که در ننگ کند چار ماه و ده روز **قال الله تعالى**

والذین یتوفون منکم ویدرون از واجباتی و یصن بانفسهم اربعه اشهر و عشر فاذا بلغن اجلهن فداخ  
 علیکم فیما اخلن فی انفسهم بالمعروف والله بما تعملون خبیر و اما نگه بمیزد از شما و بگذارد از زنان را باید که مظار کنند  
 آن زنان خوشترین را چهار ماه و ده روز پس چون رسیدند بمیما و خویش یعنی عده منقضی شد پس گناه نیست بر شما در آنچه  
 کردند و حق خوشترین بخصیلت پسندیده یعنی نگاه بطور مشروط و خدا با آنچه میکنید آگاه است بر همین است اتفاق علماء این  
 آیت واضح است نزد ایشان آن و الذین یتوفون منکم ویدرون از واجبات و حینه لازم و اجهم متاعا الی الحول غیر اخراج **باب**  
 عده المتوفی عنهما از وجها اذ کانت حاملان تضع حملها عده زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سر او  
 و قتی که حامل باشد هیچ نیست که وقتی که بمند بار شکم خود را حلال شد ترجم گوید رضی الله عنه و الذین یتوفون عام است  
 متوفی عنهما از وجها را حامل باشد یا غیر حامل و آیه و اولات الاحمال عام است که متوفی عنهما از وجها باشد یا مطلقه باشد  
 پس در باب حامل که زوج او وفات یافته تعارض عموم آیتین واقع شد رجوع کردند بحديث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

**سلم صالح** عن عبد ربه بن سعید بن قیس عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس  
 و ابو هريرة عن المرأة الحامل یتوفی عنهما از وجها فقال ابن عباس اخرا لاجلین و قال ابو هريرة اذ ولد  
 حلت فدخل ابو سلمة بن عبد الرحمن علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فسالها عن ذلك فقالت  
 ام سلمة ولدت سبعة الا سلمية بعد وفات زوجها بنصف شهر فخطبها رجلان احدهما شاب الاخر  
 کل فخطت الی الشاب فقال الکهل لم تقل بعد و کان اهلها غیبا و رجاء اذ جاء اهلها ان یوثروا بها فجاؤا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فذکرت له ذلك فقال قد حلت فانکلی ما شئت سوال کرده شد عبد الله بن  
 عباس و ابو هريرة را از حکم زنی حامل و قتی که وفات یافته است از سر او شوهر او پس گفت ابن عباس آخرین دو عده  
 لازم است یعنی باید دید که آخرین دو عده چیست همان لازم شود و گفت ابو هريرة و قتی که بتراید فرزند را حلال شود و بگوید  
 از عده پس در آمد ابو سلمه بر ام سلمه زوج بنی صلی الله علیه و سلم پس سوال نمود و او را از این سلسله پرس گفت ام سلمه زاده سبعة



حامل بود پس گفت عبدالله بن عمرو قینکه نهید بار شکم خود را پس هر آنکه حلال شد پس خبر داد و او را مردی از انصار که نشسته بود نزدیک او عمر بن الخطاب فرمود اگر زباید حال آنکه شوهر او بر تختگیختن خود دست و فن کرده نشده است هنوز حلال شد **طالك** عن سعید بن اسحق بن کعب بن عجرة عن عمته زینب بنت کعب بن عجرة ان الفريرة بنت مالک بن سنان و اخت ابی سعید الخدری اخبرتها انها جادت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تساله ان ترجع الى اهلها في بني خديجة فان زوجها خرج في طلب اعياله ابقوا حتى اذا كانوا بطرف القدوم ادرهم فقتلوه فسالته رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارجع الى اهلها في بني خديجة فان زوجها لم يتركني في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم قالت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم واما في فتوت له فقال كيف قلت فوردت عليه القصة التي ذكرت له من شان زوجي فقال اسكني في بيتك حتى يبايع الكتب اجله قالت فاعتددت فيه اربعة اشهر وعشرا قالت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الى فسالني عن ذلك فانا فاتبعه وقضيت به فربيعه وحقرا لک بن سنان و او خواهر ابوسعيد خدری بود آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال سکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خصت آنکه باز گردد بسوی قوم خود و دینی خدرة پس هر آنکه شوهر او بر آید در تفحص علامانی چند از آن او که گر نیخته بودند تا آنکه رسیدند غلامان نباجیه قدوم دریافت ایشان پس آن غلامان بگشتند او را گفت فریعی پس سوال کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود و دینی خدرة پس هر آنکه شوهر من بگشته است مرا در خانه که مالک او باشد و نه نفقه گفت فریعی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری رجوع کن گفت فریعی پس باز گشتم نا وقتی که رسیدم بچا و دیواری که برگرد خانه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم آواز داد مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم با فرمود که نذا کند مرا پس آواز داده شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چگونه گفتی صورت مسلمه پس ثانیاً ذکر کردم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولاً ذکر کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود در آن در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عده بنهایت خود گفت فریعی پس عده نشستم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریعی پس وقتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کردم ازین بابر این خبر دادم او را پس پیروی آنکرد و حکم نمود **بأن مالك** عن حميد بن قيس المكي عن عمرو بن شعيب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يرد المتوفى عنهن ازواجهن من البهائم يمنعهن الحج عمر بن الخطاب بازيگر و انيد از زنان را که وفات یافته بودند از سر ایشان شوهران ایشان از بیدای یعنی از زوی الحلیفه منع میکرد ایشان را **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان الشان بن خباب توفي ولنا مرا تراجدت الى عبد الله بن عمر فذكرت له وفاة زوجها وذكرت له حرثاً بقتاة و سألته

يصلح بها ان تبقيت فيه فهاها عن ذلك فكانت تخرج من المدينة حتى اقتضبح في حرقم فقتل فيديريه ما تم تداخل  
 المدينة اذا استفتيت في بيتها سائب بن جباب توفي شهرا من زنى ابيها عبد الله بن عمر بن فركر ودفن او دفن  
 خودا وذكروا في احوال زراعتي كه ازان قوم او بود و زنديكي كاري و سوال كرد كه ايا درست است او را شب گذرانند و آن عبت  
 پس منم كرد او را عبد الله بن عمر از بن كاري مي برآمد از مدینه وقت سحر پس بوقت صبح ميرسيد و زرع است ايشان پس سكوت كرد  
 و ران زرع است آن روز خود عبد از آن دخل ميشد بدينه و قتي شام دخل ميشد بن شب ميگذرند و خانه خود ههالك  
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا تبقيت المتوفى عنها زوجها الا المتبوتة الا في بيتها عبد الله بن عمر  
 شب نگذرانند زني كه وفات يافته است شوهر او و زني كه طلاق بات واقع شده است بروگرد خانه خود و شوهر خود مختلف  
 شدند علماء در باب سكنتي براي زني معتد كه وفات يافته باشد زوج او زود ابو حنيفة لازم است براي او سكنتي عده نشيند  
 جاكه خواهد و مالك تجوز سكنتي مي نمايد و شافعي را دين باب و قول است مانند بن مدين و ابي حنيفة يوجب على المرأة اللتو  
 عنها زوجها ان تحب اربعة اشهر وعشر ايان تترك الطيب والكحل وللعصبوغ والزينه ولا يحل لغير الزوج ان يحد  
 فوق ثلث ليال واجب است بر زني كه وفات يافته است شوهر او كه ماتم بغير چهار ماه و ده شب يعني باين طور كه ترك كند استعمال  
 خوشبوي و سرمه و جامه كه او را رنگين كرده اند بجهت زينت و حلال است غير زوجة متوفي را كه ماتم بغير در قريه خود و زياره از  
 شب مالك عن عبد الله بن بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حرم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي  
 سلمة انها اخبرته هذه الاحاديث الثلاثة قالت زينب دخلت على ام جبينه زوج النبي صلى الله عليه وسلم  
 حين توفي ابوها ابو سفيان بن حرب فذعت ام جبينه بطيب فيه صفة خلق او غيره ذلك فذهبت به جارية  
 ثم مسحت بعارضها ثم قالت والله مالي بالطيب من حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول  
 لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحب علي ميت فوق ثلث ليال الا على زوج اربعة اشهر وعشر  
 قالت زينب ثم دخلت على زينب بنت جحش زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي اخوها فذعت  
 فمسحت بعرضي ثم قالت والله مالي بالطيب حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول  
 لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحب علي الميت فوق ثلث ليال الا على زوج اربعة اشهر وعشر  
 قالت زينب وسمعت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابنتي توفي عنها زوجها وقد اشكت عينيها فافكها فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم لا امرتين او ثلثا كل ذلك يقول لا ثم قال انما هي اربعة اشهر وعشر او قد كانت اشد

فی الجاهلیة ترجی بالبعرة علی راس الحول **قال** حمید بن نافع فقلت لزیب واطرحی بالبعرة علی راس الحول  
 فقالت زیب كانت المرأة اذا توفي عنها زوجها دخلت حفشا ولبست شریها ولم تمس طیبا ولا شیطا حتی تم  
 سنته ثم توفی بدابة حمارا وشاة او طائر فتقتض به فقل ما تقتض بشی الامات ثم تخرج فمطی بعة فترحمی بها ثم  
 تراجع بعد ما شاءت من طیب او غیره **قال** مالک والحفش البیت الودی وتقتض تقسم به جلد هاکا المتشر  
 گفت زینب دختر ام سلمه که در آدمم برام حبیبه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه متوفی شد پدر او ابو سفیان <sup>طلب کرد</sup>  
 ام حبیبه خوشبوی که در وی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بخت خود گرفت آنرا کنیز کی بعد از آن پدید  
 آنرا بخسار نامی ام حبیبه بعد از آن ام حبیبه گفت بخیر نیست مرا خوشبوی هیچ حجت بجز آنکه شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه  
 وسلم که میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بیعت زیاده از سه شب مگر  
 بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بنت جحش وقتی که وفات یافت  
 را و او پس طلب کرد خوشبو را پس بآید از آن بعد از آن گفت بخیر نیست مرا خوشبو حاجت بجز آنکه شنیدم از آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم که بر من میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بیعت زیاده  
 از سه شب مگر بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب و شنیدم از مادر خود ام سلمه که میگفت آمد زنی  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آنی که دختر من متوفی شده است از سر او شوهر او و هر آنی که بیار شده  
 است از جهنم چشم خود آید من هر که ششم در چشم او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که فی دو بار یا سه بار باین جواب و  
 سوال تکرار شد هر بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر اینست  
 که عده چهار راه و ده شب است و هر آنی که از شمار جاهلیت می اندخت لشک را نزدیک آنها رسال گفت حمید پس گفت من  
 و بیعت معنی اندختن لشک نزدیک انقضای سال پس گفت زینب که در زمان جاهلیت وقتی که متوفی میشد از زنی شوهر او  
 دخل میشد و بدترین خانه و می پوشید بدترین جامه های خود و استعمال نمیکرد خوشبو را و نه چیزی از امور زنیت تا آنکه می  
 که نشت بروی کیال بعد از آن آورده میشد پیش او جانور خری یا بز یا مرغی پس بر بدن خود میاید آنرا پس کم بود که بر بدن  
 خود باله چیز را اگر آنچیز بمیرد و بعد از آن بری آمد از آن خانه پس داده میشد بدست او پس می اندخت آنرا پس از آن جوع  
 میکرد بعد از این مقدارها هر چه خواستی از خوشبو یا غیر آن گفت و گفت و گفت خانه بروی را گویند و معنی تقض نشت که مسح میکرد و  
 جانور پوست بدن خود را بوجبی که می بالد و دفع کننده سحر از خود **مالک** عن نافع عن صفیة بنت ابی عبیدة عن  
 عائشة و حفصة زوجی النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامرأة

بالحق واليوم الآخر اني قد خذت على ميت فوق ثلث ليال الا على زوج حضرت عائشة وحفصة زوايت من ذكر رسول  
صلى الله عليه وسلم فرمود جلالت نيت زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم گیر در میتی زیاده از سه شب اگر  
بر شوهر **مالك** عن نافع عن صفية بنت ابی عبيد انها اشكت عينا وهي حادة على زوجها عبد الله  
بن عمر فلم تكتحل حتى كادت عيناها ترمضان صفية بنت ابی عبيد بما رثت من زوجها وصاحبها ثم لود بر شوهر خود  
عبد الله بن عمر سر نه کشید تا آنکه نزدیک بودند که در چشم او بی نور شوند **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي  
صلى الله عليه وسلم قالت لامرأة حادة على زوجها اشكت عينا فبلغ ذلك منها اكلت بكل الحلال بالليل  
انصحبته بالتهاد ام سلمة زوجة حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود زنی را که ماتم در دشت بر شوهر خود بما رثت من چشم پس  
رسید باری او بنهایه بقصدیع او که سر نه کنی که دفع اخلاط چشم نماید شب و دو رکن آنرا بر **مالك** انه بلغه عن  
سالم بن عبد الله وسليمن بن ابيارهما كانا يقولان في المرأة يتوفى عنها زوجها اذا خشيت على بصرها من رعد  
او شكوى اصحابها ان تكتحل وتداوى بدوا و بكل وان كان فيه طيب سالم بن عبد الله وسليمن بن ابيارهما  
در باب زنی که متوفی شده باشد از سر و روی شوهر او وقتی که تبرسد چشم خود از در چشم یا عرضی که رسیده باشد او  
روی سر نه کشد و دوا بالبد و دوا می یا سر نه و اگر چه در آن دوا خوشبو باشد **مالك** انه بلغه ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم دخل على ام سلمة وهي حادة على ابی سلمة وقد جعلت على عينها صبرا فقتل ما هذا يا ام سلمة  
فالت انما هو صبر يا رسول الله قال فاجعل عليه بالليل واصحبته بالتهاد رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل  
ام سلمة و روی ماتم در دشت بر او سلمه که زوج اول بود و حال آنکه ضنا کرده بود چشم خود صبر را پس فرمود حضرت صلى  
الله عليه وسلم چیست این ضنا و می ام سلمه گفت جز این نیست که آن صبر است یا رسول الله فرمود حضرت صلى الله عليه  
وسلم پس ضنا کن آنرا وقت شب و زایل کن آنرا در روز **مالك** انه بلغه ان سلمة زوج النبي صلى الله عليه  
وسلم كانت تقول تجمع الحاد را سه بالسد والذيت ام سلمه میگفت جمع کن زن خدا ماتم سر خود را یعنی موها  
را بر سر کنش در روغن زیت **باب** عدة الامه اذا توفي عنها زوجها **باب** در بیان عدة کنیز که چون وقت  
فت از روی شوهر او **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب وسليمن بن ابيارهما كانا يقولان عدة الامه  
انها هلك عنها زوجها شهوان وخمس ليل سعيد بن المسيب وسليمن بن ابيارهما كانا يقولان عدة كنيز  
خوهر روی دوا و پنج شب **مالك** عن ابن شهاب مثله انما كانا زان شهاب ما نذان رویت  
مبن است ندب جهو طهار **باب** عدة البدو و تیره من اهل الحنایم در بیان عدة با و پیشین از اهل جنها که بوی

من الزينة يقال حدثت  
الزينة على وجهها  
وحدثت في حارة قوله  
انقص قلبه من  
نقصه من غير  
منه قوله تعالى انقصوا  
اي تقصروا عما كنتم  
تبدون من العبادات  
او طاعة الله تعالى  
وتعينوا على ما  
اي تنقصوا قلبكم من  
بالنقص انما هو

کے قلب







ينسك عن ولده فليفعل سوال کرده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از عقیقه پس فرمود من دوست بنی دارم حقوق را گویا  
که مکروه دشت نام حقوق را و فرمود هر که از فرزند می متولد شود پس بخوابد که فرج کند از فرزند خویش باید که بکند **صالح** عن  
نافع ان عبد الله بن عمر لم يكن يسأله احد من اهله حقيقة الا اعطاه اياها وكان يعق عن ولده بشاة شاة  
عن الذكور والاناث عبد الله بن عمر سوال نیکر و او را پس از اهل خانه او عقیقه می کرد و او را عقیقه و عقیقه می کرد و از او  
خود یک یک شاة از ذکور و اناث **صالح** عن ربعي بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي انه  
قال سمعت ابی يستحب العقيقة ولو بعصفور محمد بن ابراهيم می گفت شنیدم از پدر خود که مستحب است عقیقه اگر چه  
بکجشک باشد **صالح** انه بلغه انه عقی عن حسن وحسين ابی علی بن ابي طالب ما لك ناسيدك عقیقه کرده  
از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما پس از علی بن ابي طالب رضی الله عنه **صالح** عن هشام بن عمرو ان اباہ عرق  
بن الزبير كان يعق عن بنیه الذکور و الاناث بشاة شاة عروه بن الزبير عقیقه می کرد از فرزند ان خود پس از آن و در آن  
بیک یک بر مترجم گوید عقیقه سنت است نزد اکثر علماء مگر نزد ابو حنیفه عقیقه سنت نیست و در حدیث ترمذی و دیگران پس یک  
بناز و خرا کرده و همین است قول شافعی و محلی گفته که حاصل میشود سنت بیک بر عقیقه پس و کمال سنت و وزرست گفت  
شافعی که عقیقه در خوردن و تصدق کردن حکم خصمه دارد و سنت است بختن آن و نباید شکست استخوان آنرا و کوچ کرده  
و روز پنجم از ولادت و نام مولود نیز در آن روز که آشته میشود و خلق بر آن مولود و بعد از عقیقه سنت است **باب**  
يستحب ان يتصدق بزنة شعر المولود ففضله مستحب است که صدقه و بدمقدار وزن فرزند از نقره **صالح**  
عن جعفر بن محمد عن ابیه انه قال وزنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين وزينب  
و لم كلثوم فتصدق بزنة ذلك ففضله حضرت فاطمه رضی الله عنها وزن کرد سوزی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم  
پس صدقه داد و بوزن آن از نقره **صالح** عن ربعي بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن علی بن حسین انه قال وزنت  
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين فتصدق بزنة فضله وزن کرد حضرت فاطمه  
الله عنها سوزی ام حسن و حسین پس صدقه داد و بوزن آن از نقره **باب** يجب احياء المولود بالا رضاع حولین  
کاملین الا اذا اجمع رای الوالدین عن تشاور و منهما علی ان الفطام لا یضره فحينئذ يجوز الفطام قبل  
الحولین والمرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة ولم یقدر الوالد  
على استيجارها تعينت الوالدة فان ارضعت الوالدة فليس لها الا التفقة والكسوة بالمعروف  
بما كان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلم اجرها وجبت برید و او را تدبیر زندگی فرزند شیر خورد

قلت  
العقيقة سنة عند  
اکثر اهل العلم الا  
خفية فانه قال بنسب  
بسنه وانخرج الآدمی  
حديث عن الفداء ثمان  
حديث عن شاة فقال  
وهي الجارية قال المحلی  
الشافعی بذلك قال المحلی  
في تحقيق قوله يحصل  
اصل السنة في عقیقة  
الذکر بشاة و ان الشافعی  
ثانان وقال الشافعی  
العقيقة في كل النصف  
٤١  
ولا خلاف في ان السنة  
يؤم سابع ولادة و  
بشي فیه و محلی و  
بعد زوجه  
قلت  
عليه الشافعی

تفقد

تفہیم المظاہر

مجلس

تونس

فصل المظلة

حضرت مولانا محمد رفیع صاحب

وہی

پیش رو

مجلس

مجلس

مجلس

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّكَ فِي الْوَيْلِ

الحمد لله

75

ادبیات و فنون

وَلَا تَكُن مِّنَ الْفٰسِقِيْنَ

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ

انجام داد

جان محمد زبیر

مجلس

۱۰۰

مجلس

تنہا ہی میری

مازنیہ  
برقہ

بناءً على

100

1

تا دو سال که اگر که متفق شود رای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بآنکه باز در شتن از شیر نرسد و این پیش از تمام  
دو سال بعد از دو سال پس بدین وقت جایز است باز در شتن فرزند از شیر پیش از آنکه دو سال تمام نگذرد و شیر در هند جایز  
است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نشد و یا دیگر رفتن یا قادر نیست پدر را جاره گرفتن و دایه مقرر میشود بر  
شیر خوراندن والد و فرزند پس اگر شیر مخوراند والد پس نیست و اگر چیزی یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندید  
از آن قبیل که لازم است بسبب زوجینه و اگر شیر خوراند دایه پس او است ابرار **قال الله تعالى** والوالدات  
یرضعن اولادهن حولین کاملین لئلا یاتیم الموضاعه و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف  
لا تکلف نفس الا وسعها لاتنذر الالة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوالدت مثل ذل فان  
اراد افضلا عن نراض منها و نسا و فاجتاح علیهما وان اودتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم ذل  
مستکم ما اتیتکم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و مادران باید که شیر دهند اولاد خود  
دو سال کامل این یقین برای کسی است که خواب تمام کردن مدت فصاحت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال  
از شیر باز باید داشت در صورت تعیین حولین نیست و بر پدر و حبست نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده تکلیف  
داده نمیشود بیکس اگر بقدر طاق او و ضرر رسانیده نشود و والد له سبب دلداد یعنی اگر طاقه از فصاحت زیاد  
بسبب مرضی یا غیر آن جبر نباید کرد حقوق او را ترک نباید نمود و تکلیف نباید داد او را ضرر داده نشود پدر را بسبب  
او یعنی زیاده از طاق او نباید گرفت و اگر مرضیه مناسبه بهم نمی آید زن را لازم است شیر دادن و برادرش و  
مانند این یعنی اگر پدر بمیرد از مال طفل مادر او را باید داد پس اگر خورند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد  
مندی ایشان مشوره کردن ایشان باید که هر هیچ گناه بر ایشان و اگر خورند یا بی پدران که مرضیه گیرید برای اولاد خود یعنی  
غیر والد پس نیست هیچ گناه بر شما و قتیکه دادید آنچه دادن آن مقرر کردید بوجه پسندیده و تیر سید از خدا و بد نزدیک  
خدا آنچه میکنند بنیاست مترجم گوید اجماع منعقد است بر آنکه نفقه و کسوة زوج و زوج حبست اگر چه فرزند وارث  
قی و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف و جارت الالوات یرضعن دلالت میکند بر وجوب ارضاء و حبست  
حاکم گفت میکند خدا شایع بر مادر و شیرند پدر فرزند خود را بنیان آن میکند **باب** تجب نفقة الزوجة  
على الزوج موسر کان او معسرا و حبست نفقة زن بر شوهر تو اگر باشد یا فقیر **قال الله تعالى** نفق ذن سعة  
من سعة و من قدد علیه رزقه فلینفق بما اتاه الله یا ذلک نفقه و صاحب وعت از وسعت خود یعنی موسر  
تو اگر بی خود و کسی تنگ کرده شد مردی رزق او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را رضایتمواری **قال تعالی**

فلم يبق على من اهل العلم الا ان كان له في هذا كتابا

المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف بر پدر و حسب نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده **قال الله تعالى**  
 ذلك ادنى ان تقولوا ان نزدیک رشتہ آنچه جز کمند **باب** تجب علی الابن نفقه الایمین اذا کان متول  
 و بما معسران و حسب بر سر نفقه پدر و مادر و قنیکه باشد مادر و باشد آنرا نکست **قال الله تعالى** و بما للوالدین  
 احسانا و **قال صاحبهما** فی الدنيا معروف و غایب و معلوم انہ لیس من الاحسان الا من المصاحبة بالمعروف و بان  
 میو تا جو عا و الولد فی ارغد عیش حکم کرد خدا تعالی در حق پدر و مادر چنان کردن فرمود و صاحبست پدر و مادر بکن و نیا  
 بوجه پسندیده و معاومت که چنان و صاحبست یک نیست که بمیزند ایشان حالا که گرسنه شوند و پس در آسایش و وسعت گمان  
 خود باشد **باب** اذا فارق الرجل امراته و بینهما ولد صغير فالام و ام الام اولی بالحضانة من الاب اگر  
 جدا کرد از خود مرد زن خود را یعنی طلاق داد و در میان شان فرزندی است صغیر پس او را مادر و مادر او ولی است با نکه و کنا  
 خود پرورش دهد و فرزند از پدر **سالك** عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد یقول کان عیثا  
 عمر ابن الخطاب امراته من الامضاء فولدت له عاصم بن عمر ثم انه فارقه فاجاد عمر بن الخطاب قباه فوجد ابنه  
 عاصما یلعب بفناء المسجد فاخذ بعضه فوضعه بین یدیه علی الدابة فادركه حدة الغلام فثار  
 اباه حتی اتى ابابکر الصدیق فقال عمر انی و قالت المرأة ابنی فقال ابو بکر کل بینهما و بنیه قال فما راجع عمر  
 الکلام بود نزدیک عمر بن الخطاب زنی از انصار پس زاده ای عاصم بن عمر بعد از آن حضرت عمر شرافت کرد و از آن زن  
 پس آمد عمر بن الخطاب در محله قبایس یافت پس خود عاصم را که باری میکند و زود یکی مسجد پس گرفت بازوی او را پس نهاد  
 او را پیش روی خود و او را پس رسید باوجه آن طفل که مادر او بود پس نزاع کرد با حضرت عمر و آن طفل تا آنکه آمدند  
 هر دو پیش ابو بکر صدیق پس گفت حضرت عمر این پس من است و گفت زن این پس من است پس گفت ابو بکر صدیق تعرض  
 مشویان این زن و میان این طفل پس گفت و شنید نکرد با حضرت عمر رضی الله عنه **باب** تجب نفقه للوالدین  
 و لا یجوز ان یکلفوا اما لا یطیقون و یتعهد الامام ذلك و حسب نفقه غلانا و کثیرکان و جائز نیست که تکلیف داده  
 شود ایشانرا چیزی که طاقت آن ندارند و مشهود شود امام این امر **سالك** انه بلغه ان اباهریة قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم للمملوک طعام و کسوته بالمعروف و لا یکلف من العمل الا ما یطیق رسول الله صلی  
 علیه و آله وسلم فرمود مملوک رشت طعام او و پوشاک او بوجه پسندیده و تکلیف داده نشوند از کار مگر آنچه طاقت آن دارد  
**سالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب کان یدهب الی العوالی کل یوم سببت فادان عبد جذا فی عمل لا یطیفه  
 وضع عنه من عمر بن الخطاب یدیرت بسوی عوالی بدین هر روز شنید پس و قنیکه نیافت غلامی را و کار می که طاقت  
 آن

فلم يستعبدوا أهل العلم ومعنى قوله لا يكلفنا من العلم إلا ما يطيق الدوام عليه إلا ما يطيق بهما الزمعيان ذلك لا يخرج من ذلك ما لا يفرض به الدين في الضرر بالدين<sup>١٢</sup>

قال الشافعي في كتابه  
الاعتقالات وفي دليل على  
تعلق الرجل بنفقة امرأته  
من على الرجل بنفقة امرأته  
وقد يذكر على الشافعي بعض  
اهل الحديث هذا التفسير  
فاجاب النجاشي بان التفسير  
قال يقال حال الرجل بعد  
اذ اكتمت حبال الزنخة في  
احال له جواب النجاشي  
بانه بيان حاصل المعنى  
وجهاً من وجهين من قرائن  
على الرجل بعد ما هو  
فقط ما تم بموجبه اذا  
انفق عليهم ومن كثر  
عبداله انه ان لم يعلم  
وهذا لما انفق عليه  
اهل العلم

١٧ "هكذا" زلتك بالاب لمحي حتى تحيض فتعجل ليس وجرحه والجلد في العلم حتى يجلد الاب حصة الام لمحي هذا في سورة وقال ايضا انك لم تبلغ الا حصة من هذا الام والاب وقال الاية ثم ان سمين بن ميم سمين بن خازم حيا كان ابن قضاء على راحة من التخليع من دخل هذا الموضع من المصالح يكون عذرا في ذلك او اني فاهما بالاب

نمیدشت تخفیف میکرد از آن عمل از وی **باب** التفتظ فی ضرائب الاماء **باب** در بیان احتیاط نمودن در آنچه  
 بر کثیران مقرر شود که یومیه بآلکان رسانند **مالک** عن حماد بن سہل بن مالک عن ابیہ اند سمع عثمان بن  
 عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامم غیر ذوات الصنعة فانکم متى ما کلفتموها ذلک کسبت بفرجها  
 ولا تکفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرق وعفوا انما اعفکم الله وعلیکم من المطاع بما طاب منہ یا حضرت  
 عثمان در خطبہ میگفت تکلیف ندید کنیزی را که نرسد اندک پس بر آنہ شادقتی که تکلیف رسید او را یکسب خواهد کرد  
 بفرج خود و تکلیف ندید غلام صغیر را یکسب پس بر آنہ وی وقتی که نیابد چیزی دزدی خواهد کرد و بازانید از شہادت و قضا  
 کرد اثباتا شما را توانائی عفت و ادلازم گیرید از مطعومات آنچه پاکیزہ باشد یعنی شہ ندارد **باب** ثواب المملوک اذا  
 فصح لسیئہ و لحسن عبادۃ الله در بیان ثواب مملوک وقتی که خیر خواہی کند برای مالک خود و نیک بجا آورد عبادت  
 خدا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ان العبد اذا فصح لسیئہ  
 و لحسن عبادۃ الله فله اجر مرتین رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود هر آنہ غلام وقتی که خیر خواہی کند برای سید  
 خود و نیک کند عبادت خدا و تعالی را پس او را دو بار **باب** یحرم و علی الامم الحامل من غیر حم  
 است جماع کنیزی که حامل باشد از غیر این شخص **مالک** با سند از عن سعید بن المسیب کان یقول ینہو  
 ان یطأ الرجل ولیدۃ فی بطنہا جنین لئلا یولد سعید بن مسیب میگفت منع کرده شود از آنکه وطی کند مرد کنیزی را که در  
 شکم او حمل است از آن غیر او ترجم گوید اصل این مسأله حدیث ابو سعید خدریست که آنحضرت صلی الله علیہ وسلم فرمود  
 یندہای او طاس که وطی کرده نشود حامل را تا وقتیکہ نہد بار شکم و نه غیر حامل را تا آنکہ حائض شود یک حیض تا  
 یحرم للجمع بین الاختین فی الوطی بملک الیمین حرامست جمیع کردن در میان دو خواہر در وطی بملک یمین  
**مالک** عن ابن شہاب عن قبیصة بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من ملک  
 الیمین هل یجمع بینہما فقال عثمان احلہما اباۃ و حرمتہما ایتہ اخرى و اما انا فلا احب ان اصنع ذلک  
 قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیہ وسلم فسالہ عن ذلک فقال لو کان  
 لی من الامر شیء ثم وجدت احدا فذلک لجعلتہ نکاحا قال ابن شہاب اراه علی ابن ابیطالب رضی الله عنہ  
 مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواہر ملک یمین آیا جمع کنند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان جلال  
 ساخت این دو را یک آیتہ و حرام کرد انید این دو آیتہ دیگر اما من دوست نیافتم که اینکار بکنم پس برآید این سائل  
 از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیہ وسلم پس سوال کرد او را از این مسأله پس

لا قلت  
 عن سید السبع  
 عندہم  
 قلت اصلہ  
 حدیث ابی سعید  
 الخدری عن النبی  
 صلی الله علیہ وسلم  
 قال فی سبایا و طاس  
 لا یطأ حامل حتی یفصح  
 ۶۴  
 و لا یغترک ان یحکم  
 حتی یفصح  
 و علی من اهل العترة

گفت آن صحابی اگر بودی مرا از خلافت چیزی بعد از آن می یافتی شخصی را که کرده باشد اینکار می ساختیم او را سبب عجزه گفت بن  
شهاب کمان میشود مرا که آن صحابی علی بن ابیطالب بود **رواه مالک** انه بلغه عن الزبير بن العوام مثل ذلك خبره  
مالک از زبير بن عوام مانند این **قال مالک** في الامه تكون عند الرجل فيصحبها ثم يريد ان يصيب اخوتها انفلا  
تخل له حتى يخرجهم عليه فيج اخوتها بكناح او عتاقه او كتابه او ما اشبه ذلك او يزوجهما عبده او غير عبد گفت  
مالک در باب کتیرگی که باشد نزد مردی پس جماع میکرد با او بعد از آن سوخت که جماع کند و او را حلال نیست او را آنکه حرام  
بر خود فرج خواهد بود بکناح یا آزاد کردن یا بکتاب ساختن یا با ندادن یا بزی دهد او را بخلام خود یا غیر غلام خود متبرجم گوید مثل  
جمع علیهاست که وزن که جایز نیست جمع در میان آنها در بکناح پس قتیکه جمع میشوند و پیش شخصی ملک بین حلال نیست او را  
جمع آنها در وطنی تا آنکه اگر خرید کرد و کتیرگی یکی را در باشد و دیگر دختر پس جماع کرد با یکی از آن دو پس حرام است آن دوم حرام بود  
و ایجابی و اگر مالک شد و دو خواهر یا مالک شد کتیرگی را و عده او را یا خاله او را پس قتیکه و طمی کرد با یکی ازین دو جایز نیست او را اگر طمی  
کند آن دیگر تا وقتی که حرام گرداند کتیرگی اول بر خود **قوله** احلتها ما ایتة مروا مالک ایما کتم **قوله** حرمتها  
ایة مروا و ان تجمعوا این الاختین است **باب** یحرم علی الرجل اصابته اصابها البه حرام است بر مرد جماع  
با کتیرگی که جماع کرده باشد با وی پدر آن **رواه مالک** انه بلغه عن عمر بن الخطاب هب له بنة جارية فقال لا  
تسمها فانی قد کشفتمها عنی الخطاب یحیی بن یسیر خود را کتیرگی پس فرمود ساس مکن با او پس هر آنکه من بر بنده کرده بودم او را  
**مالک** عن عبد الرحمن بن الحبحر انه قال قد وهب سالم بن عبد الله لابنه جارية له فقال لا تقرها فانی قد  
ردتها فلم یسطعها سالم بن عبد الله عطا کر پس خود را کتیرگی که از آن خود پس گفت نزدیک مشو یا او را من قصد کردم او را  
پس کشاده دل نشدم برائی او **مالک** عن یحیی بن سعید بن ابی انفس بن الاسود **قال**  
للقاسم بن محمدانی رایت جارية لی منکشفها عنها و هی فی الفم فجلست منها مجلس الرجل من امراته فقالت انی  
سائل فتمت فلم تقرها افاهاها لابی ان یطأها فهاها القاسم عن ذلك **ابن انفس** بن الاسود گفت قاسم بن محمد را بر آن  
من دیدم کتیرگی که از آن خود بر بنده شده و او را به تناب بود پس ششم از جای نشستن مرد از زن خود پس گفت هر آنکه من حالضیه  
ام پس خاستم بر نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کتم این کتیرگی را بر سر خود و طمی کند او را پس منع کرد او را قاسم ازین کار  
**مالک** عن ابراهیم بن ابی عیلة عن عبد الملك بن مروان انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقالت  
قد هممت ان اجعلها لابی فیفعل بها کذا کذا فقال عبد الملك لمروان کان اودع منك وهب له بنة جارية  
ثم قال لا تقرها فانی قد رایت سألها منکشفه عبد الملك بن مروان بخشید بختی از آن خود کتیرگی که بعد از آن

فقال له حتى يخرجهم عليه فيج اخوتها بكناح او عتاقه او كتابه او ما اشبه ذلك او يزوجهما عبده او غير عبد گفت  
مالک در باب کتیرگی که باشد نزد مردی پس جماع میکرد با او بعد از آن سوخت که جماع کند و او را حلال نیست او را آنکه حرام  
بر خود فرج خواهد بود بکناح یا آزاد کردن یا بکتاب ساختن یا با ندادن یا بزی دهد او را بخلام خود یا غیر غلام خود متبرجم گوید مثل  
جمع علیهاست که وزن که جایز نیست جمع در میان آنها در بکناح پس قتیکه جمع میشوند و پیش شخصی ملک بین حلال نیست او را  
جمع آنها در وطنی تا آنکه اگر خرید کرد و کتیرگی یکی را در باشد و دیگر دختر پس جماع کرد با یکی از آن دو پس حرام است آن دوم حرام بود  
و ایجابی و اگر مالک شد و دو خواهر یا مالک شد کتیرگی را و عده او را یا خاله او را پس قتیکه و طمی کرد با یکی ازین دو جایز نیست او را اگر طمی  
کند آن دیگر تا وقتی که حرام گرداند کتیرگی اول بر خود **قوله** احلتها ما ایتة مروا مالک ایما کتم **قوله** حرمتها  
ایة مروا و ان تجمعوا این الاختین است **باب** یحرم علی الرجل اصابته اصابها البه حرام است بر مرد جماع  
با کتیرگی که جماع کرده باشد با وی پدر آن **رواه مالک** انه بلغه عن عمر بن الخطاب هب له بنة جارية فقال لا  
تسمها فانی قد کشفتمها عنی الخطاب یحیی بن یسیر خود را کتیرگی پس فرمود ساس مکن با او پس هر آنکه من بر بنده کرده بودم او را  
**مالک** عن عبد الرحمن بن الحبحر انه قال قد وهب سالم بن عبد الله لابنه جارية له فقال لا تقرها فانی قد  
ردتها فلم یسطعها سالم بن عبد الله عطا کر پس خود را کتیرگی که از آن خود پس گفت نزدیک مشو یا او را من قصد کردم او را  
پس کشاده دل نشدم برائی او **مالک** عن یحیی بن سعید بن ابی انفس بن الاسود **قال**  
للقاسم بن محمدانی رایت جارية لی منکشفها عنها و هی فی الفم فجلست منها مجلس الرجل من امراته فقالت انی  
سائل فتمت فلم تقرها افاهاها لابی ان یطأها فهاها القاسم عن ذلك **ابن انفس** بن الاسود گفت قاسم بن محمد را بر آن  
من دیدم کتیرگی که از آن خود بر بنده شده و او را به تناب بود پس ششم از جای نشستن مرد از زن خود پس گفت هر آنکه من حالضیه  
ام پس خاستم بر نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کتم این کتیرگی را بر سر خود و طمی کند او را پس منع کرد او را قاسم ازین کار  
**مالک** عن ابراهیم بن ابی عیلة عن عبد الملك بن مروان انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقالت  
قد هممت ان اجعلها لابی فیفعل بها کذا کذا فقال عبد الملك لمروان کان اودع منك وهب له بنة جارية  
ثم قال لا تقرها فانی قد رایت سألها منکشفه عبد الملك بن مروان بخشید بختی از آن خود کتیرگی که بعد از آن

کرد و او را ز حال آن گیسو پس گفت آن عیشین هر آنی من قصد کردم که عطا کنم او را به پس خود پس بگفت یا او چنان در چنان پس گفت عبد  
الملک هر آنی مردان پس بگریه گارتر بود از تو عطا کرد به پس خود گیسوی که بعد از آن گفت نزدیک شو با او پس هر آنی من دیدم ساق او  
بریده شده **باب الغزل** معنی غزل نیست که جماع کند یا جاریه خود یا زن خود یا وقتی که انزال نزدیک رسید رخ کند و گرازا فرج

اوقات انزال بیرون فرج واقع شود و علوق تحقق نگردد **مالک** عن ربيعة بن ابی عبد الله عن محمد بن يحيى بن جابر  
عن ابی حمير بن اذينة قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري يجلس اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد  
المخدري يخرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بنى المصطلق فاجبنا سبيلنا من بني الحزب فاشتهينا

النساء واشتد علينا الغربة واجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا لغزل ورسول الله صلعم ياتي

قبل ان يساله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من اشمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة  
ابن ابی حمير بن اذينة قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بنى المصطلق فاجبنا سبيلنا من بني الحزب فاشتهينا  
النساء واشتد علينا الغربة واجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا لغزل ورسول الله صلعم ياتي  
قبل ان يساله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من اشمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة  
ابن ابی حمير بن اذينة قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بنى المصطلق فاجبنا سبيلنا من بني الحزب فاشتهينا  
النساء واشتد علينا الغربة واجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا لغزل ورسول الله صلعم ياتي  
قبل ان يساله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من اشمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة

**مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن جابر بن عبد الله بن ابی وقاص عن ابی اذينة ان كان يغزل سعد بن  
ابی وقاص غزل يكره **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن جابر بن عبد الله بن ابی وقاص عن ابی اذينة ان كان يغزل سعد بن

ولده لاني اتيه لا نصارى ان كان يغزل ابويوب الانصاري غزل يكره **مالک** عن نافع عن عبد الله بن  
عمر ان كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل يكره وكرهه ميتة **مالک** عن حمزة بن سعيد

عن الجراح بن عمرو بن غزيرة ان كان جالساً عند زيد بن ثابت فجاءه ابنه فهدى رجل من اهل اليمن فقال يا

ابا سعيد ان عندك جوادى ليس لى شاعى اللادى كن باعجب الى منهن وليس كلهن يعجبني ان تحمل منى فاعل فقال  
افتري يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما تجلس عندك لتعلم منك قال افتري يا حجاج قال فقلت هو حزنك

ان شئت سقيته وان شئت اعطشته قال وكنيت اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمر بن  
بوذرئيك زيد بن ثابت ليس ان يمشى او ابن فهدى من اهل اليمن ليس گفت امى ابا سعيد هر آنی نزدیک من گیسو کان هستند که  
زنانی که پیش ازین بودند در کجای من خوشتر نزدیک من از ایشان بنی و حسن و جمال و خوشوقت نیکند مرا که همه ایشان حال



از من پس کیا غزل کنم پس گفت زید فتویٰ بده این مرد را ای حجاج پس گفتم پیام زاده را خداست ای جز این نیست که می شنیم نزدیک تو  
 تابیا سوزم از تو گفت فتویٰ بده او را ای حجاج گفت پس گفتم او کشت زار است اگر خواهی آب بدی او را و اگر خواهی نشنه گذاری او را  
 گفت حجاج و می شنیدم من این سخن را از زید پس گفت زید سخن درست گفت **مالک** عن حمید بن قیس الدمشقی عن  
 یقال له دیف انه قال سئل ابن عباس عن الغزل فدخل جارية له فقال اجترعتم فكلها استحييت فقال هو  
 ذلك اما انافا فله يعني انه يغزل سوال کرده شد ابن عباس را از حکم غزل پس بخواند کثیر را از آن خود پس گفت خبر بده ای  
 را پس گویند وی شرم داشت پس گفت ابن عباس حکم همین است اما من پس میگویم غزل را تا به جم گوید درین سلسله اختلاف کردند فقها  
 یعنی در غزل جمعه کثیر از صحابه و تابعین جایز و نهی شده و جماعه مکرره و شک نیست که اولی ترک غزل است و قول آنحضرت صلی  
 علیه وسلم عليكم لا تفعلوا یعنی ضرری نیست بر شما از ترک غزل و این اشاره میکند بکراهت غزل بمعنی یعنی لا تفعلوا الا باس  
 عليكم ان تفعلوه فهمید یعنی هیچ گناه نیست بر شما اگر غزل کنید و در بی ضرورت لا را را یاد گفتند این معنی اشاره است بعد از آنکه  
 والد علم **باب** لا تباع الولد ولا توهب و هي حرة بعد موت بئتها فروخته نشود و دام ولد را یعنی کثیر کی که  
 از مالک خود بار گرفت و فرزند برادر او را جایز نیست که بفروشد و نه بدهد و او را آزاد است بعد موت مالک خود مالک  
 عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ابا وليدة ولدت من بسيد هان فانه لا يبيعها ولا يهبها ولا يورثها وهى مستترة  
 عنها فاذا ماتت حرة لا يبيح بيعها **باب** لا يرثها في ام الولد عن الخطاب فرمود کثیر کی که برادر مالک خود پس هر آینه حکم  
 نیست که این مالک نفروشد او را و کسی نمی بخشد او را و در ترک خود نگذارد او را و او پدر و مادر و پسر و دختر و از آن کثیر پس و قتی که بر پس  
 آن کثیر آزاد است **باب** استواء ام الولد اذا توفي غيبها حکم استبراء المذمة و توفی که متوفی شود از سر و مالک او  
**مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت القاسم بن محمد يقول ان يزيد بن عبد الملك توفي بين خيال  
 ونساءهم وكن امها اولاد رجال هلكوا فتزوجوهن بعد حنقة او حیضتین ففرق بينهم خويعتد و  
 اربعة اشهر وعشر فقال القاسم بن محمد سبحان الله يقول الله تعالى كتابه والذين يتوفون عنكم ويذنون  
 از و لجا ماه من لا ذنب لهم قاسم بن محمد میگفت که يزيد بن عبد الملك بجلای حکم کرد میان جمعی از مردان و زنان ایشان  
 حالا که این زنان امهات اولاد مردان دیگر بودند پس آن مردان بمردن پس این جماعه نکاح کردند از زنان را بعد یک حیض یا دو حیض پس  
 حکم بجدائی کرد میان ایشان تا آنکه عدة بنشیند چهار ماه و ده شب پس گفت قاسم بن محمد سبحان الله عجب حکمی کرده است  
 خداست ای خدایا والذين يتوفون عنكم ويذرون از و لجا و نیستند این کثیر کان از جمله ازواج **مالک** عن نافع بن عبد الله  
 بن عمر انه قال عمه ام الولد اذا توفي عنها سئد ها حیضه عبد الله بن عمر می گفت عدة ام ولد وقتی که بمیرد مالک او

لا قلت  
 فله ما عليه  
 معناه ما عليه  
 من ترك الغزل  
 يشهد بانك را  
 وقيل معناه  
 ان تفعلوه  
 وهذا خبر الى علم  
 و هذا رايه في اختلاف اهل  
 العلم في الغزل فخص  
 فيه غير واحد من  
 الصحابة والتابعين و  
 سره جماعة منهم ولا  
 شك ان تركه اولي  
 لا قلت  
 هو قول عامة اهل  
 العلم ذهبوا الى ان  
 بيع ام الولد لا يجوز  
 واذا ماتت المولى توفى  
 لموته من رأس المال  
 والجهاد

عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيد هاشم  
 قاسم بن محمد بن علي بن ابي طالب وولد وقفي كغيره واناك اويك جيفت ترجم كويدت برام ولد وقفي فوت شود مالک او انکه نظر  
 کند بقیه بقیه ابقاق علما مختلف اند علماء ودرست تظاروی جامع اختیار کرد که عدة بنشیند چهار راه وده شب در دروین قول  
 را قاسم بن محمد بن علی بن ابي طالب آینه تظار چهار راه وده شب در حقی ازواج است غیر کثیر کان و ابو حنیفه عدة سه حضی لازم میدانند  
 و شافعی گفت عدة بنشیند یک حضی **باب** لایحالی نفی الولد بشبهة ما لم یثبتن حلال است انکار کردن بولد بیشبه  
 اما اگر مثل شود **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة ان رجلا من اهل البادية جاءه

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امرأتی ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هل لك  
 من ابل قال نعم قال ما الواها قال اخبر قال خفي فيها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال زعمه عرق قال فاعمل  
 هذا فزعمه عرقا هر آینه آدم روی از اهل با وید بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت هر آینه زن من زیاد غلامی سیاه بر فرمود  
 او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم آیا هست پیش تو اشتران گفت آری فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
 گفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس آیا هست در آن از جنس اوراق یعنی خاکستر کون گفت آنرا و آری از کجا میدانی  
 آنرا گفت سرخ کرد آنرا از کجی فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس شاید که این نیز سرخ کرده باشد او را را کی **باب** الولد  
 للفرش وللعا هر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زنا کنده رنگ است یعنی بیخ نیست **مالک** عن ابن شهاب

عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابی وقاص جمدالی  
 اخیر سعد بن ابی وقاص ابن ولیده زعمه مخی فاقبضه اليك قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن  
 ابی وقاص وقال ابن اخی قد کان جمدالی فیه مقام الیه عبد بن زمعة فقال اخي وابن ولیده ابی ولد علی بن شهاب  
 فقتلوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد بن ابی وقاص رسول الله ابن اخی قد کان جمدالی فیه فقال  
 بن زمعة اخي وابن ولیده ابی ولد علی فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة  
 ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعا هر الحجر ثم قال السوداء بنت زمعة احتجبتی منه لما رآني من  
 شبهه بعتبة قالت فما رآها حتى لعني الله عرو فجاء آنحضرت عائشة فرمود که عتبة بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی برادر  
 خود سعد بن ابی وقاص که پس کتر کن زود از آن من است پس قبض کن بر او بسوی خود پس و قید کن تحقیق شد و زعمی که بدست آورد  
 او را سعد بن ابی وقاص پس گفت هر آینه برادر من وصیت کرده بود بمن در باب اول پس استیاد بسوی ما و عبد پس زعمی که گفت او را که  
 این طفل برادر من است و پس کتر کن بد من است ناده نشد بر فرش او پس یک دیگر را کشیده آورد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم

عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيد هاشم  
 قاسم بن محمد بن علي بن ابي طالب وولد وقفي كغيره واناك اويك جيفت ترجم كويدت برام ولد وقفي فوت شود مالک او انکه نظر  
 کند بقیه بقیه ابقاق علما مختلف اند علماء ودرست تظاروی جامع اختیار کرد که عدة بنشیند چهار راه وده شب در دروین قول  
 را قاسم بن محمد بن علی بن ابي طالب آینه تظار چهار راه وده شب در حقی ازواج است غیر کثیر کان و ابو حنیفه عدة سه حضی لازم میدانند  
 و شافعی گفت عدة بنشیند یک حضی **باب** لایحالی نفی الولد بشبهة ما لم یثبتن حلال است انکار کردن بولد بیشبه  
 اما اگر مثل شود **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة ان رجلا من اهل البادية جاءه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امرأتی ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هل لك  
 من ابل قال نعم قال ما الواها قال اخبر قال خفي فيها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال زعمه عرق قال فاعمل  
 هذا فزعمه عرقا هر آینه آدم روی از اهل با وید بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت هر آینه زن من زیاد غلامی سیاه بر فرمود  
 او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم آیا هست پیش تو اشتران گفت آری فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
 گفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس آیا هست در آن از جنس اوراق یعنی خاکستر کون گفت آنرا و آری از کجا میدانی  
 آنرا گفت سرخ کرد آنرا از کجی فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس شاید که این نیز سرخ کرده باشد او را را کی **باب** الولد  
 للفرش وللعا هر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زنا کنده رنگ است یعنی بیخ نیست **مالک** عن ابن شهاب  
 عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابی وقاص جمدالی  
 اخیر سعد بن ابی وقاص ابن ولیده زعمه مخی فاقبضه اليك قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن  
 ابی وقاص وقال ابن اخی قد کان جمدالی فیه مقام الیه عبد بن زمعة فقال اخي وابن ولیده ابی ولد علی بن شهاب  
 فقتلوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد بن ابی وقاص رسول الله ابن اخی قد کان جمدالی فیه فقال  
 بن زمعة اخي وابن ولیده ابی ولد علی فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة  
 ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعا هر الحجر ثم قال السوداء بنت زمعة احتجبتی منه لما رآني من  
 شبهه بعتبة قالت فما رآها حتى لعني الله عرو فجاء آنحضرت عائشة فرمود که عتبة بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی برادر  
 خود سعد بن ابی وقاص که پس کتر کن زود از آن من است پس قبض کن بر او بسوی خود پس و قید کن تحقیق شد و زعمی که بدست آورد  
 او را سعد بن ابی وقاص پس گفت هر آینه برادر من وصیت کرده بود بمن در باب اول پس استیاد بسوی ما و عبد پس زعمی که گفت او را که  
 این طفل برادر من است و پس کتر کن بد من است ناده نشد بر فرش او پس یک دیگر را کشیده آورد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم

عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيد هاشم  
 قاسم بن محمد بن علي بن ابي طالب وولد وقفي كغيره واناك اويك جيفت ترجم كويدت برام ولد وقفي فوت شود مالک او انکه نظر  
 کند بقیه بقیه ابقاق علما مختلف اند علماء ودرست تظاروی جامع اختیار کرد که عدة بنشیند چهار راه وده شب در دروین قول  
 را قاسم بن محمد بن علی بن ابي طالب آینه تظار چهار راه وده شب در حقی ازواج است غیر کثیر کان و ابو حنیفه عدة سه حضی لازم میدانند  
 و شافعی گفت عدة بنشیند یک حضی **باب** لایحالی نفی الولد بشبهة ما لم یثبتن حلال است انکار کردن بولد بیشبه  
 اما اگر مثل شود **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة ان رجلا من اهل البادية جاءه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امرأتی ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هل لك  
 من ابل قال نعم قال ما الواها قال اخبر قال خفي فيها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال زعمه عرق قال فاعمل  
 هذا فزعمه عرقا هر آینه آدم روی از اهل با وید بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت هر آینه زن من زیاد غلامی سیاه بر فرمود  
 او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم آیا هست پیش تو اشتران گفت آری فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
 گفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس آیا هست در آن از جنس اوراق یعنی خاکستر کون گفت آنرا و آری از کجا میدانی  
 آنرا گفت سرخ کرد آنرا از کجی فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس شاید که این نیز سرخ کرده باشد او را را کی **باب** الولد  
 للفرش وللعا هر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زنا کنده رنگ است یعنی بیخ نیست **مالک** عن ابن شهاب  
 عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابی وقاص جمدالی  
 اخیر سعد بن ابی وقاص ابن ولیده زعمه مخی فاقبضه اليك قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن  
 ابی وقاص وقال ابن اخی قد کان جمدالی فیه مقام الیه عبد بن زمعة فقال اخي وابن ولیده ابی ولد علی بن شهاب  
 فقتلوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد بن ابی وقاص رسول الله ابن اخی قد کان جمدالی فیه فقال  
 بن زمعة اخي وابن ولیده ابی ولد علی فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة  
 ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعا هر الحجر ثم قال السوداء بنت زمعة احتجبتی منه لما رآني من  
 شبهه بعتبة قالت فما رآها حتى لعني الله عرو فجاء آنحضرت عائشة فرمود که عتبة بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی برادر  
 خود سعد بن ابی وقاص که پس کتر کن زود از آن من است پس قبض کن بر او بسوی خود پس و قید کن تحقیق شد و زعمی که بدست آورد  
 او را سعد بن ابی وقاص پس گفت هر آینه برادر من وصیت کرده بود بمن در باب اول پس استیاد بسوی ما و عبد پس زعمی که گفت او را که  
 این طفل برادر من است و پس کتر کن بد من است ناده نشد بر فرش او پس یک دیگر را کشیده آورد بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم

فلم يجزوا رداً للثلاثة  
في القصة وفي كل حال  
عليه ما وإن لم يذكر  
سوى الله صلى الله  
عليه وسلم لا عند  
أخاه باللعن أو  
فيمن أن يكون ذلك  
لكن سؤالي



الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شركا له في عبد فكان له مال يبلغ ثمن العبد ثم  
 عليه قيمته العدل فاعطى شركاء حصصهم وعتق عليه العبد والا فتعتق متعتق رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم هرگز آزاد کند حصه خود را از غلامی پس باشد بر آن آزاد کننده را مالی که برسد بقیمت عبد قیمت او میسر ده  
 شود بر آن آزاد کننده بوجه انصاف پس داده شود شرکیان او را حصه های ایشان و آزاد شد غلام بر آن آزاد کننده و  
 و اگر بدست او نیست قیمت غلام پس هر آنیه آزاد شد از آن غلام همان قدر که آزاد شد متبرجم گوید مجموع را بل حدیث برسد  
 که از غلام مشترک اگر یک شریک حصه خود را آزاد کرد پس اگر او قادر باشد بر قیمت غلام آزاد کرده شود حصه آن  
 غلام قیمت آن از وی بگیرند و اگر قیمت قادر نیست پس نصیب او آزاد شد و نصیب دیگران بر طبق ماندن قدر اختلاف  
 دارند که در صورت بسیار نفس اعتاق همه آزاد می شود یا بعد از آن قیمت شافعی و احمدی اقول قابل شده مالک بنیادی  
 اعتق عبید عند موته و لیس له مال غیر موم عتق ثلثهم و اخبره الثلث بالقرعة و قتی که آزاد کرد غلامان خود را  
 نزدیک موت خود نیست او را مالی غیر آن غلامان آزاد شود سیوم حصه ایشان و بر آورده شود سیوم حصه بقدره مالک  
 عن یحیی بن سعید و عن غیر واحد عن الحسن بن ابی الحسن البصری و عن محمد بن سیرین ان رجلا فی

زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتق عبدا له ستمائة فاسم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
بنيهم فاعتق ثلث تلك العبيد قال مالك وبلغني انه لم يكن لك الرجل مال غيرهم مروي وزمان اخبرني  
السدي عليه السلام اذا ذكر دش غلام لا ازان خود تزيك موت خود پس قرعه اندخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لئلا ان غلامان پس آزاد  
شوم حصان غلامان را گفته مالك و خبر سيد بن كه نودان مرد را مالي بخوان غلامان مالك عن سبعة بن ابي عبد الرحمن  
ان رجلا في امانة ايان بن عثمان بن عفان اعتق رقيقا له كلهم جميعا ولم يكن له مال غيرهم فاسرا بان بن عثمان  
الوقيق فقسمت اولا ثلث اسهم على ايمم يخرج سهم البيت فيعتقون فوقع السهم على الحد الا ثلاث فعتق  
الثلث الذي وقع عليهم السهم مروي وزمان امانة ايان بن عثمان آزاد کرد و غلامان خود را هميشه آزاد بنود و اورا مال  
بخير غلامان پس امر کرد ايان بن عثمان بان غلامان پس سه حصه ساخته شد بعد ازان قرعه اندخت که هر کدام حصه از ثلث  
که بايد قرعه ميت آزاد کرده شوند پس واقع شد قرعه بزيك حصه ازان سه حصه پس آزاد کرد و شد آن سوم حصه که قرعه دم  
شد بر آن باب الاعتاق عن البيت بيان آزاد کردن از طرف بيت مالك عن عبد الرحمن بن ابي عمار  
الا فنادي ان امر اراوت ان توصيتم اخرت ذلك الى ان تصير هلكة وقد كانت همت بان تعتق فقال  
ايمن فقلت للقاسم بن محمد انعتق عنها فقال للقاسم بن محمد ان سعد بن عباد قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم ان اى هلكة فكل ينفعها ان اعتق عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ما دعيتم  
عنيت که وصيت کند بعد ازان درنگ کرد وصيت را تا آنکه بوقت صبح در آمد پس مالک بن شيرين ازان حال آنکه قصد کرده بود  
که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم قباسم بن محمد آيا نفع ميکند او را که آزاد کنم از طرف دي که گفتم قباسم بن شيرين  
عباده گفت بخير است آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر آنکه ما در من ببرد پس آيا نفع ميدهد او را که آزاد کنم از طرف او پس مروي  
رسول الله صلى الله عليه وسلم آري نفع ميدهد مالك عن يحيى بن سعيد انه قال توفي عبد الرحمن بن ابي بكر في  
نامه فاعتقت عنه عايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رقبا كثيرة متوفى شد عبد الرحمن بن ابوبکر در خوابی که  
خفته بود و در آن پس آزاد کرد از طرف او حضرت عائشة بر داني بن ابي رباب اي الوقاب افضل کدامي بود يا بهتر است  
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الوقاب الواحدة  
ايها افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وانفسها عند اهلها سوال کرده شد آنحضرت را اصل  
الدي عليه وسلم از بردن کسی که وجوب شده باشد آزاد کردن آنها کدام يك از آن رقاب بهتر است پس فرمود آنحضرت صلى الله  
عليه وسلم گران ترين بردن با قيمت و مرغوب ترين آنها تزيك مالكان او باب شرط الرقبة في الكفالات و بيان

قلت في خبر  
ان العتق  
الموت في حق المملوك  
بالموت في لا اعتبار  
من الثلث ويقاس عليه  
كل يدوم في حرف مرفوع  
الموت وعليه اهل العلم  
وفيه اثبات لفتحة بيده  
اذ العتق معاقبة  
موت او بعد موته  
لبيد العتق عن غيره  
فان كان اوله فقيمة  
سواء آتوا به من  
رق و سهم حره من  
خروج له سهم الحرية  
لان حر من وقت انشاء  
العتق و ما التمس من ذلك  
الوقت و قال ابو  
وعليه الشافعي من كان  
خفيفا يفتق من كونه  
تلك و ليس يفتق من كونه  
تلك و ليس يفتق من كونه

قلت في خبر  
ان العتق  
الموت في حق المملوك  
بالموت في لا اعتبار  
من الثلث ويقاس عليه  
كل يدوم في حرف مرفوع  
الموت وعليه اهل العلم  
وفيه اثبات لفتحة بيده  
اذ العتق معاقبة  
موت او بعد موته  
لبيد العتق عن غيره  
فان كان اوله فقيمة  
سواء آتوا به من  
رق و سهم حره من  
خروج له سهم الحرية  
لان حر من وقت انشاء  
العتق و ما التمس من ذلك  
الوقت و قال ابو  
وعليه الشافعي من كان  
خفيفا يفتق من كونه  
تلك و ليس يفتق من كونه  
تلك و ليس يفتق من كونه









ولا حتى است كذا بت يشو و آزا و كنده را در مال آزا و كرده شد و فنيكه مبر و دبد آزا و كنده عصبه و در مير سه مالك عن  
 هشام بن عمرو عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت جاءت بريدة فقالت اني  
 كاتب اهلي على تسع اواق في كل عام اوقية فاعينيني فقالت عائشة ان احب اهلك ان اعد هاهلهم عدوتها  
 ويكون لي ولاك فعلت فذهبت بريدة الى اهلهما فقالت لهم ذلك فابوا عليها فاجاءت من عند اهلهما و  
 الله صلى الله عليه وسلم جالس فقالت لعائشة اني قد عرضت ذلك عليهم فابوا على ذلك الا ان يكون الولاء  
 لهم فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فساها فاجابته عائشة فقال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم خذها واشترطي لهم الولاء فانما الولاء لمن احق ففعلت عائشة ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم في  
 الناس فحمد الله واتي عليه ثم قال ما بعد فما بال رجال يشترطون شروطا ليست في كتاب الله ما كان من شرط  
 ليس في كتاب الله فهو باطل وان كان مائة شرط قضاء الله احق بشرط الله واتقوا انما الولاء لمن احق  
 بريدة بن حضرت عائشة بن گفت بر كنيه من عقد كنيست مقرر كردم با خداوندان خود بريده اوقيه در هر سال يك يا وفيه پس عانه كن  
 مرا بن گفت حضرت عائشة اگر خواهند خداوندان تو كه ميكنند بشمارم آن نه اوقيه را براي ايشان و باشد ولاي تو براي من چنان  
 كنم پس رفت بريده بسوي خداوندان خود پس سايه پنجم حضرت عائشة رضي الله عنها با ايشان پس قبول كردند و نذر شدند بر  
 دي پس تدبر بريده از نزديك خداوندان خود حال كنند رسول خدا صلى الله عليه وسلم نشسته بود پس گفت بحضرت عائشة بر كنيه  
 ظا هر كردم سخن ترا با ايشان پس قبول كردند و نذر شده بر من مگر آنكه باشد ولاي ايشان پس شنيد اين با جبر رسول الله صلى الله عليه  
 عليه وسلم پس پرسيد حضرت عائشة را تحقيق حال پس خبر داد و اضر حضرت عائشة پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اي عائشة  
 بگير بريده را بشرط بكن بكن خداوندان او ولا را پس جز اين نيت كه ولا براي همان كس است كه آزا و كرد پس همان كرد حضرت عائشة بعد  
 از آن استاده شد رسول الله صلى الله عليه وسلم در بيان مردان بجهت خطبه گفتن پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروي بعد از آن  
 فرمود اما بعد چيست حال مرداني كه شرط يكست يا پنجيز يا كنند و كتاب خدا تعالي هر شرطی كه نباشد در امر خدا تعالي پس او با  
 است اگر چه صد شرط باشد حكم خدا تعالي سزاوارست بعمل كردن و شرط خدا تعالي محكم است و جز اين نيت كه ولا بر كسي  
 است كه آزا و كرد **صالح** عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بريدة جاءت تستعين عات  
 ام المؤمنين فقالت عائشة ان احب اهلك ان احبهم ثم نكحت واحدة واعنقك فعلت فذكرت ذلك بريدة لاهلها فقالوا  
 لا الا ان يكون لنا ولاك قال صالح قال يحيى بن سعيد فرغت عمرة ان عائشة ذكرت ذلك لرسول الله صلى  
 الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشترها واعنيها فانما الولاء لمن احق ففعلت بريدة آية طيب و كار ميكر و از حضرت

عليه اهل العلم من  
اعتق سبحانه ايئتها  
عليه الولاء وشره  
وفي الحديث دليل على  
ان المولى المستعمل لا يركب  
ولا يثبت الولاء بالخلف  
والولايات وان يسلم  
رجل على يد رجل  
لان النبي صلى الله عليه  
وسلم اضاف الولاء  
الى الحق بالاقرار والام

فاجب ذالك قطعته  
عن غديره كما يقال الدار  
لنبي فيه ايجاب الملك  
فيما يزيد وقطعها عن غيره  
وعليه الشافعي قال انما يخطف  
لا يعقل المولى

بني ثبث الو  
عليه اهل العلم ان الو  
هو سبب في شرب  
النسب



فأوقضت اصوله فانتشر ما كُتبت مالك بخاينيت كراين امريت كخصت واده ست خداتكا در آن براي مردون  
 نيت وپ بر پشان **باب** يضع السيد من كتابه مكا تب شيئا وضع كنه مالك از وجه كتابه مكا تب خود چيز را  
**قال** مالك وسمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه واتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك  
 ان يكتب الرجل غلامه ثم يضع عنده من آخر كتابه شيئا مسمى قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و  
 اوردت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب غلامه على خمسة وثلاثين  
 الف درهم ثم وضع عنده من آخر كتابه خمسة الاف درهم كفت مالك شنيديم بعض اهل علم را كه ميگفت در تفسير قول  
 خداتكا واتوهم من مال الله الذي اتيكم مراد از ان نيت كه مكا تب كند مروى غلام خود را بعد از ان ساقط كند از سر مكا تب  
 در آخر كتاب او چيزي مقرر كرده كفت مالك پس اين قول بهترين اقوالى است كه شنيدم آنرا از اهل علم و يقيم عمل مردان بارت  
 نزديك خود كفت مالك و خبر رسيد بن كه عبد الله بن عمر مكا تب ساخت غلام خود را بر برسى و پنج هزار درهم بعد از ان ساقط كند و آخر  
 كتابت پنج هزار درهم **باب** اذا روى المكا تب ما عليه قبل الاجل قبله للولى ان لم يكن عليه ضرر و اكر ادا كند مكا تب  
 آنچه لازم است بروى پيش از ميعاد مقرر لازم است بر مولى كه قبول كند آنرا اگر نباشد بروى ضررى **مالك** انه سمع بعت  
 بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكون ان مكا تب للفرافصة بن عمير الحنفى وانه عرض عليه ان يدفع جميع ما عليه  
 من كتابته فابى الفرافصة فابى المكا تب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فذاع مروان الفرافصة  
 فقال له ذلك فابى فامر مروان بذلك للمال ان يقبض من المكا تب فيوضع في بيت المال وقال للمكا تب  
 فقد احدثت فلما راي ذلك الفرافصة قبض المال ككاتبى بود از ان فر نصيب بن عبيد خفي و اين مكا تب در خدمت كروان  
 فرافصة كه ادا كند جميع آنچه بروى لازم است از كتابته او پس قبول نكرد فرافصة پس آمد مكا تب پيش مروان بن الحكم و او آنروز  
 امير مدينه بود پس فكر كرد و اين با جرايش او پس نخواهد مروان فرافصة را پس كفت او را بنين سخن پس قبول نكرد پس امر كرد مروان بن  
 كه قبض كرده شود از مكا تب پس نهاده شود از مكا تب در بيت المال كفت مكا تب با بروى نه از او شنيدى پس وقتيكه ويد فرافصة  
 اينحال قبض كرده مال را **باب** اذا مات المكا تب قبل اداء تمام النجوم وترك اموالا و اولادها او و ثاخرها اذا يفعل  
 به وقتي كويمير مكا تب پيش از اداء تمام اقساط و بگذاشت مالها و اولاد را يا وارث ديگر راجه كار كرده شود **مالك** عن  
 حميد بن قيس ان مكا تب كان لابن المتوكل هلك بمكة وترك عليه بقبية من كتابته وترك ديونا للناس وترك  
 ابنته فاشكل على عامل مكة القضاء فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فكتب اليه عبد الملك  
 بن مروان ان ليدل بديون الناس ثم اقض ما بقى كتابته ثم اقيم ما بقى من ماله بين ابنته و مولا مكا تبى ان

قلت  
 قال الشافعي يجيب  
 السيد على ان يضع  
 من كتابته شيئا قوله  
 تعالى واتوهم وقائه  
 بعض الحكماء بالسبع  
 لا شيء عبد الله بن عمر  
 ولم يجب ابو حنيفة  
 قلت  
 في الاول لم يجب الخبير  
 قبل الاجل ولم يكن على  
 السيد خسر في القضا  
 اجاب عليه وانه  
 مجيب

پس تنوکل مرد در که دگر گشت بر زنده خود بقیه از کتابته خود و بگشت قرضهای مردمان را بر زنده خود و بگشت و خرد خود را پس  
شکل شد بر عامل که حکم درین ملک پس نشست بسوی عبد الملک بن مروان سوال سیکر و او را ازین امر پس نشست بسوی ابو عبد  
الملک بن مروان که ابتدا کن بقرضهای مروان بعد از آن و اگر آن بخر باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قیمت کن  
آنچه باقی ماند اموال او در میان و خرد او را زد کنده او **مالک** انه بلغه ان سعید بن السائب سئل عن مکاتبت  
کان بین الرجلین فاعتق احدهما فصبر فمات الکاتب وترك مالا كثيرا قال یودی الی الذی تمسک  
بکتابته الله یقی له ثم یقسمان مابقی بالنسبة سعید بن السائب را سوال کرده شد از حال مکاتبتی که مشترک بود در میان  
شخص پس آزاد کرد یکی از ایشان حصه خود را پس بر آن مکاتب و بگشت مال بسیاری را گفت سعید او را کند بسوی کسیکه  
حکم گرفته است کتابت او را آنچه باقی مانده است برای او بعد از آن قیمت کنند آنرا که باقی مانده است آن شخص را برابر **باب**  
المکاتب عبد مابقی علیه شیء مکاتب بنده است تا وقتی که باقی است بروی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله  
بن عمر انه کان یقول المکاتب عبد مابقی علیه من کتابته شیء عبد الله بن عمر میگفت مکاتب بنده است تا و ادام که  
باقیت بروی چیزی از کتابته او **مالک** انه بلغه ان عمره بن الزبیر و سلیمان بن یسار کا نایقولان المکاتب  
مابقی علیه من کتابته شیء عمره بن الزبیر و سلیمان بن یسار میگفتند مکاتب بنده است تا و ادام که باقی مانده است بروی  
از کتابت چیزی **قال مالک** و هو دایم گفت مالک و همین است رای من **باب** اذا کاتب علی نفسه و بنیته ثم مات  
یسعی بنوه بعد وفاتی که مکاتب کند بر نفس خود و او را و خود بعد از آن میرد باید که سعی کنند پسران او بعد از وی در او ای  
**مالک** انه بلغه ان عمره بن الزبیر و سلیمان بن یسار سئل عن رجل کاتب علی نفسه و علی بنیته ثم مات هل  
یسعی بنوه المکاتب فی کتابته ابیهم ام هم عبید فقال لا یل یسعون فی کتابته ابیهم ولا یوضع عنهم لموت ابیهم شیء  
عمره بن الزبیر و سلیمان بن یسار سوال کرده شد از حکم مردی که مکاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود و بعد از آن میرد آیا سعی  
پسران آن مکاتب در کتابت پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مکاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کنند در کتابت پدر خویش و  
ساقط کرده نشود از ایشان برای موت پدرشان چیزی **باب** حکم المدبر و هو یجوز بیعیر باب و حکم مدبر و آیا جائز  
است فروختن او **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر در جاریتین را که نکان بطانها و تمامد بکن عبد الله  
عمر مدبر ساخت و دکنیک را از آن خود پس دطی سیکر و بر در او ایشان مدبر بودند **مالک** عن یحیی بن سعید ان  
سعید بن السائب کان یقول اذا دبر الرجل جاریته فان له ان یطأها و لیس له ان یبیعها ولا یهیمها و ولد  
بمنزلتها سعید بن السائب میگفت وقتی که مدبر کند مردی دکنیک خود را پس بر آن میرسد او را که دطی کند آن دکنیک و غیره

قال قلت  
قال الشافعی اذا مات  
قبل ان یدفع النجم فان  
یكون رقیقا لم یسواء  
ثم یفاد و لم یوزل  
کما لو تلف المبیع قبل  
التبضع ینضم المبیع  
وقال ابو حنیفة  
ان زکاة وفاء مابقی  
علیه من الکتابتین  
کان حرقان کان فیه  
فضل فالتی باقیه لا و  
ابو حنیفة  
قلت علیه اکثر اهل  
العلم فادین من  
قربیه و ثقیما و اذا  
اصاب حرقا ضایع  
حل العبد

ایضاً

من أنفسنا لم نابعك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اصالح النساء وانما  
قولى لما تهرأه كقولى لامرأة واحدة او مثل قولى لافرة واحدة <sup>٥٤</sup> ايسما بدش ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بيان زنان

فإله الملائكة  
 قال غايه فقال النبي صلى  
 الله عليه وسلم من شئت  
 فقل شئت يا محمد  
 الخاتم واجب حتى  
 ان يكون قد يبري مقبلا  
 بشيخ او من وراء  
 اسم التدبير اذا الملق  
 يفهم منه التدبير  
 الملق لا غايه انفقوا  
 على جوارزهم الملبس  
 ومن اجانبه يعبر قال  
 يابن في الجنائيه  
 ١١  
 في تعديل ووجوب  
 قبول الحكم الملق فيها  
 وفق الشرع وفي دليل  
 على فضيلة امر الامام  
 بالمعروف ونهيهم عن  
 المنكر وفي دليل على  
 ان البيعة غير مقصود  
 على قبول الخلافه  
 والذي يتقاهده  
 مشايخ الصوفيه  
 له وجه في الشرع

بنی که راه سعیت داشتند باحضرت صلی الله علیه وسلم گفتند این زمان آنحضرت باصلی الله علیه وسلم یا رسول الله است  
 میکنیم یا با تو برین شرط که شریک مقرر نکنیم با خدا تعالی جزیرا و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و شتم اولاد خود را دنیا را و دنیا را در راهی را که  
 آخر کنیم آزاد در میان دستمای و پانهای خود یعنی بغیر صل باشد و به تحلف خود بر باد و نافرمانی تو نکنیم و هر کار نیک که بفرمان  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گوئیم معصیت نکنیم و آنچه توانائی داریم و طاقت داریم گفت راوی پس گفتند آن  
 زمان که خدا در رسول خدا مهران ترست بر از یار دست مبارک خود را تا بحیث میکنیم یا با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم چنانکه  
 رسم سعیت جلال بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه من مصافحه میکنیم با زمان جز این نیست که گفتن من مذن  
 را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یکن **باب** البیعة علی قبول الخلافة باب در صفت  
 بیعت کردن بقبول پادشاهی یا پادشاه **مالک** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر قال کذا اذا اباینا  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم و الطاعة بقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما استطعتم عهد  
 بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم باحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمودیم  
 صل الله علیه وسلم ما را عهد کنید و آنچه توانائی دارید **مالک** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب الی  
 عبد الملك بن مروان یبایعه فکتبه الیه بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملك امیر المؤمنین  
 سلام علیک فان فی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو و اقرک بالسمع والطاعة علی سنة الله و سنته رسول  
 فیما استطعت عباد الله بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن  
 الرحیم یعنی این کتابیست نوشته میشو بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آنکه من هر خدا  
 شما میگویم بسوی آنخدا ای کیچم معبود نیست بخردی و اقرار میکنم رای تو سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا  
 و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء و انه لا یتکلاه الا عالم عادل  
 کاف باب در رسیدن از قضا یعنی تحفظ بایک کرد و احتیاط بایک نمود تا نشود که جور می و ظلمی بوقوع آید و بیا آنکه متولی قضا نشود  
 مگر عالم کتاب و سنت و طرقا جتها و دعبیته و اقوال سلف اجماعا و اختلافا و متولی آن نشود مگر عادل کفایه کننده **مالک**  
 عن یحیی بن سعید ان ابا الدرداء کتب الی سلمان الفارسی ان هلم الی الارض المقدسة فکتب الیه سلمان  
 الفارسی ان الارض لا تقدس لحد او انما یقدس لاسنان عمله و قد بلغنی انک جعلت طبیباً لداوی فان کنت  
 تدری فمعا لک وان کنت متطبباً فاحذر ان تقتل انسا ناً فتاحل النار فکان ابوالدرداء اذا قضی بینین  
 ثم ادبر عنه نظر الیهما فقال رجلاً الی اعیاناً علی قضیتکما متطبت والله ابوالدرداء نامه نوشت بسوی سلمان فایک

قلت  
 ان الله لا یقبل الا من  
 علی قبول الکلام الخفاء  
 فیما استطعتم امام  
 یارب و بالعبیة  
 و انما یجوز عندهم  
 الذکر علی الخلفاء  
 بعد ما حصل اتفاق  
 علیهم  
 قلت  
 مصاه الخوف علی التیق  
 فی القضاء و انما  
 الصل فی فیما  
 ان یتکلاه  
 فیفسد

[illegible]



بن ابی بکر بن خرم عن ابيه عن عبد الله بن عمر بن عثمان عن ابی جهمرة الا انصاري عن زيد بن خالد الجهني ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا اخبركم بخير الشهاد الذي ياتي بتمهاده قبل ان يسأله ان يجيزه  
قبل ان يسأله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا يا خبر نبيهم شامرا به بهترين گواهان بهترين گواهان کسی است که بیارد  
گواهی خود در پیش آنکه سوال کرده شود و اورا یعنی مدعی طلب کند و وی برای اظهار حق گواهی دهد گواهی پیش از آنکه سوال کرده  
شود و اورا **باب** شهود الزنا و اربعة شهود سائر الحقوق اثنان و شهود الاموال رجلان او رجل و  
اخراتان ان يتيسترفضي بين المدعي مع الشاهد الواحد گواهان از ناچار کسی اند و گواهان سایر حدود و کس از رجل  
و گواهان در اموال و مرد و زن پس اگر میسر نیاید حکم کرده شود و بگویند مدعی بایک شاهد **قال**  
الله تعالى في حد القذف لولا جاءا عليه اربعة شهداء چنانچه در این چهار گواه فان لم يأتوا اربعة شهداء  
فاولئك عند الله هم الكاذبون پس وقتی که نیاوردند چهار گواه را پس ایشان نزدیک خداست و دروغگو اند و **قال** في  
الطلاق ونحوه و اشهد و اذوي عدل منكم و گواه گیرید و خداوندان عدل از شما یعنی از مسلمانان و **قال** في الاموال  
واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فواحد من الرجال و اثنان ممن ترضون من الشهداء از فضلاء  
احد بهما فتدكر احد هما الاخرى و گواه گیرید و کس از مردان خود یعنی از اهل اسلام پس اگر میسر نشد مرد و مردی گفت  
میکنید گیر و دو وزن از قسم آنکه رضی می شود از ایشان از گواهان یعنی عدول غیر متهم سبب آنکه فراموش کنید یکی از ایشان  
پس بیاو و دوزن دیگر **هالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضه  
باليين مع الشاهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حکم فرمود یک سو گند بایک شاهد **مالك** عن ابی الزناد عن  
الاخير ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وهو عامل على الكوفة  
ان افضد اليين مع الشاهد عمر بن العزير نامه نوشت بسوی عبد الحميد و او عامل کوفه بود از طرف عمر بن عبد العزيز  
که حکم کن بیکم و یک شاهد **مالك** انه بلغه ان اباسلمة بن عبد الرحمن و سليمان بن يسار سئلا هـ  
يقضه باليين مع الشاهد فقال نعم ابوسلمة بن عبد الرحمن و سليمان بن يسار را سوال کرده شد آیا حکم میکنی سو گند  
یک شاهد بیکم و یک شاهد **قال** مالك مضت المشتكى القضاء باليين مع الشاهد الواحد يحلف حنفا  
الحق مع الشاهد وليستحق حقه فان نكل او ابى ان يحلف احلف للطلوب فان حلف سقط عنه د  
الحق وان ابى ان يحلف ثبت عليه الحق لصاحبه **قال** مالك و انما يكون ذلك في الاموال خاصة و لا  
يقع ذلك في شيء من الحدود و لا في النكاح و لا في الجلاق و لا في عقاقرة و لا في سرقه و لا في فريته گفت

[illegible]

گشت سنت و قضا سوگند بایک شاهد این سلوب که سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی با شهادت شاهد  
خود و سخن حق خود شود پس اگر باز بیاید یا تبصریم ایا کرد از آنکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعا علیه را پس اگر سوگند خورد  
ساقط شد از وی آن حق و اگر ایا کرد از آنکه سوگند خورد ثابت شد بر وی برآی آن صاحب گفت مالک و جز این نیست که  
می باشد قضا سوگند مدعی باشد بر واحد در اموال بخصوص و واقع نمیشود آن در چیزی از حدود و منه نکاح و نه در طلاق و  
در حاق و نه در زنی و نه در قذف **قال** مالک و من الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد  
ويحجج بقول الله تبارك وتعالى وقوله الحق فان لم يكنوا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهادة  
يقول فان لم يأت برجل وامرأتين فلا شئ له ولا يخلف مع شاهده قال مالک رحمه الله فمن الحجة على  
من قال ذلك القول ان يقال له ارايت لو ان رجلا ادعى على رجل ماله اليس يحلف المطلوب ما ذاك الحق  
عليه فان حلف بطل ذلك عنه وان كل عن اليمين حلف صحت الحقان حقه الحق وثبت حقه على صاحب هذا  
الاختلاف فيه عند احد من الناس ولا يبلد من البلدان فباي شئ اخذ هذا وفي اي كتاب الله وجب فاذا  
اقر هذا فليقر باليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وان لم يكن من ذلك ما مضى من السنة  
ولكن المراقب يجب ان يعرف وجه الصواب وموقع الحجة ففي هذا بيان ان شاء الله تعالى گفت مالک  
بعضی از مردمان کسی هست که میگوید درست نیست سوگند بایک شاهد رجعت می آرد قول خداست و قول ادعای خود است و حق است و  
لم یکنوا رجلين ثم میگوید این شخص پس اگر نیاورد و دیگر دو نفر را پس نیست لازم خبری از حق و می سوگند خورد باشد خود گفت  
پس از حجت هست بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او را یا ویدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مانی را یا لا از نیست که قسم بخورد  
مدعی علیه که نیست آن مال بر زنده او پس اگر سوگند خورد باطل شد دعوی مدعی از زنده او و اگر باز پشیمان شود سوگند خورد  
صاحب مال که حق را البته ثابت است و ثابت شود حق او بر زنده مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف است در آن در  
همچو یکی از مردمان دهنه در پیچ بلدی از بلاد پس بگذاشت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدا یافت آنچه حکم را پس اگر قرار  
کرد با یکدیگر پس باید که اقرار کند سوگند باشد اگر چه نیست این خبر که در کتاب الله و هر آینه کفایت میکند از حکم آنچه گذشت  
از سنت لیکن آدمی هر آینه دوست میدارد که بشناسد صورت صواب را و محل حجت را پس درین مذکور بیانی است  
**باب** یمن الغنم من حرام سوگند غنم حرام است **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن عن معبد  
بن كعب السلمي عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن ابي اسامة عن رسول الله عليه وسلم  
قال من اقتطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة و اوجب له النار و لو ان كان شيئا سيرا يال

قلت  
وعلى هذا اهل العلم  
لا مسئلة في القضا  
بالشاهد الواحد مع  
اليمين المدعى في حقه  
خاصة قال الشافعي  
ذلك وقال ابو حنيفة  
لا يجوز



تو اگر باشد یا فقیر به حال خدایم بران رست برایشان پس بی روی خوش نفس کنید اعراض نکنان از عدل و اگر بجا نید سخن بیاوردی گردنید پس بر این خدمت بخت کنید **گاه قال** الله تعالی ولا تکفوا الشهادة و من یکتم تأفانه اثم قلبه و پنهان کنید گواهی را و هر که پنهان کند از این بر آنه گناه است **باب** تحریم قتل من اظهر اسلامه و التزم اركانہ و ان کان هنالك ديب و فطن بباب و حرام بودن قتل کسی که ظاهر کرد اسلام را و لازم گرفت اركان آنرا و اگر چه باشد آنجا شکی و گمانی **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن عبيد الله بن عبد الله بن الحنظلة قال بینما رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس بین ظهرانی الناس فجاءه رجل فصار فلم یندر ما ساره به حتی جهر من رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا هو یستأذن فی قتل رجل من المنافقین فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم الیس یشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله قال الرجل بلی و لا شهادة له قال الیس یصلی قال بلی و لا صلاوة له قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اولئك الذين غفانی الله عنهم عبید بن عدی بن خیبار گفت در آن هنگام که آنحضرت صلعم نشسته بود در میان ما گاه پیش او روی پس هر گواهی نمود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این نعم که جبر گواهی کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه بعد گفت آنحضرت صلعم پس گواهی نمود و طلبت بن منیر از منافقان پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیینست او که گواهی میدید با بگفت مبعود و گزاف و آنکه محمد پیغمبر نیست گفت آن مرد داری گواهی میدید نیست شهادة او را بر این نیست شهادت او معتبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیینست که نارا میخواند ارمی نیست نارا و آن نیست نارا و معتبر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این گروه آنانند که من فرموده اند **باب** اذا هیتا قاتلا بین الطائفتین من المسلمین و جب بالکفایة ان یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم و علی کفر من الظلم فیندجی الظالم فان انتهی فیها و الا قاتله حتی یغی الی امر الله و قتیله انا و ه شود قتال در میان دو طایفه از مسلمانان و حسب بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر روشن ظالم از مظلوم و بر باد و شستن ظالم از ظالم یعنی کسیکه علم شرع داشته است و قدرت قتال و منع دارد و یک شخص باشد یا زیاده پس اگر صاحب قدرت حاضر شد گناه از همه برخاست و الا همه گناهکار شدند پس بنی کند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بحضرت پسندیده اند و الا قتال کند با او تا آنکه باز گردد بسوی حکم خدا **قال** الله تعالی و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصحوا بینهما فان یخت احدیها علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تغی الی امر الله فان فاخت فاصحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون و اگر دو گروه از مسلمانان قصد جنگ کردند با یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان با نصاب یعنی بر فصل

توانگر باشد یا فقیر به حال خدایان رست بر ایشان پس بروی خویش نفس کشید اعراض کنان از عدل و اگر بخانید سخن بیاوردی گردنید پس بر این قدر است بآنچه میگوید **قال** الله تعالی ولا تکفوا الشهادة و من یکتمها فانه اثم قلبه و پنهان کنید گواهی را و هر که پنهان کند از این بر آنکه نگار است دل و **باب** مخفی کردن قتل من اظهره اسلام و الله و ارکانه و ان کان هناك ریب و ظنون **باب** و حرام بودن قتل کسی که ظاهر کرد اسلام را و لازم گرفت ارکان آنرا و اگر چه باشد آنجا شکی و گمانی **قال** عن ابن شهاب عن عطاء بن یرید الی شی عن عبید الله بن جحیم بن الحیار انه قال بینما رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس بین ظهر فی الناس از جاءه رجل فصاره فلم یندر ما ساره به حتی جهر من رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا هو یستأذن فی قتل رجل من المنافقین فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم ایس یشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله قال الرجل بلی و لا شهادة له قال الیس یصلی قال بلی و لا صلوة له قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اولئک الذین کفانی الله عنهم عبید بن عدی بن خیار گفت در آن هنگام که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بر سر کوفه نمود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این قسم که چه بر سر کوفی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه بعد گفت آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بر این قسم که اگر چه طلبت از من میمورد از منافقان پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست آنکه گواهی میدهد تا آنکه نیست معبود مگر خدا و آنکه محمد پسرنا نیست گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایس یشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله او میگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست که نماز بخواند از من نیست نماز او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که این را بگو که منم فرموده مرا حدیثی است از قبل ایشان **باب** اذله یثباتا بین الطائفتین من المسلمین و جب بالكفاية ان یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم و علی نفسه من الظلم فینبه علی الظالم فان انتهی فیها و الا قاتله حتی یغیء الی امر الله و قتیله اما دة شود قتال در میان دو طایفه از مسلمانان و جبیت بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر روشن ظالم از مظلوم و بر بار دوشن ظالم از ظالم یعنی کسیکه علم شرع دانسته است و قدرت قتال و منع دارد یک شخص باشد یا زیاده پس اگر صاحب قدرت حاضر شد گناه از همه برخواست و الا همه گناهکار شدند پس نمی کنند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بخصیت پسندیده آنقدر از اقبال کند او را آنکه باز گردد بسوی حکم خدا **قال** الله تعالی و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاحلوا بینهما فان یغت احدیما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تقیء الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون و اگر دو گروه از مسلمانان قصد جنگ کردند با یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان با نصاب یعنی با فصل

بذره قتل مرد و قتل زن و قتل طفلی که در شکم باشد مستبر نیست بودن مقتول را شریف یا وضع جمیل یا یتیم صغیر یا  
کبیر یا دار یا فقیر و قتی که وجب قصاص باشد برای او چیزی از خون بهای آن چیست که عفو کرد و کی از ورثه  
حصه خود را میشود وجب بروی و یت برای دیگران از ورثه مقتول **قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم

القصاص فی القتل الحرام بالجرح والعبد بالاعبد والانی بالانی فمن عفی له من اخیه شیئا فاتباع بالمعروف  
واداء الیه باحسان ذلك تخفيف من ذکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم واکم فی  
القصاص حیوة یا ولی الالباب علیکم تحقیق ای مسلمانان وجب کرده شد بر شما اعتبار مانند و مساکین شنگان به  
اینمخی گشت شنگان با اصناف اعتبار کنند و هر صنفی را حکم جدا باشد و افراد هر صنفی با یکدیگر مساوی باشند و حکم آنها در مقابل  
آزاد است و بنده در مقابل زن و زن در مقابل زن پس هر صنفی را حکم جدا باشد که جمیع افراد آن صنف در آن مساوی الا قدیم  
مذنب پس هر که عفو کرده شد او را چیزی از خون بر او یعنی از خون مقتول پس بر عفو کننده مست پی روی قاتل کردن بخود  
و بر قاتل است او را کردن بدل الصلح بسوی عفو کننده باحسان مشروع کردن و یت سبک ساختن است از پروردگار شایا  
و هر رانی است پس هر که تجاوز کند از حد یعنی قتل کند بجز از صلح پس او است عذاب در و دهنده و شمار است در قصاص نزد  
ای خدا و ندان عقل بود که شمار بزرگ را شود یعنی چون قصاص شروع شد بستم قتل ناحق از میان بر خیزد و الله علم مترجم گوید  
این جایله شریف را در مقابل و وضع یکشتند و در مقابل شریف چند کس از وضع میکشند خدا یتجا نازل فرمود که حکم الهی اعتبار  
مانند است در اجناس شنگان این معنی که احرار را حکم جدا است که هر حشرل خرد دیگر است در آن حکم و عبید را حکم جدا است که هر  
عبد مثل عبید دیگر است در آن حکم و زن را حکم جدا است و هر زن مثل زن دیگر است در آن حکم و امتیاز حکم زنان در باب و یت نه  
در باب خود پس هر فردی از این اجناس مساوی است با فرد دیگر هر چند بعضی شریف باشند و بعضی وضع بعضی جمیل بعضی  
یتیم بعضی مالدار بعضی فقیر و ملت زیاده کرده است و جنس دیگر که مسلمان و یت باشد مسلمان است و کافر بمقابل کافر است  
پس اگر بعضی ورثه عفو کنند یا از کشتن گذشته خویش قبول نمایند ولی دم را باید که بحسن محاکمه مطالبه کنند بدشتی و قاتل  
باید که بخود بخونی او نماید نه بدخونی **قال** سالک احسن ما سمعت فی ما ویلهذا الایة قوله تعالی الحرام بالجرح والعبد

بالعبد فهو له الذکور والاکو و الانثی بالانی ان القصاص یکون بین  
والمرءة الحرة تقتل المرءة الحرة كما يقتل الحرة بالمرءة بالمرءة والعبد والعبد  
یکون بین النساء كما یکون بین الرجال والقصاص ایضا یکون بین الرجال والنساء وذلك ان الله  
تبارک وتعالی فی کتابه وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعين والانی بالانی

فان کان من قوم عدوهم  
یا یتیم صغیر یا  
کبیر یا دار یا فقیر  
و قتی که وجب قصاص  
باشد برای او چیزی  
از خون بهای آن  
چیز است که عفو کرد  
و کی از ورثه حصه  
خود را میشود وجب  
بر روی و یت برای  
دیگران از ورثه  
مقتول **قال** الله  
تعالی یا ایها الذین  
امنوا کتب علیکم  
القصاص فی القتل  
الحرام بالجرح والعبد  
بالاعبد والانی بالانی  
فمن عفی له من اخیه  
شیئا فاتباع بالمعروف  
واداء الیه باحسان  
ذلك تخفيف من ذکم  
ورحمة فمن اعتدی  
بعد ذلك فله عذاب  
الیم واکم فی  
القصاص حیوة یا ولی  
الالباب علیکم تحقیق  
ای مسلمانان وجب  
کرده شد بر شما  
اعتبار مانند و  
مساکین شنگان به  
اینمخی گشت  
شنگان با اصناف  
اعتبار کنند و هر  
صنفی را حکم جدا  
باشد و افراد هر  
صنفی با یکدیگر  
مساوی باشند و حکم  
آنها در مقابل  
آزاد است و بنده  
در مقابل زن و زن  
در مقابل زن پس  
هر صنفی را حکم  
جدا باشد که جمیع  
افراد آن صنف در  
آن مساوی الا قدیم  
مذنب پس هر که  
عفو کرده شد او را  
چیزی از خون بر او  
یعنی از خون مقتول  
پس بر عفو کننده  
مست پی روی قاتل  
کردن بخود و بر  
قاتل است او را  
کردن بدل الصلح  
بسوی عفو کننده  
با احسان مشروع  
کردن و یت سبک  
ساختن است از  
پروردگار شایا  
و هر رانی است  
پس هر که تجاوز  
کند از حد یعنی  
قتل کند بجز از  
صلح پس او است  
عذاب در و دهنده  
و شمار است در  
قصاص نزد  
ای خدا و ندان  
عقل بود که  
شمار بزرگ را  
شود یعنی چون  
قصاص شروع  
شد بستم قتل  
ناحق از میان  
بر خیزد و الله  
علم مترجم  
گوید این جایله  
شریف را در  
مقابل و وضع  
یکشتند و در  
مقابل شریف  
چند کس از وضع  
میکشند خدا  
یتجا نازل  
فرمود که حکم  
لهی اعتبار  
مانند است در  
اجناس شنگان  
این معنی که  
احرار را حکم  
جدا است که هر  
حشرل خرد  
دیگر است در  
آن حکم و عبید  
را حکم جدا است  
که هر عبد  
مثل عبید  
دیگر است در  
آن حکم و زن  
را حکم جدا است  
و هر زن  
مثل زن دیگر  
است در آن حکم  
و امتیاز حکم  
زنان در باب و  
یت نه در باب  
خود پس هر  
فردی از این  
اجناس مساوی  
است با فرد  
دیگر هر چند  
بعضی شریف  
باشند و بعضی  
وضع بعضی  
جمیل بعضی  
یتیم بعضی  
مالدار بعضی  
فقیر و ملت  
زیاده کرده  
است و جنس  
دیگر که  
مسلمان و یت  
باشد مسلمان  
است و کافر  
بمقابل کافر  
است پس اگر  
بعضی ورثه  
عفو کنند یا  
از کشتن  
گذشته خویش  
قبول نمایند  
ولی دم را باید  
که بحسن  
محاکمه مطالبه  
کنند بدشتی  
و قاتل باید  
که بخود  
بخونی او  
نماید نه بدخونی  
**قال** سالک  
احسن ما  
سمعت فی  
ما ویلهذا  
الایة قوله  
تعالی الحرام  
بالجرح والعبد  
بالعبد فهو  
له الذکور  
والاکو و  
الانی بالانی  
ان القصاص  
یکون بین  
والمرءة  
الحرة تقتل  
المرءة  
الحرة كما  
يقتل الحرة  
بالمرءة  
بالمرءة  
والعبد  
والعبد  
یکون بین  
النساء  
كما یکون  
بین الرجال  
والقصاص  
ایضا یکون  
بین الرجال  
والنساء  
ذلك ان الله  
تبارک  
وتعالی فی  
کتابه وکتبنا  
علیهم فیها  
ان النفس  
بالنفس  
والعین  
بالعين  
والانی  
بالانی

گفت مالک حکم مقرر نزدیک ما نیست که آنچه مقدم است از دنان یعنی دندانهای پیش دندانهای متصل خساره و دندانهای  
تیز را بر است و این نیست که هر حل و فرود در دندان پنجر است از شران و دندان متصل خساره و دندان است از  
دندانهای زیاده کرده نشود بعضی را بعضی **قال** مالک الامر عندنا ان الله ليس فيما دون الموضحة من الشجاج عقل

حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى

الى الموضحة في كتابه لعمر بن حزم فيها خمس من الابل ولم تقض الاغرة عندنا في القديم وكلا في الحديث

فيما دون الموضحة بعقل مني گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما نیست که وجوبیت در زخمی که کم باشد از

موضحة از جمله زخمهای سر بهیم و تیه مقرر تا آنکه برسد بموضحة و جز این نیست که عقل در موضحة است یا در آنچه زیاده تر از موضحة باشد

و این بجهت نیست که رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بسوی موضحة در کتاب خود برای عمر بن حزم پس ساخت در آن پنجر است

از شران و حکم نکرد اما آن نزدیک او زمان قدیم و نه در زمان جدید و راودن موضحة بدیهه مقرر **قال** مالک الامر عندنا

ان المامورة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجه والراس وما كان في الجسد من ذلك فليس فيها الا

الاجتهاد گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما این است که ماموره و منقله و موضحة نمی باشد مگر در روی و سر و آنچه باشد

در سایر جسد ازین قسم پس نیست مگر اجتهاد و حاکم **قال** مالک الامر المجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل

حتى يبرء الجرح ويصح والتهكسر عظام من الانسان يد او رجلا او غير ذلك من الجسد خطا فبرأ حتى

وعا و طيسته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عثل ففيه من عقله بحسب ما نقص **قال** مالک الامر

كان ذلك العظم مما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مني فحسب ما فوض فيه النبي ص

الله علیه و سلم عقل و ما كان بما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مني و لم تمض فيه سنته

و لا عقل مني فانه بجهت مني فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک ما و هر جرح خطا که بدیهه

حکم کرده نشود تا آنکه به شود و دیگر زخم رسیده است با و و تیز است شود و حکم نیست که اگر بشکند استخوانی را از آدمی

دست را یا پایی را یا غیر آنرا از بدن بطریق خطا پس به شد صحت یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در

دیه پس اگر باشد در روی نقص یا باشد در روی کچی پس در روی از دیه اوست بجناب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر باشد

آن استخوان از آنجمله که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدیهه مقرر پس بجناب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی

الله علیه و سلم بدیهه واجب شود و آنچه باشد از آنجمله که نیامده است در روی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدیهه مقرر و زخم

در آن منتهی مقرر و نه بدیهه شخص پس بر آن بدیهه حکم نیست که اجتهاد کرده شود در آن **قال** مالک الامر عندنا ان في المنقلة

مفتی محمد رفیع

قوله الملك الى

فصل الحادي عشر

کتابخانه

عربی

الجلد

۱۰

ووافق

مجلس

طاعة العبد  
والتواضع

مجلس خبرگان

رواد باستان

ان رسوله

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

فَقَالَ لَهُ  
فَقَالَ لَهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

2

دینه العدا اذا قتل من غیره من عشرت بنت الحاض و خمس عشر حقه خمس عشر من عتق ابن شهاب یفت قتل غیره یقول  
 کرده شود و بیت پنجم بنت مخاض است و بیت پنجم بنت لبون و بیت پنجم حقه و بیت پنجم جزه و مالک عن ابن شهاب و یسلمین  
 یسار و یسیر بن ابی عبد الرحمن یقولون دینه لکاح عشر و بنت مخاض و عشر و بنت لبون و عشر و ابن لبون  
 ذکر او عشر و حقه و عشر و حقه عن ابن شهاب و یسلمین یسار و یسیر بن عبد الرحمن سبقت که دینه قتل خطا نیست  
 مخاض است و بیت بنت لبون و بیت ابن لبون ذکر و بیت حقه و بیت جزه **باب** تغلیظ الدینه اذا قتل  
 المبلد الحرام او فی الشهور الحرام او قتل اذ احرم مهر در بیان سخت مقرر کردن دینه و قتی که یکصد در مکه محترمه و یا در  
 حرام یا یکصد صاحب قرابت مجریست **راه مالک** با سنده ان رجلا من بنی مدیج حذف ابنه سبیفا  
 فقدم سراقة فجعلتم علی عمر الخطاب فذكره لك فقال له عمر اعلو دعی ماء قد ید عشرین و مائة بعیر  
 مختصم هر کینه مردی از بنی مدیج را زخم زد و شمشیر سپر خود را پس ببرد پس آمد سر او بر جبین چشم در پیش عمر بن الخطاب پس ذکر  
 کرد این ماجرا پیش او پس فرمود او را حضرت عمر شمار کن بر آب قدید یکصد و بیت شتر **الخ مالک** انه بلغه ان سفید  
 المسیب و یسلمین بنی سار و سارا اتعظ الدینه ..... فی الشهر الحرام فقلالا و لكن یزاد فیها الحقة فتیل  
 لیسعید بن المسیب هل یزاد فی الحرام کما یزاد فی النفس قال نعم سعید بن مسیب و یسلمین بن یسار را سوال کرده شد آیا  
 غلیظ کرده شود و دینه را در ماه حرام پس گفتند و لکن زیاده کرده شود و در شهر حرام را بی حرمت این ماهها پس گفته شد  
 بن مسیب آیا زیاده کرده شود در زخمها چنانچه زیاده کرده شود و نفس گفت آری **باب** دینه الکتابی و المجوسی  
 من اهل الذمة و جراحاتهم و بیان دینه کتبی و مجوسی که از اهل ذمه باشند و دینه زخمهای ایشان **صالح** الی بلغه  
 ان عمر بن عبد العزیز قضی ان دینه المجرمی و النصرانی اذا قتل احد سمانه نصف دینه الحرام المسلم عمر بن عبد  
 حکم کرد بر یهودی و نصرانی و قتی که کشته شود یکی از آنها مانند نصف دینه مسلمانان است **مالک** عن مجوسی بن  
 سعید ان سلیمان بن یسار کان یقول یر الجوسی ثمانائة درهم قال مالک و هو الا مر عندنا سلیمان بن یسار کیف  
 دینه مجوسی بقصد و دریم است گفت مالک همین است حکم تو یک **قال** مالک و جراح الیهود و النصرانی و  
 الجوسی علی حساب جراح المسلمین فی دیاتهم الموضحة نصف عشر دینه و المامومة ثلث دینه و المجانیفة ثلث  
 دینه و علی حساب ذلك جراحاتهم کلها گفت مالک و زخم یهودی و نصرانی و مجوسی بر حساب خم مسلمان است و در  
 دینهای ایشان در موضعه نصف عشر دینه است و در مامومه سوم حصه دینه است و در جانیفه سوم حصه دینه است  
 پس بر همین حساب است زخمهای ایشان همان **باب** دینه نفس المرأة و جراحاتها و بیان دینه نفس زنان و زخمها

من الخطأ بالذات  
اربعين خفية في بطونها  
اولادها ثلث منها ثلثون  
المخالطة في عت  
حققة وثلاثين جن عت  
واربعين خفية في بطونها  
اولادها وارقعه ابو  
خفية في المخالطة فاما  
الحقيقة فقال هي خمس  
الا انه غامر في الصفة  
قابل بنو ابراهيم بنو حماد  
منما اخبر عليه الشافعي

ان النبي صلى الله عليه  
وسلم قد قيل خير  
بماة من اهل الصفة  
وليس في اسفل الصد  
ابن مخاض بما فيه من  
لبن عند علم بنت  
المخاض قول لا تقوم  
الجمعة عليه في ذلك  
لا تدعيه الى القيمة  
عند علم الفريضة  
من اى نوع كان و  
اتفقوا على ان الغلبة  
لا يثبت الا في الامور  
دون الذه والورث  
الشافعي الا انه

١٠ من ابتاعوا كتاباً وكان فيه آية من آيات القرآن مثل آية السلام ١٢

[illegible]





لما قتلته  
الفرقة من كل شي انفسه  
من الارواح الحية النسي  
او اني توفيه بطل اي  
حامل فالتفت جينا  
ميتا يجيب على عاقلة  
القسا من عزة جبر  
او اني توفيه بطل اي  
من كل شي انفسه  
كلان الجينين ذكر او اني  
١٠٠  
وان سقط جانيه  
ففيه الدابة جانيه  
اهل العاقل الشافعي  
انما عاقل النقي فقيه  
انما عاقل الدابة  
نصف عاقل الدابة  
وهي خمس من الابل  
قال ابو حنيفة عليه  
او خمس اربعة من الابل  
خمس اربعة من الابل

امر جنان مات ان فيه الدنيا كما ملة گفت الگ نشيدم حکم پس را که خلاف کند درین مسئله که بچه شک نمی باشد در وی غره  
تا وقتی که جدا شود از شکم مادر خود و بقیه از شکم وی در آن حال مرده است گفت الگ شنیدم که حکم نیست وقتی که بر آید شکم  
از شکم مادر خود در آن حال که زنده است بعد از آن مرده که دیته وی تمام است باب القسامة قسامة است اگر شود  
شخصی و گویان بر شنده وی قائم نشوند پس اگر لوث ظاهر باشد بجا قسم داده شود و عیان را و برای ایشان بدیهه حکم  
کرده شود و اگر لوث ظاهر نباشد عا علیهم راقم داده شود پس اگر قسم خوردند بری شدند و اگر نکول کردند دیته بر ایشان  
لازم شود **مالک** عن ابی ایسی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی جعفر انه اخبرهم رجلا  
من کبراء قوم ان عبد الله بن سهل و محبصا فخرجا الی خیبر من جهدا صابهما فلقی محبصا و اخبر ان عبد  
الله بن سهل قد قتل و طرح فی حقیر بیدا و عین فلقی یهو فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه  
فاقبل حتی قدم علی قومه فذکروهم ذلک ثم اقبل هو و اخوه حویصه و هو اکبر منه و عبد الرحمن فذهب  
لیتکلم و هو الذی کان یحسب فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کبر کبر یرید السن فکلم حویصه ثم  
محبصه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما ان ید و صاحبکم و اما ان یؤذنا یجرب فکتب الیهم  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذلک فکتبوا ان الله ما قتلناه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لحویصه و محبصه و عبد الرحمن یخلفون و لیستحققون دم صاحبکم فقالوا لا قال افتخلفکم یهو و قالوا  
لیسوا بمسلمین فذاه رسول الله صلی الله علیه و سلم من عنده فبعث الیهم بمائة ناقة حتی ادخلت الیهم  
الدار قال سهل لقد رخصت فی منها ناقة حمراء قال مالک الفقیر هو البیر عبد الله بن سهل و محبصه برآیدند  
بسوی خیمه بسبب سختی همیشه که رسیده بود با ایشان پس آید بسوی محبصه پس خبر داد او را که عبد الله بن سهل  
شده است و افکنده شده است و در خاکی در جای یادر خیمه پس محبصه آمد پیش یهو و پس گفت شما و آمد کشتید او را  
یهود و آمد ما نکشتیم او را پس روی آورد بیدینه تا آنکه آمد پیش قوم خود پس ذکر کرد این ماجرا پیش ایشان بعد از آن روی  
آورد وی و برادر وی حویصه و آن حویصه بزرگتر بود از وی و دینار روی آورد و عبد الرحمن برادر مقتول پس شروع کرده  
محبصه که سخن گوید روی همان است که در خیبر بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن بزرگتر را مقدم  
کن بزرگتر را اراده فرمود و عظیم کسی که کلان تر بود در عمر پس سخن گفت حویصه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این است  
که یهود دیته دهند ازین یار شما که مقتول شده است یا نیست که خبر دار کرده شود ایشان را بجهنک پس نامه نوشت بخبر  
صلی الله علیه و سلم بسوی یهود و درین ابلیس نوشته اند در جواب و آمد ما نکشتیم او را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم

حوليصة ومحبته وعبد الرحمن را که سوگند خورید برای خود ثابت کنید خون برادر خود را یعنی دینه او را پس انکار کردند گفتند  
قسم خودیم فرمود پس سوگند خورید بود گفتند این فرقی نیستند قسم ایشان را چه اعتبار پس دینه آن مقتول را و رسول الله  
صلی الله علیه وسلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد مائه شتر برای ایشان تا آنکه دخل کرده شد  
آن ماته را و سرای ایشان گفت سهرل پس برآید گذر و گذران ماته را ماله سرخ گفت مالک فقیر چاه را گویند صلک  
عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهرل الانصاری ومحبته بن مسعود خرجا  
الی خیمه فترقا فی حواشیهما فقتل عبد الله بن سهرل فقدم محبته فاتی هو واخوه حویصه وعبد الوحمن بن  
سهرل النبی صلی الله علیه وسلم فذهب عبد الوحمن یمکلم مکانه من اخیره فقال له رسول الله صلی الله  
وسلم کبر فکتکم محبته وحویصه فدن کو اشان عبد الله بن سهرل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم  
یمینا ولتتحققون دم صاحبکم او قاتلکم قالوا یا رسول الله لم نشهد ولم نحضر فقال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فبصرکم یوم یوم یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم  
بشیر بن رسول الله صلی الله علیه وسلم واده من عنده عبد الله بن سهرل ومحبته برآند از مدینه بسوی خیبر پس  
متفرق شدند در حواشی خود پس شش شتر عبد الله بن سهرل پس آمد محبته بدینه پس رفت وی و برادر وی حویصه وعبد  
الرحمن بن سهرل پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی نسبت برادر خود  
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن کلان سال را پس سخن گفتند محبته وحویصه پس ذکر کردند حال عبد  
بن سهرل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا سوگند بخورید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید  
در آن دینه یا رخو را یا فرمود در قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول  
الله صلی الله علیه وسلم بی اتقی شوند از شما بود و بچاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار  
گفت بشیر که راوی این حدیث است که برآید رسول الله صلی الله علیه وسلم دینه او را و از نزدیک خود مالک  
عن ابن شهاب عن عمار بن مالک و مسلم بن یسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث ابحری فوسا فوطی علی  
اصبع رجلا من جهینه فترقا فمات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم اتخلفون بالله خمسين یمینا  
ما مات منها فابوا وخرجوا فقال لآخرین اتخلفون انتم فابوا فاضطی عمر بشرط الذیة علی السعیدین قال  
مالک و لیس العمل علی هذا مردی از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس با پای گذشت مردی از قبیل جهینه  
پس سرایتی واقع شد در آن جرئت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم آیا سوگند خورید بخدا یا سوگند که نه مرده

استحقاق دم صاحبکم مدعا علیهم عند الله و عند رسوله و عند اهل بیته و عند اهل بیته و عند اهل عیله و عند اهل دین

عن قتیب بن شریک عن حماد بن عمار عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهرل الانصاری ومحبته بن مسعود خرجا  
الی خیمه فترقا فی حواشیهما فقتل عبد الله بن سهرل فقدم محبته فاتی هو واخوه حویصه وعبد الوحمن بن  
سهرل النبی صلی الله علیه وسلم فذهب عبد الوحمن یمکلم مکانه من اخیره فقال له رسول الله صلی الله  
وسلم کبر فکتکم محبته وحویصه فدن کو اشان عبد الله بن سهرل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم  
یمینا ولتتحققون دم صاحبکم او قاتلکم قالوا یا رسول الله لم نشهد ولم نحضر فقال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فبصرکم یوم یوم یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم  
بشیر بن رسول الله صلی الله علیه وسلم واده من عنده عبد الله بن سهرل ومحبته برآند از مدینه بسوی خیبر پس  
متفرق شدند در حواشی خود پس شش شتر عبد الله بن سهرل پس آمد محبته بدینه پس رفت وی و برادر وی حویصه وعبد  
الرحمن بن سهرل پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی نسبت برادر خود  
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن کلان سال را پس سخن گفتند محبته وحویصه پس ذکر کردند حال عبد  
بن سهرل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا سوگند بخورید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید  
در آن دینه یا رخو را یا فرمود در قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول  
الله صلی الله علیه وسلم بی اتقی شوند از شما بود و بچاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار  
گفت بشیر که راوی این حدیث است که برآید رسول الله صلی الله علیه وسلم دینه او را و از نزدیک خود مالک  
عن ابن شهاب عن عمار بن مالک و مسلم بن یسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث ابحری فوسا فوطی علی  
اصبع رجلا من جهینه فترقا فمات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم اتخلفون بالله خمسين یمینا  
ما مات منها فابوا وخرجوا فقال لآخرین اتخلفون انتم فابوا فاضطی عمر بشرط الذیة علی السعیدین قال  
مالک و لیس العمل علی هذا مردی از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس با پای گذشت مردی از قبیل جهینه  
پس سرایتی واقع شد در آن جرئت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم آیا سوگند خورید بخدا یا سوگند که نه مرده

این بر حجت پس قبول نکردند و آخر از نمودن بدید گفت آن دیگر مردان را با سوزن میخوردند و ایشان نیز قبول نکردند  
 حکم کرد حضرت عمر بن خطاب و برسد این گفت مالک نیست عمل برین اثر **باب** العاقلة عصبة القاتل نسبا و هم  
 الذین یكونون علی جاشیة النسب او ولا و هم المعقون و عصبتهم ولا یقتل الا الذکر و البالعون الا غنیا و المقتول  
 عاقلة عصبة قاتل است از جهته نسب و ایشان آنجا اند که باشند بر دوشیه نسب یا از جهته و لا ایشان مقت و عصبتهم مقت و اند و نمید  
 عقل را که مردان بالغ که تو اگر آن باشند یا متوطنان **قال** مالک الامر الذی لا اختلاف فیہ عندنا انه لیس  
 النساء و الصبیان عقل یحب علیهم ان یعقلون مع العاقلة فیما تعقله العاقلة عن الذیات و اما یحب العقل  
 علی من بلغ الحلم من الرجال قال مالک فی المرأة یكون لها زوج و ولد من غیر عصبتها و لا قومها فلیس علی  
 زوجها اذا کان من قبيلة اخری من عقل حیاتها شی و لا علی ولدها اذا کان من غیر قومها و لا علی اخواتها من  
 من غیر عصبتها و لا قومها فلیس علیها شی و لا علی ولدها اذا کان من غیر قومها و لا علی اخواتها من  
 لولد المرأة و ان کان من غیر قبیلته و عقل حیاتها و الولی علی قبیلته تا گفت مالک امریکه هم اختلاف نیست  
 در آن نزدیک انیت که واجب نیست بر زنان و بر کودکان هیچ عقل که واجب باشد بر ایشان نیست و حب بر ایشان  
 که خاصن شوند با عاقله و در جله آنچه خاصن میشوند عاقله از دیتها و جز این نیست که واجب بشود عقل بر کسی که رسیدن  
 بلوغ از مردان گفت مالک در باب زنی که باشد او را شوهر و فرزند از غیر عصبت و قوم او پس نیست بر شوهر او و  
 که باشد از قبیل و دیگر از دیت حیاته او چیزی نیست بر فرزند او و می و فیکه باشد از غیر قوم او و نه بر برادران و خیا  
 او که از غیر عصبت او و قوم او باشند پس اینجا احق اند میراث آئین در عصبت و حبست عقل از زنان حضرت صلی الله  
 وسلم تا امور و زوجه و چنین آزاد کردگان و لا ایشان اولاد و برست اگر چه باشند از غیر قبیل او و دیت حیاته آزاد کردگان  
 بر عصبت آئین است **باب** ان لم یوجد للقاتل عصبة نسبا و لا ولا لم یحب شی اگر یافته نشود برای قاتل  
 عصبت از روی نسب و نه از روی دلائل و حب نیست و چیزی بر عکس **مالک** عن ابی الزناد عن سلیم بن  
 بساوان سائیه اعتقد بعض الحاج فقتل ابن رجل من بنی عامر فجاء العائذی ابوالمقتول الی عمر الخطاب  
 یطلب دیته انہ فقال عمر لادیت لفقالت العائذی ادایت لو قتله ابی قال عمر اذا تخرجون دیتہ فقال العائذی  
 هو اذا کادتم ان یتزک یلقم و ان یقتل یمقم بر و یکم موالی او معلوم بودند آزاد کرده بود او را بعض حاجیان گشت  
 بر شخصی از بنی عامر پس آمد آن عاید که پدر مقتول بود و بومی عمر بن الخطاب طلب میکرد دیته پس خود را پس گفت حضرت عمر  
 دیت نیست او را پس گفت آن عایدی خبر ده مرا که اگر میکشت او را پس من چه حال بودی فرمود حضرت عمر آن گام

له قلت  
 علیه الشافعی و انه قال  
 انه یحب القاتل عصبة  
 نسبا و لا ولا کما قاله  
 فی ذیت المال بقوله  
 ۱۰۲  
 صلی الله علیه و سلم  
 تناو من لا ولی له و قال  
 ابوحنیفه العاقلة اهل  
 الذیوان ان کان القاتل  
 منهم

برمی آورد و بدین آشی بنوعی دیته و در این گفت عایدی آید و الحال آنراست اگر گذشته شود بگذرد و اگر گذشته شود استقام او کشیده شود  
**باب** اما یحیی العاقلة فی الخطاء جزاین نیست که ضامن عقل میشود و عاقله و قتل خطاصالک عن هشام بن  
 عروة عن ابیه انه کان یقول لیس علی العاقلة عقل فی قتل العمد انما علیهم عقل فی قتل الخطاء عروة می  
 و جب نیست بر عاقله عقل و قتل عمد غیر ازین نیست که بر ایشان عقل میباشد و قتل خطاصالک عن ابن شهاب انه  
 قال مضت السنة از العاقلة لا یحیی شیء من دية العمد الا ان یشاء واذلک ابن شهاب گفت گذشته است  
 بر بنیوال که عاقله بر بنیدار و چیزی را از دیته عمد مگر آنکه بخوانند که چیزی بر وارند **صالح** عن یحیی بن سعید  
 مثل ذلک اریحی بن سعید مانند این منقول شد **صالح** عن ابن شهاب ..... قال مضت  
 السنة فی قتل العمد یحیی اولیاء المقتول ان الدية تكون علی القاتل فی ماله خاصة لا ان یقیمه العاقله  
 عن طیب انفس منها ابن شهاب گفت گذشته است و قتل عمد وقتی که عفو کنند اولیاء مقتول برین بنیوال که دیته  
 میشود و قاتل در مال او مخصوص مگر آنکه اعانه کنند او را عاقله خوشی نفس خویش **باب** تقطع الدية علی العاقله  
 فی ثلث سنین متفرق کرده میشود و دیته بر عاقله در سه سال **صالح** انه سمع ان الدية تقطع فی ثلث سنین  
 او اربع سنین قال مالک و البلاء احب ما سمعت الی فی ذلک **باب** انک شیء از اهل علم که دیته متفرق کرده  
 میشود در سه سال و چهار سال گفت مالک سال و شیرین اقوال است که شنیدم از ابوی من **باب** الدية و ذلک المقتول من اثره  
 و غیرها و ارث میشود و دیته را و ارثان مقتول و غیر او را و از اهل فرائض و عصبای **صالح** عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب نشد  
 الناس من غیره من غیره علم من الدية ان یخیر فی مقام الفصال بن سبیان الکلابی فقال کتب الی رسول الله صلعم ان اود امره اشیم  
 البعابی من دية زوجة فقال لعمر بن الخطاب ادخل الخباء حتى ایتک فلما ترل عمر بن الخطاب اخبره الفصال  
 فقضی بذلك عمر بن الخطاب قال ابن شهاب و کان قتل اشیم خطا عمر بن الخطاب سوال کرد مردمان را دینی  
 هر که باشد نزدیک او علم در باب دیته باید که خبر دهد مرا پس استأذن فحاک بن غفیان کلابی پس گفت نوشت بسوی رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم که دارم بکنم زن اشیم بنیابی را از دیته شوهر او پس فرمود او را عمر بن الخطاب و دخل شود در خیمه  
 تا آنکه سایم پیش تو پس چون فرود آمد عمر بن الخطاب از بنیر پس خبر داد او را فحاک پس حکم کرد و با خبر عمر بن الخطاب گفت ابن  
 شهاب و بود قتل اشیم بطریق **باب** لا یرث القاتل و ارث میشود قاتل از دیته مقتول چیزی **صالح**  
 عن یحیی بن سعید عن عروة بن الزبیر ان رجلا من الانصار یقال له اخیجة بن الجلاح کان له عم صغیر هو  
 اصغر من اخیجة و کان عند اخواله فاخذوه اخیجة فقتله فقال اخواله کنا اهل شر و دمة حق اذا استوی علی

قلت

على هذا القول

قلت

على هذا القول

قلت

عليه اهل العلم

قلت

عليه اهل العلم



أكثر أهل العلم يوصي  
على أن يوصي  
أحدى الصنفين  
سواء كان من  
مخارج  
وهو الموصى  
كتاب الله  
للجليل الثاني  
وقد شرعنا  
ما لا نألفه  
من ألعوسا  
عنه في العلم  
الذي هو العلم  
الذي هو العلم  
الذي هو العلم

[illegible]

تقرب أكثر  
 النضر عبد الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 روى الدين محمد  
 ناو بل روى في التوبة  
 والضلعان عرسا وجبة  
 فالك على وجه الكبد  
 لان في باب الكبد  
 قديم اليتي تنقص في  
 قضا عرسا الى الخضر  
 بيازيان عرسا من المطايع  
 كان جميل في القبل من  
 الاسنان في كل سن  
 وهي اثني عشر من اوق  
 الاضراس بعد العبد  
 وثني عشر من هذا  
 ثمانون بعد اثنان جيل  
 في الاضراس خمس  
 في ذلك ثمانية وستون  
 وان جيل ثمانية وستون  
 بعينين في اربعين  
 في ذلك ثمانية وستون  
 عاكبة اربع سنين  
 عاكبة اربع سنين

سمعت مالكا يقول ليس على هذا العمل عندنا في تضعيف القيمة ولكن مضى امر الناس عندنا على انه انما يعرف الرجل  
قيمة البعير والدابة ليوم ياخذ هلالا يعني شنيه مالكا كه كيفت نيت برين اثر عمل  
نزديك ورو چدر فتن قيمت ولكن گزشت امر مردمان نزديك مايزانكه تاوان نيكه مروت نيت شتر يا با نوزي  
مروت نيت روزيكه بگيرد آن را با نيكه نيت الغير بغير اذنه بايز نيت ووشيدن شتر غير بدون اذن  
مالك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتلبن احدنا شية احدنا بغير اذنه ايجز  
احد كما ان يوثق مشربته فتكسر خزانته فينقل منه طعامه وانما تجوز له وضوع مواشيتهم اطعامهم فلا  
يجتلبن احدنا شية احدنا بانه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بايد كه ندوشد سچايس ماشيه ديگر يا بغير خست  
آيا دوست سيدارديكي از شما كه مزدى كرده شود مشرب او را پس شسته شود خزانة او پس نقل كرده شود  
از آن طعام او را جز اين نيت كه نگاه مي دارد بر ابي مردمان پستانهاى پوشى ايشان طعامها را  
يعني شتر را پس نبايد كه بدوشد سچايس ماشيه ديگر بغير اذن او يا ب من ارتد عن الاسلام ان كان في  
منعة من قومه جمع الامام المسلمين قال لهم هر كه مرتد شود از مسلمانى اگر بر ابي او شكردى و قوتى باشد  
از قوم او جمع كند امام مسلمانان را و جنگ كند با ايشان قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا من مرتد منكم  
عن دينه فنوف ياتى الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون  
في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم مسلمانان هر كه  
برگردد از جمله شما از دين خود پس نزديك است كه بيارد خدا متعالى براى ايشان قومى را كه  
دوست دارد خدا ايشان را و دوست دارند ايشان خدا را هر ابي اند بر مسلمانان درشت طبع اند  
بر كافران چراكند در راه خدا و نترسند از ملامت كردن ملامت كندگان نيت فضل خدا ميدانند از  
هر كه خواهد و خدا را بر اين را ماست انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويطون  
الزكاة وحمم الراعون ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا فان الله مع الصالحين  
انما حست ورسول او وانا نكه مومنان اند بر ايميدارند نماز را و ميدهند زكوة را و حال آنكه ايشان  
نندگانند و هر كه دوست دارد خدا را و رسول او را و انا نكه ايمان آورده اند پس بر ائمه گروه خدا  
ايشانند غالب پاسبان من ارتد عن الاسلام قتل  
دين اسلام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من غير دينه فاضل  
عنف

[illegible]



[illegible][illegible]

عالي الكرم والنافع في الدنيا والآخرة  
هو صاحبكم الذي قد افاض عليكم من علمه وكرمه  
ما لا يحصى ولا يعد ولا يدرى ولا يعلم الا هو  
العليم الغني عن العالمين

[illegible]

جزاء الحسنات  
 من ناول في الدنيا  
 في الدين لا يصح  
 القول فيهم الشك والويل  
 نجا العسا فالحمل  
 فاق الامم واليه  
 من الكثر الزمان في  
 كحل ما كان في  
 الله تعالى نعم  
 القدر اذ كان  
 على القبر  
 ومثل لك  
 والذكر اذ كان  
 الصلح الحقيق  
 في حق  
 في حق



عقل  
۱۱۲  
علیه اهل العاقبة

پس عرض کرد از وی رسول الله علیه وسلم سه بار برابر عرض میکرد از وی رسول الله علیه وسلم  
تا آنکه سیالنه تمام کرد و در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم اوم فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی قبیلہ او  
استغفار می نمود یا عرض است یا با و جنون است پس گفتند قبیلہ او یا رسول الله و او دست راست پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بکرت یا شب گفتند بکرت یا شب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی سوال  
صلعم پس جمع نموده شد **قال یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال**  
**لرجل من اسلم یقال له هلال یا هلال الوسترة برداءک لک اخی الی قال یحیی بن سعید فحدثت به ان الحسن فی مجلس**  
**یزید بن نعیم بن هلال الا سلم فکان یزید هلال بحد و هذا الحد حق سعید بن مسیب** خبر رسید من که رسول الله صلی الله علیه وسلم  
علیه وسلم فرمود شخصی از قبیلہ بنی اسلم که گفته میشد او را هلال یا هلال اگر می پوشیدی او یعنی او را  
پوشیده بهتر بودی ترا یعنی او را می کردی او را با خفا و محل نمیکردی او را با ظهار گفت یحیی بن سعید پس که کرد  
وین حدیث را در مجلسی که در وی بود یزید بن نعیم بن هلال می گفت یزید که هلال جد من بود و این حدیث درست  
است **باب الزانی المح البکر بجلد مائة بکتاب الله و غیر سننه تسنه رسول الله صلی الله علیه وسلم**  
**زانی آزاد که بکاخ صیغ بشرط آن زنی زید باشد زده شود صد تازیانه بحسب نص کتاب الله و از وطن اخراج کرده شود**  
**کیان حبس است آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی الزانی والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و**  
**بهما رقة فی ذین الله ان کنتم تؤمنون بالله الیوم الاخر و لیشهدا حاضرا المؤمنین و زنا کنند و زن زنا کنند و پرت نمیدارند**  
**این در رسد تازیانه و باید که گیرند یا بستن این هر بانی در اجرامی حکم الهی اگر انیمان آورده اند بخدا و در آخر**  
**و باید که حاضر شود بر عقوبت این هر دو جماعتی از مسلمانان **قال یحیی بن سعید عن عیسی بن عقیل بن عبد بن عقیل بن مسعود****  
**ابن مرقه و یزید بن ابی جهم فی انها اخباره ان رجلین اختصما الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احدهما اقض بیننا بکتاب الله و قال**  
**الاخر و هو افقهما اهل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب الله و ائذین ان انکم قال تکلم فقال ان ابی و عسیفا علی**  
**فرقی یا امیرنا فاجبروا ان علی ابی الرجم فافتدیت منه بمائة مثاة و بجار یترجم فی سالت اهل العلم فاجبروا ان علی ابی**  
**جلدهاته و تغریب علم و خبر فی انما الرجم علی امرته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما و الذی نفسی بیده لاقته**  
**بینکما بکتاب الله اما غنمک و جاریتک فرد علیک و جلد ابنه مائة و غریه اما و امر انیس الا سلی ان یاتی امره الاخر**  
**فان اعترف رجلهما قال فاعترف فرد جمعا** برآمید و کس حضور است کردند بحضور آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم گفت یکدیگر از میان یا رسول الله حکم کن میان ما بشریعت خدا شما گفت و یکدیگر و دو

التوريت في شأن الرجم فقالوا انفضصهم ويجلدون فقال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم فاذا بال توريت  
 ففسروها فوضع احد يده على اية الرجم ثم قرأ سا قطا و ما بعد ها فقال عبد الله بن سلام اذ فرغ يده فرفع يده  
 فاذا فيها اية الرجم فقالوا صدق يا محمد ان فيها اية الرجم فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجها فقال  
 عبد الله بن عمر فرأيت الرجل يحيا على المرأة وليقها الحجارة قال مالك معني حيا كيب عليها حق تقع الحجاره  
 آذنيه يهودي سموي تحضرت صلى الله عليه وسلم لم يذكره في رخصه من تحضرت صلى الله عليه وسلم كمردي وزني از جمل يهود  
 كرده اند پس فرمود ایشان را رسول الله صلى الله عليه وسلم چه چیز میاید در باب رجم در توریت پس گفتند سو میکنیم زانیان را  
 تا زانیانه زده میشود ایشان را پس گفت عبد الله بن سلام دروغ گفتید هرگز در توریت رجم مذکور است پس آوردند توریت را پس  
 گشادند آنرا پس نهادن شخصی از ایشان دست خود را بر آیت رجم بعد از آن خواند آنچه پیش از آیت رجم بود پس گفت عبد الله بن  
 سلام برادر است خود را بر این دست و دست خود را بر این گمان ظاهر شد در کذباته رجم پس گفتند یهودی و رست گفت عبد الله بن سلام هرگز در توریت  
 هست آیت رجم پس امر فرمود تحضرت صلى الله عليه وسلم در باب آن زن و مرد پس رجم کرده شد ایشان را پس گفت عبد  
 بن عمر پس دیدم آن مرد را که کج میشد بر آن زن نگاه میدشت او را از شکها گفت مالک معني نمی آست که سزگون می افتاد  
 بر آن زن تا میقتدر شک بروی **باب** حد العبيد والاماء وربان حد غلامان و کنیزکان **قال** الله تعالى فاذا  
 اخصن فان اتين بفاحشة فعليه من نصف ما على المحصنات من العذاب پس وقتیکه خداوندان شوهر شد بکنیزکان  
 پس اگر عمل آرند زنا را پس حجت بر ایشان یغف آنچه حجت بر زنان آزا و از عقوبت یعنی نجاة تا زیانه باید زد **قال**  
 عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن أبيه ريرة وزيد بن خالد الجهني ان رسول الله  
 الله عليه وسلم سئل عن الامه اذا زنت ولم تحصر فقال زنت فاجلها ثم انزلت فاجلها وان لم تحصر فاجلها وان لم تحصر فاجلها  
 ولو بضيف و رسول الله صلى الله عليه وسلم کرده شد از حال کنیز و قنیه که زنا کند و صاحب شوهر نشده است پس فرمود اگر  
 زنا کند پس تا زیانه بزمید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تا زیانه بزمید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تا زیانه بزمید  
 اگر چه بیک رس باشد **قال** ابن شهاب لا ادری بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب نمیدانم که بعد از آن که برادر فرمود  
 در مره سوم یا در چهارم مترجم گوید رجم تخصیص سوال بامه غیر محصنه از جهت آنست که در قرآن عظیم حال محصنه مذکور است  
 پس اشتباه افتاد که حال غیر محصنه چه خواهد بود اگر قید حصان اتفاقی است محصنه و غیر محصنه را یک حکم باشد و الا فترکه کنیز  
 تحضرت صلى الله عليه وسلم بیان فرمود که قید اتفاقی است **صالح** عن يحيى بن سعيدان سليمان بن سيار اخبره ان  
 عبد الله بن عباس بن ابی ربيعة الخزرجي قال امرني عمر بن الخطاب في فتيه من القرش فجلدنا ولا بد من ذلك

والتوريت في شأن الرجم فقالوا انفضصهم ويجلدون فقال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم فاذا بال توريت  
 ففسروها فوضع احد يده على اية الرجم ثم قرأ سا قطا و ما بعد ها فقال عبد الله بن سلام اذ فرغ يده فرفع يده  
 فاذا فيها اية الرجم فقالوا صدق يا محمد ان فيها اية الرجم فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجها فقال  
 عبد الله بن عمر فرأيت الرجل يحيا على المرأة وليقها الحجارة قال مالك معني حيا كيب عليها حق تقع الحجاره  
 آذنيه يهودي سموي تحضرت صلى الله عليه وسلم لم يذكره في رخصه من تحضرت صلى الله عليه وسلم كمردي وزني از جمل يهود  
 كرده اند پس فرمود ایشان را رسول الله صلى الله عليه وسلم چه چیز میاید در باب رجم در توریت پس گفتند سو میکنیم زانیان را  
 تا زانیانه زده میشود ایشان را پس گفت عبد الله بن سلام دروغ گفتید هرگز در توریت رجم مذکور است پس آوردند توریت را پس  
 گشادند آنرا پس نهادن شخصی از ایشان دست خود را بر آیت رجم بعد از آن خواند آنچه پیش از آیت رجم بود پس گفت عبد الله بن  
 سلام برادر است خود را بر این دست و دست خود را بر این گمان ظاهر شد در کذباته رجم پس گفتند یهودی و رست گفت عبد الله بن سلام هرگز در توریت  
 هست آیت رجم پس امر فرمود تحضرت صلى الله عليه وسلم در باب آن زن و مرد پس رجم کرده شد ایشان را پس گفت عبد  
 بن عمر پس دیدم آن مرد را که کج میشد بر آن زن نگاه میدشت او را از شکها گفت مالک معني نمی آست که سزگون می افتاد  
 بر آن زن تا میقتدر شک بروی **باب** حد العبيد والاماء وربان حد غلامان و کنیزکان **قال** الله تعالى فاذا  
 اخصن فان اتين بفاحشة فعليه من نصف ما على المحصنات من العذاب پس وقتیکه خداوندان شوهر شد بکنیزکان  
 پس اگر عمل آرند زنا را پس حجت بر ایشان یغف آنچه حجت بر زنان آزا و از عقوبت یعنی نجاة تا زیانه باید زد **قال**  
 عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن أبيه ريرة وزيد بن خالد الجهني ان رسول الله  
 الله عليه وسلم سئل عن الامه اذا زنت ولم تحصر فقال زنت فاجلها ثم انزلت فاجلها وان لم تحصر فاجلها وان لم تحصر فاجلها  
 ولو بضيف و رسول الله صلى الله عليه وسلم کرده شد از حال کنیز و قنیه که زنا کند و صاحب شوهر نشده است پس فرمود اگر  
 زنا کند پس تا زیانه بزمید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تا زیانه بزمید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تا زیانه بزمید  
 اگر چه بیک رس باشد **قال** ابن شهاب لا ادری بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب نمیدانم که بعد از آن که برادر فرمود  
 در مره سوم یا در چهارم مترجم گوید رجم تخصیص سوال بامه غیر محصنه از جهت آنست که در قرآن عظیم حال محصنه مذکور است  
 پس اشتباه افتاد که حال غیر محصنه چه خواهد بود اگر قید حصان اتفاقی است محصنه و غیر محصنه را یک حکم باشد و الا فترکه کنیز  
 تحضرت صلى الله عليه وسلم بیان فرمود که قید اتفاقی است **صالح** عن يحيى بن سعيدان سليمان بن سيار اخبره ان  
 عبد الله بن عباس بن ابی ربيعة الخزرجي قال امرني عمر بن الخطاب في فتيه من القرش فجلدنا ولا بد من ذلك



بن الخطاب و خبر داد و او را که وی اخذ نیست بقول شوهر او و شروع کرد که نایقین میکرد و او را مثال این خیر تا باز کرد و او عتراف  
پس قبول نکرد که باز کرد و دو قایم ماند با قراری پس امر که حضرت عمر در باب او پس رجیم کرده شد و او را مالک با سنده ان  
رجلا من اسلم جاد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لمان الاخر ذنى فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه  
ثلاث مرات كل ذلك يعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا اكثر عليه بعث رسول الله عليه وسلم  
اهله فقال الشتيكى ام بهجته فقال يا رسول الله انه صحيح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكرام ثيب قالوا  
بل ثيب يا رسول الله فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجيم فمختصر مروي از بنی اسلم آمد بسوی رسول الله صلى  
عليه وسلم پس عرض کرد و بجناب وی صلى الله عليه وسلم هر آنیه این عید را حجت زنا کردست پس اعراض فرمود از وی حضرت  
صلى الله عليه وسلم سکه بار بر بار اعراض می نمود از وی رسول الله صلى الله عليه وسلم تا آنکه سبأ بخت تمام کرد و پیش آنحضرت صلى الله  
وسلم فرستاد و آدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوی قبیل او ایام می فرستاد یا با جنوب است پس گفتند قبیل او رسول الله الله الله است پس فرمود رسول  
الله صلى الله وسلم یا بکرت یا ثیب گفتند بلکه شیب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی صلى الله عليه وسلم پس رجیم کرده شد  
**باب** ما یدر فی الحد... و ما لا یدر به چه چیز است که دفع کرده میشود و در وی حد را و چه چیز است که منع نمی شود  
در وی حد **مالك** عن نافع ان عبد کان یقوم علی یقیق الخمس و انه استکره جاریه من ذلك الوقت  
بها فجعله عمر بن الخطاب و ففاه و لم یجد الولید لانه استکرها فلما علم عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب قال الرجل یخرج  
کر و کثیر کی را از آن بندی پس زنا کرده بوی پس باز یانه زد غلام را عمر بن الخطاب و جلای وطن کرد و او را و تازیانه نزد  
کنیز کی پس بکراه کرده بود و او را **مالك** عن ربیع بن ابی عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب قال الرجل یخرج  
بجاریه لا مرأته معه فی سفر فاصابها فغارت امرأته فذکرت ذلك لعمر بن الخطاب فساله عن ذلك فقال هتما  
لی فقال عمر لثانی بالبینة او لا دینک باجمارک قال فاعترفت امرأته انها و هتما له مروي بر آورد کثیر کی  
از آن زن خود با خود و در سفر پس سید او را یعنی جماع کرد بوی پس غیرت نمود زن او پس ذکر کرد این با جبرایش عمر بن  
الخطاب پس سوال نمود عمر بن الخطاب او را ازین قضیه پس گفت آنم و بخشیده بود آن زن ان کثیر کی برای من پس فرمود  
حضرت عمر و الله که یا یاری گویان را یا سنگ را کنم ترا گفت راوی پس اعتراف کرد زن او هر آنیه او بخشیده بود  
کثیر کی را بوی **مالك** با سنده ان عمر بن الخطاب قال فی متعة هذا المتعة ولو کنت تقدمت فیها  
وجهت عمر بن الخطاب فرمود و در متع این نگاه متعت و اگر پیش ازین حکم میکردم درین باب هر آنیه شکار میکردم  
**مالك** ان حسن ما سمع فی الامة یقع بها الرجل و له فیها شریک ان لا یقام علیها الحد و لانه یلحق به الولد

مع  
 ولذا قال الرب  
 في القديس فقال امه  
 خبته وفي بعض طروقات  
 لعلك قد كنت اغفرت  
 او ظننت قال لا يا رب  
 الله قال  
 قول عمو الجبل هب  
 مالك الى ان الجبل  
 اذا لم يكن لهنا رج  
 قد جم وان لم تعرف  
 ولم تقم على زناها بين  
 وبنيته على قول الكثرين  
 ان معنى التفسير ان  
 يكون الاعتراف  
 انك من غير ذنب  
 ١١٤  
 جبل يرب هذا  
 هي لغز الناس  
 يبتون

[illegible]

وقام عليه الجارية حين حملت فيعطى شركاءه حصصهم من الثمن وتكون الجارية له قال مالك وعلى هذا إذا  
عندنا يمين خمرى كمنع مالك درباب كينزركه واقع شود بروى فروى داورا باشد در آن كينزركه شركت است  
لكايم كره شود بروى حدوا كره لآخر كره شود بروى ملدا و قيمت كره ميشود بروى آن كينزركه وقتيكه حل گرفت پس  
شركار خود را خصمهائى نشان از بهائى كينزركه باشد كينزركه از آن او گفت مالك و برهين است حكم نزد يك **باب**  
ذا كره امرؤ على الزنا يجب عليه الحد و صدق تلك المرأة وقتيكه كراه كره زنى را بر زنا واجب ميشود بر

عن ابن شهاب ان عبد الملك بن مروان قضى في امرأة اجيدت مستكرهت بعد  
علي من فعل ذلك بها عبد الملك حكمه ودر باب زنى كزنا كروه شد باوى با كراه بهر او بر كنسكه كرواين كار با او

**باب** ان جاءت بولد بستانته شهر و مند نکحت فلپس علیها حد اگر او روزی فی فرزند بعدش ماه از اتقار  
 النکاح کرده بود و نیست بروی حد مالک انه بلغه ان عثمان بن عفان اتی بابرة قد ولدت فی بستانته شهر

أمره أن ترحم فقال له علي بن أبي طالب ليس ذلك عليها إن الله تعالى وتبارك يقول في كتابه حملا وفضلا  
ثلاثون شهرا وقال والوالدان يرضعن أولا دهن حولين كاملين لمن أراد أن يتم الرضاعة فالحل يكون ستة

ہم فلا رحم علیہما فبعث عثمان فی اثرا فوجدہما فحبت اور وہ شہنشاہ پیش حضرت عثمان کے زاوہ ہووے شہنشاہ

ایضا میفرماید در کتاب خود و جمله و فضاله ثلثون شهر او فرموده و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کا ملین پس در حدیث  
شودش ماه پس رحم و حب نیست بروی پسر آدم فرستاد عثمان بن عفان عقب آن زن را یافت و او را که رحم

فأبواب هذا اللوحة باب وركم لوحة قال الله تعالى في قصة قوم لوط ايتكم لتاتون الرجال  
تقطعون السبل قال واللدان يا ايها منكم فاذوما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهم ان الله كان

ببا چکا و آن دو مرد که می گفتند کار بجای می آید از جمله شما پس ایضا امید ایشان را یعنی بزود دره و لغال بدین نام است کردن پس اگر توبه کردند و نیکوکاری نمودند یعنی پیش از از مصافی تغیر پس حاضر کنید از ایشان را که می گفتند

وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ  
وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

عن الذي يعمل قوم فقال ابن شهاب عليه الرحم احصن ولم يحصن مالك سوال كروا بن شهاب را  
كسك كعل كند عل قوم لوط لركفت ابن شهاب بر و رحمست محصن باشد يا غير محصن . باب السيرة كند و

لا تظن في الفاعل حالاً  
محصلاً كان الزمان حالاً  
ولا محلياً وحالاً  
المفعول به والفاعل  
وفي قول القائل  
يا فاعل المفعول  
به وقال أبو  
خضعة بعد  
بالوفاة  
يبدل

[illegible]

حدھا قطع اليد وروی گناه کبیره است و حد آن بریدن دست است **قال** الله تعالى والسارق والسارقة ۛ  
 فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم و مرو و زوزن و زو پس برید دست ایشان بخرا  
 آنچه کردند عقوبت مقرر کرده شده از جانب خدا و خدا غالب است پس قیاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله  
 علیه ان الله غفور رحيم پس هر که توبه کند بعد از آنکه توبه کرده باشد و نیکو کاری نماید پس بر آن نه خدا شکار جمع بر حمت کند و  
 و بر آن نه خدا شکار نه است **باب** الا قطع الا فی سرقه ما تباع قیمت ربع دینار بریدن دست نیست  
 را که و زروی که میرسد قیمت آن ربع دینار **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمر بن عبد الرحمن بن عثمان  
 زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ما طال علی ما نسیت القطع فی ربع دینار فصاعد حضرت عائشہ  
 گفت زمان دراز نگذشت برین و فراموش کرده ام قطع میباشد در چهارم حصه و نیاز از زیاده از آن **مالک** عن  
 یحیی بن سعید انه قال اخبرني ابو بكر ابن محمد بن عمرو بن حزم انه اخذ بنطيقة صرق خواتم من حديد فحسب لي قطع  
 يده فارسلت اليه عمر بن عبد الرحمن مولاة لها يقال لها امية قال ابو بكر فاجابوا بانظر الى الناس فقالت  
 تقول لك بخالتك عمر يا بن اخي اخذت بنطيقة في شيء يسير فذكر لي فاردت قطع يده فقلت نعم قالت فان عمر  
 تقول لك لا قطع الا في ربع دینار فصاعدا قال ابو بكر فادسلت النبطي ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم كرت يكتسب  
 را که و زیاده بود گشتیرها چند از قسم آن پس برندان کرد او را تا بر دست او پس فرستاد پیش او عمره زنی آزاد کرده  
 خود را گفت ابو بكر پس آن زن پیش من و من در میان مردان شسته بودم پس گفت میگوید ترا خاله تو عمره که  
 ای سپر خواهر من گرفته بنطی را در چیر قلیل که ذکر کرده شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او گفتم آری  
 پس بر آن نه عمره میگوید ترا قطع نیست کرد در چهارم حصه و نیاز از زیاده از آن گفت ابو بكر پس بگذرتم آن بنطی **مالک**  
 عن عبد الله بن ابی بکر بن عمرو بن حزم عن عمر بن عبد الرحمن انها قالت خرجت عايشة زوج النبی  
 صلی الله علیه وسلم الى مكة ومعها مولاة تان لها ومعها غلام لبني عبد الله بن ابی بکر الصديق فبعث  
 مع المولاة تين بزر و مع احدی خط علی خرقة خضراء قالت فاخذت الغلام البود ففتق عنه فاستخرج حبل  
 مكا نلیدا و فروة و خاط علیہ فلما قدم المولاة تان المدينة دفعتا ذلك الى اهله فلما تقوا عنه وجدوا فيه  
 اللید ولم يجدوا البود فكل المولاة تان تكلمتا عايشة او كتبتا اليها و اهتمتا العبد فسل العبد عن ذلك  
 فاعترفت فامرت ببعده عايشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ففقطعت يده ..... و قالت عايشة  
 الا قطع فی ربع دینار فصاعدا برابره حضرت عائشہ رضی الله عنها السوی که و همراه او و وزن آزاد کرده او بودند

لا قلت اتفق  
 عليه المسلمون وان كان  
 لهم في التفاصيل  
 اختلاف  
 ۱۱۹



ازین مسئله خبر او را فسخ کردی شنیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود قطع نیست در دزدی سیوهیجده  
معلق بدخست و نه در بچه خرابی پس گفت انور هارثه مروان بن الحکم گرفته است غلامی از ان من میخواید بریدن دست او  
و من دوست میدارم که بروی همراه من بسوی مروان پس فرودی او را بآنچه شنیده از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رفت  
همراه او را فسخ بن خدیج بسوی مروان پس گفت گرفته غلام این شخص را پس گفت آری گفت پس چه خبر میخواهی که کنی با او گفت  
میخواهم بریدن دست او پس گفت او را رافع شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود قطع نیست در سیوهیجده و بچه  
خرابن پس حکم کرد مروان در باب آن غلام پس گذشته شد **صالح** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی الحسین  
المکی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا قطع فی ثمر المصلق ولا فی حر لیته جبل فاذا آواه المراح او البحرین  
فیما بلغ ثمن الجنین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قطع نیست و ثمر او نیخته شده بدخست و نه در زبری که دزدیده  
شد او را از کوهی پس وقتی که جای دهد بر افغانه که وقت شام آنجای آرندها جای دهد ثمر را جای توده کردن ثمر نیست  
بریدن دست در آنچه بر سه قیمت سپردن و عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هم بود **باب** اذا اتى سدا لوداء و نام اطلاق  
الغنم فی البیت و اوی الثمر فی البحرین فذلک حر ذوقیکه لیکه صاحب ردابر در خود و نجواب رود یا آور و وقت  
شام مویشی را در خانه یا آور دیوه را در جای که توده کند پس آن حر است **صالح** عن ابن شهاب عن صفوان  
بن عبد الله بن صفوان ان صفوان بن ائیمه قیل له انه من لم یهاجر هلك فقدم صفوان بن امیه المذنبه فنام فی  
المسجد و توسد رداءه فجاء سارق فاخذ رداءه فاخذ صفوان السارق فجاء به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقطع ید فقال له صفوان انی لم ادر هذا یا رسول الله هو علیه صدقة  
فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی قبل ان تاتینیه به گفته شد نصفوان بن امیه که هر که هجرت نکرده است  
بلاک شد یعنی نجات یافت پس آمد صفوان بدین پس نجواب رفت و مسجد دیکه زده بر چادر خود پس آمد دزدی و گرفت  
چادر او را پس گرفت صفوان دزد را پس آورد او را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس امر فرمود رسول الله صلی  
الله علیه وسلم که قطع کرده شود دست او را پس گفت صفوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه تصد نکرده بود و ثمن  
دست او را یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آن چادر بروی صدقه است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم پس  
چرا نه صدقه کردی پیش از آنکه بیاری او را پیش من **صالح** باسناده عن النبی صلی الله علیه وسلم فاذا  
آواه المراح او البحرین فاما یبلغ ثمن الجنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود پس چون جای دهد بر افغانه که وقت  
شام آنجای آرندها جای دهد ثمر را جای توده کردن پس حسبست بریدن دست در آنچه بر سه قیمت سپرده جم کوید

من  
مؤخره وانما خرج  
الدين من تحت العاد  
يؤخر ذلك حديث  
الدين وقطع  
في الترتيب  
على قوله  
والخز ما يبيع الناس  
خز الرثل ذلك المال  
فان الذين خسر الدين  
والاصطبل لا راب  
والمرح للفقير والخز  
للثمار ما اذا كان  
المال في حياض او في  
مخيل  
ان يكون له ما ظن  
وجرت العادة من الظن  
وعليه اهل العلم  
في الخطة قوله صدقة  
لله بدل على الشوق  
منه اذا رغب الى  
المسرق من السارق  
لا يسقط القطع عليه  
الشافعي مطلقا  
قال ابو حنيفة يسقط







فان كان القاذف عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد فان كان مجنونًا او غلب عليه الجهل او كان صغيرًا او عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد فان كان القاذف عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد

دست وپا بریده نماز تهجد میکرد و شب پس گفت حضرت ابو بکر قسم پدر تو نیست شب تو شب و زود بعد از آن این است  
 ابو بکر الصديق نيافتند قلاده اسباب است عيس بن ابوبکر الصديق را و در پنجس آن افتاد و نيز شروع کرد و آمد و دست  
 و پاى بریده که میگشت همراه اهل خانه و میگفت بار خدا یا پاک کن کسی را که در شب و زودی کرد ازین اهل بیت صالح البر  
 یافتند آن زیور را زور زگرى پس گفت این زر گر که آن دست و پا بریده آورده دست آنرا پس اقرار کرد آن دست و  
 پا بریده بزورى خود یا گواهی داده شد بروى پس امر فرمود حضرت صديق پس بریده شد دست چپ او پس گفت ابو  
 بکر قسم خدا هر آنیه و عا ربدا و بر ذات خود سخت ترست نزدیک من از زورى او **باب** یحرم الشفاعة  
 السادق اذا بلغ امره السلطان ان لا تقطع بیده حرام است شفاعت کردن برای زورى و قبیله برسد امر سلطان  
 تا بریده نشود دست او **صالح** عن یسعة بن ابی عبد الرحمن ان الزبیر بن العوام لقی یحیی بن عبد الله بن سادق و  
 هو یزیدان یذهب به الى السلطان فشفع له الزبیر لیس له قتال لا حق یبلغ به الى السلطان فقال الزبیر اذا  
 بلغت به الى السلطان فلعن الله الشافع و المشفع زبیر بن عوام ملاقات کرد با مردی که گرفته بود و زورى را و او  
 میخواست که بر او و او پیش پادشاه پس شفاعت کرد برای او حضرت زبیر تا بگذارد او را پس گفت آن مرد من کی از حق ما آنگه  
 برسانم او را پیش پادشاه پس گفت حضرت زبیر وقتی که برسانی او را پیش سلطان پس لعنت کناد خدا شفاعت  
 کننده را و شفاعت قبول کننده **باب** روى الحصنات بالزنا کبيرة نسبت کردن زن عقیقه را بزرگان  
 کبیره است **قال** الله تعالى ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فى الدنيا و الآخرة و هم  
 عذاب عظیم هر آنیه اما که نسبت بزرگان زن پاک و امنان را از بدکاری بنحیران را ایمان آرند گان لعنت  
 کرده شدند در دنیا و در آخرت و ایشانراست عذاب بزرگ **باب** اذا رمى محصنة او محصنا بالزنا و  
 یقر المقلوف و لم یات القاذف بأربعة شهداء و كان القاذف حسیرا مکلفا بجلد ثمانین جلدة و قبیله  
 نسبت کند زن عقیقه را یا مرد عقیف را بزرگوار اقرار نکرد آن مقذوف و نیاز و قاذف چهار گواه را بزرگوار  
 باشد قاذف حرم مکلف یعنی بالغ صر زده شود او را هشتاد و نوزده **قال** الله یرومون المحصنات غم لم یاتوا  
 بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذين  
 تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله عفود رحیم و اما که نسبت بزرگان میکنند زنان عقیقه را بعد از آن نیاز و  
 چهار گواه بر آن گواه زن پس بزرگوار ایشان را هشتاد و نوزده قبول نکنید از ایشان گواهی در هیچ چیز و این جماعت را  
 از فاسقان مگر آنکه توبه کردند بعد ازین و بصلاح آوردند عمل خود را پس هر آنیه خدا آمرزگار مهر است **باب**

فان كان القاذف عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد فان كان مجنونًا او غلب عليه الجهل او كان صغيرًا او عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد فان كان القاذف عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد فان كان القاذف عاقلًا لم يوجب له ذلك الحد بل يوجب له العار والجلد





قل عليه اهل العلم الامان الشافعي نقيل اصل حال الخند اربعين جلك وكنى به عيسى بن ابراهيم بن محمد بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

کبریا و ورشها و ازایانه پس هر آینه نوشیده شراب وقتی که نبوشد شراب رست شود و چون است شود سخن بهیچ  
گوید و چون سخن بهیچ ده گوید قذف کند یا گفت حضرت علی کلامی اندام پس صند او را حضرت عمر و یاب خمر  
مست و ازایانه صالح عن ابن شهاب عن السائب بن یرید انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج علیه فقال ا

وحدث من فلان ربح الشرب فنعلم انه شرب لطلاء وانا سائل عما شرب فان كان يسد جلدته المحذ  
فجلده عمر ان الخطاب الحديث ما سائب بن زيد بن جهم بن عبد الرحمن بن الخطاب بن ابراهيم بن ابي  
از فلان بوشی شرب پس فرمود بر اینده وی خود را طلاء را بنی شرب مطبوخ از شیر و انگور و من سوال خواهم کرد و در دمان را احقیقت انچه  
نوشیده است پس اگر باشد مست کننده بر نعم او را حد پس و او را عمر بن الخطاب حدیث تمام و کما ان حدیثا لعبید

إذا شربوا الخمر أب و جد غلامان و قتي كبريتون شراب رما لك عني ان شهاب الله سئل عن جد  
العبد في الحرقا لمعني ان عليه نصف الحدي في الخمر وان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر

قل جلد واعبيد هم نصف الحد الحرفي الممر بن شهاب راسوال کرده شد از حد غلام و در باب حمير كس گفت خبر  
بن كه عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر و ذغلان خود را نصف حد آزاد و در باب حمير

لا يجوز للامام ان يعفو عن جحد جائز نيت بادشاه را که عفو کند از جحد و ذمالک عن جحي بن سعيد  
 الله سمع سعيد بن السيب يقول ما من شيء الا يحب الله ان يعفو عنه ما لم يكن حذا سعيد بن السيب كفت

نیست میسر از دوست میدار و جدایتی که در گذرانیده شود از وی ما و احم که نباشد حدی باب مرثی  
فروض الکفایة التفقه فی الدین بحیث یصلح للتذکیر و احیاء علوم الدین و من فروض الکفایة الکتاب

المشكور في فروع الكفاية يستفقيه بخندان در علوم و دين بوجهي كه لائق نيند و اودن و زنده گردانيدن علوم و

گردد و از فروض الکفایه است خواندن مردمان را بسوی خیر و آسودن قرآن و سنت و قیام نمودن بقضا و فتوی و اقامه محبتها و امر کردن بکارهای مستند و فراموش نمودن از کارهای ناپسندیده **قال الله تعالی** و ما کان

المؤمنون لينفروا كافة فلولا <sup>فهم</sup> من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين، ولينفذوا قومه، إذا جد بهم  
العلم، لعلهم يحذرون مستغيبين، سيما ان، كهذا وطن، خود را آموزد، برای طلب علوم و فنیه، می باید که طایفه ای را مشت

که همه تحصیل علوم کنند و لهذا فرضی الکفای ساخته شد و الله اعلم لس حراسه و ن نیامدند از قبیلہ از مسلمین و  
 آباد انستحاصل کنند و علوم در و و اکثر ساند قوم خود را وقتیکه خود کنند سوی ایشان بود که ایشان

الذباب  
سأل من حضر ذلك  
المصالح فقوله  
اربعين فخر  
في الخمس اربعين جوية  
ثو علم حتى تنابع  
الناس فاستشاس  
فخر شبانين ثوقا  
على حين اقام الحار  
على وليدين عقبة  
لما بلغ اربعين حسبك  
جلال النبي صلعم اربعين  
وكل اربعين اربعين  
وهذا الحب الى  
عليه اهل العالم  
عليه اهل العالم

تبرند بترجم گوید رضی الله عنه جمع از مفسرین در تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای غزو  
 و نادرش محال کنند و وطن باقی ماندگان و با تبرسانند و در وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی آنها را غزو و قتل و قتی که با  
 کردند بسوی ایشان و تجدید این توجیه و ایا کردن عبارت آنرا مخفی نیست پس وجه بیان است که ادا کردیم و الله اعلم قال  
 الله تعالى ولتكن منكم ائمة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئک هم الفضلین وایا که  
 باشد از جمله شما قومی که بخوانند مردمان را بسوی احکام مسلمانان و امر کنند بکار نیاید و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان را  
 رشکاران قال الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن بخوان این  
 را بسوی راه بر در و گاه خود تعلیم علم و به بند دادن بوجه یک و جدال کن با ایشان بصلاتی که آن یک است باب اذا کان  
 الکفار مستقرین ببلادهم فلجهاد ففرض کفایه ان قام به بعضهم سقط المهرم عن الباقرین و اذا قصدوا بلادا  
 و استنفوا اهلها المسلمین وجب علی الاعیان و لا وجوب علی الاعوی و للرضی و لا عسر و من فی معانیم و قتی که با  
 کافران مستقر و شهرهای خود یعنی مسلمانان را از آنجا نبرد پس چرا و فرض الکفایه است اگر قائم شوند با بعضی مسلمانان ساکن شود  
 گناه از باقی ماندگان و قتی که قصد کنند کافران بلاد را و طلب برآید کند یا دشمنان از مسلمانان و جب میشود جهاد بر  
 اعیان و وجب نیست بر اینها و بر مریض و نه بر کسی تنگ باشد و نه بر کسی که در معنی آنها باشد قال الله تعالی و قل لکم  
 حتی لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله فان اتهموا فان الله بما تعملون بصير و جنگ کنید با کافران تا وقتی که نباشند  
 شرک باشد دین همه آن بر آید پس اگر باز مانند پس هر آینه خدایتعالی آنچه میکند بینا است مدلول این آیت وجوب جهاد  
 تا وقتیکه در عالم دینی خلافت دین ملام نماند و همه اهل زمین مسلمان شوند قال الله تعالی لا يستول القاعد و من  
 المؤمنین غیر اولى الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم  
 علی القاعدین در جنة و کلا وعد الله الحسنة و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعظیما و جنت منبذ مغفرة  
 و كان الله غفورا رحیما بر اینستند نشینندگان از مسلمانان که غیر ضامنند و مجاهدان در راه خدایتعالی با آنها خویش و  
 ذاتها خویش نبرگی داده است خدایتعالی مجاهدان را با اموال خویش و جانهای خویش نشینندگان در و رجه و میرگی را  
 ازین فریق وعده داده است خدای تعالی حالت نیک یعنی بهشت و فضل داده است خدایتعالی مجاهدان را بر اینستند  
 اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است و از ارزش و مهر بزرگتر خدایتعالی از زمینها و مرقم گوید این آیت مفسر است  
 سابق است دلالت میکند بر آنکه امر برای وجوب الکفایه است زیرا که قاعدون غیر اولى الضرر را وعده نیک فرمود  
 و عقوبت به تخفیف نمود پس از مجموع استثن و وجوب جهاد الکفایه ثابت شد و الله اعلم قال الله تعالی

قل  
 علی هذا اهل العلم  
 فی الاموال و لا یخرج  
 تنه  
 اهل علی من جمیع خمسة  
 ۱۲۸  
 شرح الکلیف و الخیر  
 و الذکر و الفطانت  
 و القدره علی النقطه  
 بان یکون له کفایه

يا ايها الذين امنوا الم اذ قيل لكم انظروا في سبيل الله انا قلتم الى الارض رديتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متلكم  
الحياة الدنيا في الآخرة الا قليل الا نفرم والعذب لكم عذابا باليا ويستبدل قوما غيركم ولا تضره شيئا والله على كل  
شيء قدير اي سلمانان حيث تمارا فليكنه كفتي شوشمارا سيرون آينداز وطن بقصد جهاد و در راه خدايتما اگر ان شهيد  
و ترك غر شيمايد مايل شده بسوي زمين آيا راضي نميد بزندگاني دنيا عوض آخرت پس نيت بهر دو دنيا و برابر آخرت گر اند  
اگر سيرون نيايد عذاب كند خدايتماي شما را عذاب در دهنده و بياز دو قوم و ديگر را عوض شما ضرر رسانيد خدا را بجزئي شك  
نصرت دين او و خدا بر خير تو اناست تمبر حرم گويد رضاي الله عنه از اين آيت نصيده شد كه نزد يك ستنها رجا و مرض  
على الاعيان بشود و تنهار را چون منقح كنيم حاصل شود حالتى كه مقتضاي تنهار شده است ان قصد كفار بلا و ارا و قيام حرب  
در بيان جيو مشر سليمان و كافرين و عدم كفاليه از آن سلمانان و آنچه بدانند فقال لله تعالى ليس على اخيه  
حرج ولا على الاصح حرج ولا على المريض حرج ومن يطع الله ورسوله يدخله جنت تجري من تحتها الانهار و من يتول  
يعذبه عذابا باليا لم يات برزانيا كذا هي و نه برزنا كذا هي و نه برزنا كذا هي و نه برزنا كذا هي و نه برزنا كذا هي و نه برزنا كذا هي  
رسول و كند و دخل ميكنند او را خدايتماي و بيشتر كه مير و دزير ان بويها و هر كه اعراض نمود يعنى از فرمان برداري خدا و رسول  
او عذاب ميكنند او را عذاب در دهنده قال الله تعالى ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون  
ما ينفقون حرج اذ انفقوا من ثمتهم او مما رزقوا و من ينفق جهرا و سريما فانه ينفق الله ورسوله يستبرأوا ان و نه برزنا كذا هي و نه برزنا كذا هي  
خواهى كند با خدا و رسول و باب الاخر بالحي و رباط الخيل و تعاهدوا و فضل عانة الغزاة باب و بيان ابراهيم اندر  
وامرهم و دشمن سپاه خبر گرفتن آن راى غز و فضيلت يارى نمودن غازيان فقال الله تعالى واعدوا لهم ما استطعتم  
من قوة و من رباط الخيل تهبون به عدو الله و عدوكم و اخيرين من و ظم لا تعلموهم الله يعلمهم و ما تنفقوا من شئ  
فى سبيل الله يوفى ليكم و انتم لا تظلمون و آماوه سازيد ايمى سلمانان راى غزاي كافران آنچه توانيد از آنچه تواناي حرب بآن  
حاصل شو و مثل تير و كمان و نيره و شمشير و زره و از آماوه دشمن سپاه برسانيد بآن آماوه دشمن دشمن خدا را و دشمن خود را  
و قومي ديگر را نيز بخرايشان شما نميد انيد ايشان را و خدا ميداند ايشان را يعنى اهل نفاق و الله اعلم و آنچه خرج كنيد از هر چه باشد  
در راه خدا تمام داده شود و شما و شماستم كه در تفسير مصالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى  
الله عليه وسلم قال الخيل فى نواصيها الخير الى يوم القيامة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود سپاهان تبه شده است  
سوى پيشاني اينها خيتر و زقيامت يعنى غنيمت و غلبه بر كفار را بستره آماوه دشمن سپاهان است مصالك عن يحيى بن  
سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ربي و هو مسيح و وجهه سر بر دايه ففعل عنك فقال اني عوتبت

[illegible]





فاما اذا كان  
السبق من احد  
او كانوا ثلثة  
من اثنين  
فالسبق  
للمن سبق  
واخر وان لم  
يسبق

الجلد الثالث  
في تاريخ ابن الجليل  
فوق الأمان وهو قال  
الشيخ الذي قال  
قال

ابو حنيفة وغيره  
قالوا انما اذا  
من فقهه فهو كذا

الله تعالى لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلحقون الهم بالموذاة الآية دست کمر برای مسلمانان دشمنان مرا  
 و دشمنان خود را می انگیزد بسوی ایشان بخایم بسبب دوستی تم قسرتقال اینهمیکم الله عن الذين لم يقلوا لكم في الدين ولم يحرموا  
 من دياركم ان تبرؤم و تقسطوا اليهم ان الله يحب المقتسطين اغاينهميك الله عن الذين قالوا لكم في الدين  
 يا اخر جكم من دياركم و ظاهر و اعلى اخر اجكم ان تولوهم و من يتولهم فاولئك هم الظلمون منع نيكنند خدا تعالی شما  
 را از مومصلت آنانكه جنگ نكروند با شما در مذهب دين و ديرون نكروند شما را از خانه هاي شما منع نيكنند آراكه احسان كنند  
 بايشان و انصاف نمايند در حق ايشان هر آينه خدا تعالی دوست ميدارد و انصاف كندگان را بجز اين است كه منع ميگرداند شما  
 خدا تعالی از مومصلت آنانكه جنگ نكروند با شما در مذهب دين و ديرون نكروند شما را از خانه هاي شما و معاونت ديكران  
 در بر آوردن شما منع ميكنند آراكه دوستي داريد با ايشان و هر كه دوستي دارد با ايشان پس انجاء ايشان است نگاران **باب**  
 بحب ثبات المسلمين يوم الزحف في مقابلة ضعفهم من الكفار الفروحيث كن كبره و حيث نابت يادن مسلمانان  
 روز جنگ با كافران در مقابل و دو چند ايشان از كافران و گر بخشن درين حالت گناه كبره است قال الله تعالى ياها  
 الذين امنوا اذا القيمت الذين كفروا خفا فلا تولوهم الا دبار و من يتولهم يومئذ دبره الا صخره فالتقال اخيرا  
 الى خثرة فقد باد بغضب من الله و ما ويجهنم و بشش المصير اى مسلمانان و قتيكه ملاقات كنيد با كافران جمع شده  
 براي كارزار پس گردانيد بسوی ايشان پشت خود را يعني قرار كنيد و هر كه گرداند از ايشان پشت آندوزد مگر بازگشته  
 جنگي يعني حيله براي جنگ يا آنكه فرار كند تا عدو و عقب او افتد و از جماعت خود تنها شود و نگاه كارزار نمايد با فرار  
 كند تا عدو انحصار يافته بيدار رسد نگاه كارزار مبسر شود و على هذا القياس باهم رانده بسوی چشم فرار كند تا ملحق شود و چنانچه  
 از مسلمانان و ايشان جمع شده كارزار نمايند پس هر كه فرار كند در غير اين صورتها پس هر آينه رجوع كند بخشي از جانب  
 و جاني او و در رخاست و در رخ قال الله تعالى ياها النبي حرض المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرين  
 صابرون يغلبوا مائتين و ان منكم مائة يغلبوا الف العاصم الذين كفروا با انهم قوم لا يفقهون اى غير غيبت برده  
 مسلمانان را بر جنگ كافران اگر باشند از شما ميت كس صبر كننده غالب شوند بر د و صد كس و اگر باشند از شما صد كس  
 شوند بر هزار كس از كافران بسبب آنكه ايشان قومي هستند كه نمي فهمند الا ان حقت الله عنكم و علم ان فيكم ضغفا فان  
 يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين و ان يكن منكم الف يغلبوا الفين باذن الله و الله مع الصابرين اکنون سبك  
 ساحت خدا تعالی از سر شما و دست كه و ريان شما ضعفي هست پس اگر باشند از شما صد كس صبر كننده غالب شوند  
 بر د و صد كس و اگر باشند از شما هزار كس غالب شوند بر د و هزار كس بفرمان خدا تعالی و خدا با صابران است مترجم گويد اينجا

[illegible]

فأقول ١٢  
صاحبان  
بازاء جمل  
المصاروة اذا كان  
الملك فاعلم فاقول  
الشرايين كبر  
طالع خفيف  
الحق اذا كان بمقابلته  
جمله على المسمين  
في استدلاله اسلا  
امير لفظ الاني ولامنه  
صوم ورائي

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم  
عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم

خبرني امرئ و آيت اذل است بر وجوب نيات مسلمين و مقابلته و چندان بعد از آن منوع شد و آيه ديگر از آن است  
و آن دلالت ميکند بر وجوب نيات مسلمين و مقابلته و چندان اين تخصيص است آيه فلا تولعم الا بار و الله اعلم  
**باب النهي عن قتل النساء و الولدان** باب منع از قتل زنان و کودکان و كان هالك عن نافع ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم راح في بعض مخازية امرأة مقولة فانك ذلك و نهى عن قتل النساء و الصبيان رسول الله صلى  
الله عليه وسلم و يد و بعض غزوات زني را کشته شده بود پس ناپسند داشت آنرا و منع فرمود از کشتن زنان و کودکان تا  
نهى عن قتل النساء و الصبيان في حال التثبت و منع از کشتن زنان و کودکان در حال شخون کردن هالك  
عن ابن شهاب عن ابن الكعب بن مالك انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين قتلوا ابن ابي حقيق عن قتل  
النساء و الولدان قال كان رجل منهم يقول برحت بنا امرأة ابن ابي الحقيق بالصبيح فادفع عليها السيف فم اذكر  
نهى رسول الله فاكف و لو لا ذلك لاشترحنا منها منع فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آنرا که کشتن ابن ابي الحقيق  
را از کشتن زنان و کودکان اين ميگفت مردى از آنکه حاضر بود و در کشتن او تصديق بياوريد او را زن ابن ابي الحقيق  
بفریاد و فغان بين بر ميستدتم شمشير بر و باز يا ديگر دم منع فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر باز ميستدتم دست خود  
را و اگر بودى اين منع حرام ميافتم از تصديق آن زن يعنى ميگفتم و از تصديق او فارغ البالي ميشدم **باب النهي عن**  
**الغلول و الغدر و المثل و قتل الرهبان و الهرج و قطع الشجر المثمر و عق الدواب الا للصحة لا تحصل بذلك و سب النساء**  
و صيته لا مما يمثله ذلك ليجوشد و اهراده و رباي منع از خيانت کردن و غنيمت و شکستن عهد و گوش و بيني بریدن گشاي  
و گوشه نشينان و پيران و بریدن درخت ميوه دار و پي کردن چهار پايمان گر بر ايمى مصلحتي که حال نميشود و گراين خبر را در  
ستحب بودن و صيت با و شاه مثل اين امور را و خود را و امر اى خود را **باب** انه بلغ ان عمر بن عبد العزيز كذا  
عامل من عماله انه بلغ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا بعث سرية يقول لهم اغزو و اشم الله في سبيل الله  
تقاتلون من كفر بالله لا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا ولا تقتلوا وليدا ولا احرارة و قال لك الجيوشك و سر اياك ان  
شاء الله السلام عليك عمر بن عبد العزيز نامه نوشت بسوى عالمي از عالم ان خود و خبر ميده است بياکه رسول الله صلى الله عليه  
وسلم و فتيكه يفرستاد لشكري ميفرستاد و ايشان را جنگ كنيد بياهم خداي تعالى در راه خدا جنگ كنيد بياهم كه كافرا باشد بخدا غلوا  
نكنيد و عهد نكنيد و مثله نكنيد و بكشيد و كذا و نه زن را و نوشت عمر بن عبد العزيز بياهم خود كه گواين سخن لشكر ايم بزرگ  
خود را و لشكر ايمى كوچك خود را ان شاء الله تعالى و سلام بر تو باد **باب** عن يحيى بن سعيد ان ابا بكر الصديق  
بعث بجيش الى الشام فخرج مئتين من يزيد بن ابي سفيان و كان امير ديع من تلك الدايع فزعوا ان يزيد قال

من الشكرين بينون  
فيهم من نسائهم  
وزن اربهم فقال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم  
هم فقال الشافعي  
النهي عن قتل نسائهم  
وصبيانهم و انا هو في  
حال التثبت و التفرغ  
و اما البليات فيجوز  
ان كان فيه مصلحة  
لزم اربهم و نسائهم

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَعْدَاءُ وَالْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَعْدَاءُ وَالْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

لا بني كومان تركب واما ان نزل فقال ابو بكر ما انت بنازل وما انا انا اكتب في احسب خطاي هذه في سبيل الله قال  
انك ستجد قوما يزعمون انهم حبسوا انفسهم في سبيل الله فذرههم وما زعموا انهم حبسوا انفسهم له وستجد قوما  
فخسوا عن اوساط رؤسهم من الشعر فاضرب ما فخصوا عند السيف واني موصيك بعشرة لا تقتل احراة ولا جنبا  
ولا كبيراهما ولا تقطعن شجر امثرا ولا تحزن عاهرا ولا تعقرن شاة ولا تبعا الا لاكله ولا تحرقن نخلا ولا تعرفن  
ولا تغفل ولا تحيبن حضرت ابو بكر صديق فرسا وشدكارا بالسوي تمام بس برآمد از مدینه بشایعه راه میرفت بازید بن ابی  
سفیان ویزید بن سفیان ابی میر یک جمع بود از جماعت های آن لشکر پس ویت کردند راویان که یزید بن ابی سفیان گفت  
ابو بكر صديق را يا انيت كه تو سوار شوي يا اينست كه من فرو و آيم از جانب تو برگشت حضرت ابو بكر ميتي تو فرو و آيند  
و ميتي من سوار شونده هر آينه من بنهارم كرده ام اين كام بهاي خود را در راه خدا تعالی بعد از ان فرمود حضرت ابو بكر صديق  
او هر آينه تو خواهی یافت قومی را كه گمان ميكنند كه باز داشته اند خود را در راه خدا تعالی پس بگذار ایشان را يا انست  
كه ایشان باز داشته اند خود را در راه خدا تعالی يعني را همان و نوشته شنيدان را كه بزعم خویش برای خدا تعالی كوشته نبي خدا را  
كرده اند بيايد كشت و خواهی یافت قومی را كه موی سترده اند از ميانه سرهای خود پس بزن آنرا كه سترده اند از رو  
بشمير يعني مجوس كه حلق سرد را ن عصر خصلت مجوس بود و هر آينه وصيت كنند ام تر ابد كلمه كه هرگز كشتن را و نه  
كودك را و نه پير كلان سال را وليده شده را و قطع كن رخت ميوه دار را و خراب كن آبادان را و پي مزن بزر را و نه ستر  
مگر برای خوردن و سوزان خرمایان را و غرق ساز آنها و غلوا كن و بزدلی كن **باب تحريم الغلول والتشديد**  
فيروستغنى من ذلك الطعام يصاب بادض الحرب ربيان حرام بودن غلول يعني گرفتن مال از بيت المال بخيت  
و تشديد در ان وجد كرده ميشود از بن حرمت طعامي كه يافته شود در ارض حرب **قال نعم** و ما كان لبني ان يغلول  
يغلل بات بما غل يوم القباة و هرگز خيانت از بني نمی آيد و هرگز خيانت كند خواب آور د آن خير را كه خيانت كرده است و  
قيامت يعني بر سر داشته **مالك** عن عبد ربه بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
صدي من جنين وهو يريد البحر انه سالة الناس حتى دنت به ناقه من بنجرة فتشبكت بردايه حتى نزعت عن ظهره  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ردوا على داي اتخافون ان لا اقسم بينكم ما افاء الله عليكم والذي نفسي  
بيده لو افاء الله عليكم مثل ثمر قضاة نعا قسمته عليكم ثم لا تجد ولا تحيلا ولا جيانا ولا كذا فلما نزل رسول  
الله صلى الله عليه وسلم قام في الناس فقال ادوا الحايط والحيط فان الغلول عاد و ناد و ناد على اهله يوم القباة  
قال ثم تناول من الارض برة بعير او شاة ثم قال والذي نفسي بيده ما لي بالما افاء الله عليكم ولا مثل هذه الا الخمس

ای جلد دوم  
از کتاب خود  
مکتوبات  
الشمس  
هاتق  
تقیل  
الشافع  
تقطعت  
الیزید بن ابی  
و ابو خنیفه  
صلی الله علیه  
قطعه  
و فی ذلك  
من لیتة  
قول الصديق  
اعلمنا  
بالا  
و لا یستغفلوا  
و لا یشتغلوا  
الصوامع  
والهوی  
و قال فی  
قطعه  
هو ان  
علیه  
هم  
بقی  
السلام

مردان این سخن را آورد و مردی یک دال بخیل یا دو دال بسوی آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یک شراک یا دو شراک ازنا هست یعنی قلیل و کثیر غلول موجب اثر است قال مالک لا ادری باسان یا کل المسلمون  
 اذا دخلوا ارض العدو ومن طعامهم ما وجد ومن ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک وانا  
 ادری الا بل والبقرة والغنم بمنزلة الطعام یا کل ضلته المسلمون اذا دخلوا ارض العدو وکما یا کلون من الطعام قال  
 ولعن ذلك لا یوکل حتی یخیر الناس للمقاسم ویقسم بينهم اضردک بالجیوش قال فلا ادری باسان یا کل  
 ذلک کله علی وجه المعروفة والحاجة الیه ولا ادری ان یدخر احد من ذلک شیئا یرجع به الی اهله کنت مالک  
 میفرمیم پاک با که بخورند مسلمانان و قتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزی را که یافتند از آن طعام  
 همه آن پیش از آنکه واقع شود و تقسیمت گفت مالک و من می فرمیم شتر و بقرة و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان  
 از آن و قتیکه داخل شوند در زمین عدو را چنانچه بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چیز را خور امید داشته اند و قتیکه  
 حاضر شوند مردان مقاسم را و قسمت کرده شود و در میان ایشان خبر رسانند هرست آن لشکرا را گفت پس  
 میفرمیم پاک با که بخورند که خورده شود از آن طعام همه آن بهر خصلت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و میفرمیم  
 که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزی را تا بسیر و آنرا بسوی اهل خود یعنی جائز نیست ذخیره آن و بردن بخانه  
 خود و میگوید با و الله اعلم **باب** اذ ب الغازی اذا خرج فی الغزو و یریان و ب غازی و قتیکه بر آمد در جنگ  
**صالح** عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال الغزو غزو ان تغزو تنفق فیه الکرمه و یاسر فیه الشریک و یطعم  
 فیه و لا امر و یجتنب فیه الفساد فذلک الغزو خیر کله و غزو لا تنفق فیه الکرمه و لا یاسر فیه الشریک و لا یطعم فیه و  
 الامر لا یجتنب فیه الفساد فذلک الغزو لا یرجع صاحب کفا فاما ما بن جبل گفت غزا و قسم است پس یک قسم غزا این است  
 که خرج کرده میشود و در آن متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته شود با شریک و فرمانبرداری کرده میشود و صاحب امر را  
 و احتراز کرده میشود و از فساد پس این غزو خیر است همه آن و قسم دیگر از غزا این است که خرج کرده نمیشود و در آن  
 متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته نمیشود با شریک و فرمانبرداری کرده نمیشود و صاحب امر را در آن و احتراز کرده  
 نمیشود و در آن از فساد پس این غزا رجوع نمیکند صاحب آن غزا و نفع هر یک را بر اینی برابر نمیشود و بر و انهم او بلکه انهم غالب  
 میباشد **باب** الامان والتشدید علی من اطعم قتلہ و یریان آنکه امان دادن و تهدید بر کسی که امن داد  
 کافر را بعد از آن کشت او را **صالح** با سنداه عن ام هانها قالت قلت یا رسول الله انما بنی علی نزل البلاء  
 قال یجلی اجرته فلان بن هبیره فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اجرها من اجرت یا ام هانی امی نانی گفت گفتم محمد

علیه اهل العلم و تقوا  
 منه ما یجاب من  
 الطعام بقدر الحاجة

فقیهت  
 علی هذا اهل  
 العلم

الجلد الثالث  
 من كتاب  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام  
 من كتاب  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام  
 من كتاب  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام

ان حضرت صلي الله عليه وسلم بارسل اليك برائته او شدة من حيث ان امان وادمن  
 او را که فلان پسر پیر و پادشاه فرمود ان حضرت صلي الله عليه وسلم برائته امان وادمن ما کسی را که امان داد تو یا ام مکنی  
**صالح** عن رجل من الكوفة ان عمر بن الخطاب لما كان عامل جيش كان بعثه انه بلغني ان رجلا منكم يطلبون العلي حتى اذا  
 اسند في الجبل وامنع قال رجل من بني قريظة له خفف فاذا ادركه قتله والله نفسي بيدك اعلم مكان له افضل لك  
 الا ضربت عقدة عمر بن الخطاب نوشت بسوی حامل لشکری که فرستاده بود او را که خبر سید است بمن که مردان چند از  
 شما طلب میکنند کافر را و قتی که بنابه گرفت در کوه خود و من ساخت از تعرض شما میگوید شخصی از شما ترس پس و قتی که  
 یافت و را میزند او را قسم ندات پاکی که نفس من در دست است ندانم بودن کسی که کرده باشد این کار که اگر که بفرم  
 کردن او را قال ملک لیس هذا الحديث بالجمع و لیس علی لعل گفت که این حدیث مجتمع علیه است یعنی نزدیک  
 جمیع حکم قتل نیست بقتل تمام من ترجم گوید احتمال دارد که این قول نابرتاید و تخلف از عمر بن الخطاب صادر شده باشد  
 بغير قصد قتل **باب** خمس النعم لله و لرسوله و للقربي و لليتامى و للمساکين و ابن السبيل خمس غنيمت خدا را  
 و رسول او را و صافرات را یعنی انبیاء و مصلیان را که اهل قرابت حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم و تیمار او و یتوایان را  
 و مسافران را قال الله و اعلموا انما غنمتم من شئ فان الله خمسہ و للرسول و للقربي و لليتامى و للمساکين و ابن  
 السبيل ان کتمتم ان کتمتم انتم بالله و ما نزلنا علی عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان و الله علی کل شئ قدير و بدینکه آنچه غنیمت  
 یافتید از هر چه باشد پس خدا برست پنج حصه آن و پنجبر او صافرات را بنیت بغيره صلي الله عليه وسلم که بنواشتم و بنو طایف  
 و تیمار او و مسافران را است اگر ایمان آوردید بخدا و آنچه فرو داد و دیم بر بنده خود و فرقیان یعنی بر و بر  
 که فرق در میان حق و باطل متحقق شد و در نزیکه بهم آمدند و گروهی ستمانان و کافران باین امر عمل کنید و خدا بر هر چیز قهار  
**باب** اربعة اخماس النعم لمن تم هذا الوقعة من الغزاة للرجال سهم و للفارس ثلثه سهم و لفرسانهم چهار حصه غنيمت خدا را  
 کسی است که حاضر شد در وقوعه از غزوه یا و ده را یک سهم است و سوار را سه سهم **صالح** ان عمر بن عبد العزيز كان يقول  
 للفارس سهمان و للرجال سهم گفت مالک خبر رسید که عمر بن الغزیر میگفت ای پسر از و هم سهم است و مرد را یک سهم است **باب**  
 یسویان که اقسام بالقيمة برابر کرده خود در میان تمام غنیمت **صالح** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن السبيل  
 يقول كان الناس في الغزاة اذا قسموا غنائمهم يعدلون البعير بعشرة شياه بخير من السبيل میگفت که بود مردمان غزوه  
 و قتی که قسمت میکردند غنیمت های خود را برابر میکردند یک شتر را ده شتر یا بده من السبیل میگفت که بود مردمان غزوه  
 فلاستولوا علی الکفار و علی صاحبہ و قتی که یا فتنه شود و غنیمت بیش از قیمت مال از آن ستمانی که غالب شده بود و دیگر

و جعل في الجبل وامنع قال رجل من بني قريظة له خفف فاذا ادركه قتله والله نفسي بيدك اعلم مكان له افضل لك  
 الا ضربت عقدة عمر بن الخطاب نوشت بسوی حامل لشکری که فرستاده بود او را که خبر سید است بمن که مردان چند از  
 شما طلب میکنند کافر را و قتی که بنابه گرفت در کوه خود و من ساخت از تعرض شما میگوید شخصی از شما ترس پس و قتی که  
 یافت و را میزند او را قسم ندات پاکی که نفس من در دست است ندانم بودن کسی که کرده باشد این کار که اگر که بفرم  
 کردن او را قال ملک لیس هذا الحديث بالجمع و لیس علی لعل گفت که این حدیث مجتمع علیه است یعنی نزدیک  
 جمیع حکم قتل نیست بقتل تمام من ترجم گوید احتمال دارد که این قول نابرتاید و تخلف از عمر بن الخطاب صادر شده باشد  
 بغير قصد قتل **باب** خمس النعم لله و لرسوله و للقربي و لليتامى و للمساکين و ابن السبيل خمس غنيمت خدا را  
 و رسول او را و صافرات را یعنی انبیاء و مصلیان را که اهل قرابت حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم و تیمار او و یتوایان را  
 و مسافران را قال الله و اعلموا انما غنمتم من شئ فان الله خمسہ و للرسول و للقربي و لليتامى و للمساکين و ابن  
 السبيل ان کتمتم ان کتمتم انتم بالله و ما نزلنا علی عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان و الله علی کل شئ قدير و بدینکه آنچه غنیمت  
 یافتید از هر چه باشد پس خدا برست پنج حصه آن و پنجبر او صافرات را بنیت بغيره صلي الله عليه وسلم که بنواشتم و بنو طایف  
 و تیمار او و مسافران را است اگر ایمان آوردید بخدا و آنچه فرو داد و دیم بر بنده خود و فرقیان یعنی بر و بر  
 که فرق در میان حق و باطل متحقق شد و در نزیکه بهم آمدند و گروهی ستمانان و کافران باین امر عمل کنید و خدا بر هر چیز قهار  
**باب** اربعة اخماس النعم لمن تم هذا الوقعة من الغزاة للرجال سهم و للفارس ثلثه سهم و لفرسانهم چهار حصه غنيمت خدا را  
 کسی است که حاضر شد در وقوعه از غزوه یا و ده را یک سهم است و سوار را سه سهم **صالح** ان عمر بن عبد العزيز كان يقول  
 للفارس سهمان و للرجال سهم گفت مالک خبر رسید که عمر بن الغزیر میگفت ای پسر از و هم سهم است و مرد را یک سهم است **باب**  
 یسویان که اقسام بالقيمة برابر کرده خود در میان تمام غنیمت **صالح** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن السبيل  
 يقول كان الناس في الغزاة اذا قسموا غنائمهم يعدلون البعير بعشرة شياه بخير من السبيل میگفت که بود مردمان غزوه  
 و قتی که قسمت میکردند غنیمت های خود را برابر میکردند یک شتر را ده شتر یا بده من السبیل میگفت که بود مردمان غزوه  
 فلاستولوا علی الکفار و علی صاحبہ و قتی که یا فتنه شود و غنیمت بیش از قیمت مال از آن ستمانی که غالب شده بود و دیگر

علي بن ابي طالب  
 عليه السلام  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام  
 في فضائل  
 علي بن ابي طالب  
 عليه السلام

عنه اكثر اهل العار في الجيلة  
وكان في القاصيل

الجلد الثاني

مغناه لا والله  
جملته العار في الجيلة  
نقل من كتاب

منه التمس اصل حال  
اي جعلته اصل حال  
عليه الشافعيان جميع  
سلب القتل لاقباله  
وان يكون الامام  
نادي ولا يجلس في  
ان يكون الكافي القتل  
مقبلا وقبلا او جرحه  
بجيت لا يمكنه الفاع  
وقال ابو خنيفة يستحق  
ان انقل له ما من وادى  
بن لك فاما اذا لم يكن  
سبق له سلا

وقال النضر في الاستقامة  
ان النبي صلى الله عليه  
وسلم كان نقل قبل  
بعد القتال واعاد الكلمة  
القاتل ان سلب  
المقتولين

برآن كافران رد کرده شود و بشا او نیز قسمت **صالح** نه بلغزان عبد الله بن عمر بن قنبر و ان فوسا لافا  
ضاهيا المشركون ثم غنمها المسلمون فوداعى عبد الله بن عمرو ذلك قبل ان يصيبها المقاسم غلاما من ابناء عبد الله بن  
عمر بن الخطاب و سبي ازان و بكنه سببان لا تخشى من سبي است آوردند ان نهرو و را ستر كان عبد ازان و غنمته گرفتند  
انها را سلما ان بگو کرده شد انها را عبد الله بن عمر بن قنبر از ان بود که واقع شود و وقتها با و اب السلب  
للقاتل سلب مقتول کشنده او سبب زیاد و حصه او **صالح** عن جعي بن سعيد عن عمر بن كتيير بن افلم عن  
ابي محمد و طي بن قنادة بن ربيعة انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلما التقينا كانت للمسلمين جولة  
قال فرأيت رجلا من المشركين قد علا و جلا من المسلمين قال فاستدبرت له حتى اتيت من ورائه فضربت به  
بالسيف على عنقه فاقلع على ففتمني ضمت وجهه الى الموت ثم ادركه الموت فارسلني قال فلقبت عمر بن  
الخطا فلقبت له ما بال الناس فقال احمر الله ثم ان الناس رجعوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلا  
له عليه بيته فله سلب قال ففقت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من  
قتل قتيلا له عليه بيته فله سلب قال ففقت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال ذلك في الثالثة ففقت  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك يا ابا قتادة فقضت عليه القصة فقال رجل من القوم صدق يا رسول  
الله و سلب ذلك القتل عندك فارضه مني يا رسول الله فقال لا يبكر لها الله اذا لا يجد الى السد من اسد الله  
يقال عن الله و رسوله فيعطيك سلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطاه اياه فاعطاه  
الدين فاسبغت به حجر فاني بنى سلمة فانه لاول ما لاثبته في الاسلام ابو قتادة كفت برأيم حمراه رسول الله  
صلى الله عليه وسلم سال حنين و قتيكه ملاقات كرديم با كافران واقعت بر مسلمين نوعي از نهر ميت گفت پس و ديم نخشى  
از كافران كه غالب آمده است بر مردى از مسلمانان پس گفتم براى او انكه آمد من زويك او از بنى شيبه او بر  
زويم او را بشمير بر رك گردن او پس وى آورد و بر من پس نك گرفت مرا نك گرفتنى كه يا فتم ازان بوى مرگ  
بعد ازان سيدا و موت پس بگذاشت مرا بر ملاقات كردم با عمر بن الخطاب پس گفتم او را ببيت حال مردان پس  
گفت حضرت عمر تقدير الهى بعد ازان مردان رجوع كردند بمقابله كافران پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم  
كبر كشته است كشته شده كه براى او بر كشتن انمقتول گواهي هست پس و سبب او گفت ابو قتاده پس تمام بعد از  
آن گفتم كه گواهي ديدم براى من بعد ازان ان شتم بعد ازان فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم مر كه كشته است كشته شده  
را كه براى او بر كشتن انمقتول گواهي هست پس و سبب او يعني سلاح و لباس و مانند آن گفت ابو قتاده پس تمام







که سبقت کردند با ایمان و پدید آمدن رد مال کینه نسبت مسلمانان ای پروردگار را تو هر بار بخشایند و مترجم گوید  
 نخست اضافه فرمود اموال این پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صراف آن فرمود و تحقیق تمام آن  
 است که این اضافه ضماقه تصرف است نه اضافه ملک و درین مسئله مناظره واقع شد و میان حضرت عمر و دیگران  
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اضافه را اضافه ملک میدانستند و دعوی میراث کردند  
 آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه اقطاع ملک صحیحین مذکور است و مناظره ایشان که حضرت عمر  
 رضی الله عنه این آیت خواند ما افار الله علی رسول الله منکم بعد از آن گفت فکانت هذه خاصة لرسول الله صلی الله علیه  
 و سلم و درین کلمات اثبات اضافه مینماید انعم از آنکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احتسبنا  
 هادونکم ولا استبانها علیکم قد اعطاکموها و بنها فیکم حتی یقاسمها هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ینفق علی اهله نفقة سنتمهم من هذا المال ثم یأخذ ما بقی فیحمله فیحمل مال الله فعمل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بذلك حق و تلافی شد کم بالله هل تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال بعلی و عباس انشدکم الله هل تعلمون ذلك قالوا نعم  
 و درین مقاله ثبات میکند که ضماقه تصرف بود نه اضافه ملک ترجمه این مقاله نیست پس و این پیغمبر خدا در راه  
 خود میاورد و ندان وید ما را جدا از شما و خود را با آن ویدها اختیار نمود و بر شما هر آنچه عطا کرد و شمار آن ویدها و متشکر  
 کرد آنها را و میان شما یعنی قری خیمه و فدک و غیر آن هر یکی بصر فی معین فرمود و بعضی اقسمت فرمود و بر غزاة و بعضی  
 را برای مصالح مسلمین خالصه گذشت و بعضین همه را مصرفی فرمود و آنکه باقی ماند از آن ویدها این مال یعنی باقی ماند از  
 بنی نضیر و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میکرد و بر اهل خود و خرجی یکسال ازین مال بعد از آن  
 میکرد باقیمانده را پس و خل منعم و در جای مال السدیس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم باین دستور  
 در حیات خود سوال میکنم شما را ای قوم بخدا آیا میدانی این ماجرا را گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و  
 حضرت عباس سوال میکنم شما را بخدا آیا میدانی این ماجرا را گفتند آری مترجم گوید در باب حضرت عمر و دیگران صحابه  
 و درین آیه آنست که للفقراء و الذین تبوء الدار و الذین جاؤا هم یروط است با افار الله علی رسول الله و مقرر ازین در قریبها  
 سه گانه اهل سواقی اند در هلام از مهاجران و انصار و آنکه ایشان را دولت اسلامیه نفی نیست از حقه قتال ایشان  
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا اخذ خیریه و خراج و وضع آن در محل آن پس همه ایشان را در فی حق است و  
 امام اجتهاد کند و تقدیم و ترجیح سبق فالاستبق و اثبات و عطا و بر همین دستور بود و عمل حضرت عمر رضی الله  
 تعالی عنه و تفسیر خود وی الحاجات بحیثی نیست که غلبه اهل جاویدت ند اول میکرد و ند فی را در میان خویش و فقیران را

قلنا

عليه اهل العلم  
في الجلالة والشفاعة  
التي هي على يد اهل  
العلم والفضل  
من اهل الكتاب  
كانوا العجايب والاعجاز  
من اهل الجود والكرم  
الذين هم شجرة  
الرحمة والبر  
من اهل العلم  
عليه السلام

قلنا

عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم

خيرى نميد اوند پس حق سبحانه تعالى تصريح فرمود باسم ذوى الحاجات تا عاودة جايست نفى فرماید و تصریح باسم رسول  
و ذوى القربى بجهت است که بمنزله تشنا باشد از میان اغیار و روسا گو یا سقر ما ید که اغیار تداول نکنند یا یکدیگر الا انکم  
بنیامبر و ذوى القربا با و با وجود غنا استحقاق آن دارند و جهة فضیلة که خداى تعالى ایشان را بان مخصوص گردانیده  
است و عرض ازین تصریح آنست که غیر ایشان را حق نیست یا هر کى از ایشان را خمس الفى خمس الفى باند و اد  
و همینست نسیب جمهور اهل حدیث و فقه و اند علم باب اخذ الجزية من اهل الكتاب باب در گرفتن جزیه  
از اهل کتاب **قال الله** فاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله و رسوله  
ولا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون **قال** انما ايمانكم  
ان تدعوا ربوا و آخر حرام نمیدهند و عقاد حرام نمکنند چیز را که خدا و رسول حرام ساخته است و نمیدینند دین حق که مسلمات  
از انا انکه کتاب داده شده است ایشانرا اینی بود و نصارى تا انکه بدین جزیه بدست خویش و حال انکه ایشانرا فیل است غنایا  
و لاله اهل اسلام و اقامت محل سلطنت ایشان **قال** اخذ الجزية من اهل الكتاب عن ابي عبد الله **قال** ان الله عز وجل  
من محجوس البحرین و ان عمر بن الخطاب اخذها من محجوس فارس و ان عثمان بن عفان اخذها من البربر این نهان  
گفت خبر رسید بن که رسول الله صلی الله علیه و سلم جزیه گرفت از محجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت جزیه از محجوس  
فارس و عثمان بن عفان گرفت جزیه را از بربر که قومی از سوادان هستند **قال** عن جعفر بن محمد عن ابيه  
ان عمر بن الخطاب ذكر المحجوس فقال ما ادرى كيف اصنع في احرم فقال عبد الرحمن بن عوف ان الله سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و سلم يقول سنوهم سنن اهل الكتاب **قال** عمر بن الخطاب ذكر كر و محجوس را این گفت نمیدانم که چه کار  
کنم و رباب ایشان این گفت عبد الرحمن بن عوف که گواهی میدهم که هر آینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه  
و سلم که میفرمود کار کنید در حق محجوس بر حسب دستور اهل کتاب **باب** الجزية على نساء اهل الكتاب ولا  
على صبيانهم جزیه واجبست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال** مالك مضت السند ان لا  
جزية على نساء اهل الكتاب ولا على صبيانهم و ان الجزية لا تؤخذ الا من الرجال الذين قد بلغوا الحلم **قال** مالك  
كذبت طريفة سلوك صحابه و تابعين بمنى ال الجزية يست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین  
منوال که جزیه گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند بلوغ **باب** القدر الذى ضربه عمر رضى الله تعالى عنه  
على اهل الذمة و رباين مقدار يك معين كروا نرا عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **قال** عن نافع عن ابي سلمة عن  
بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية على اهل الذمة اربعة دنانير و على اهل الودق اربعين درهما و على



اسیران در میان چهار چیز یا قتل کنند یا مست بدهند و سر بریده یا فدا نمایند و یا غلام کنند قال الله فاذا القيمة  
كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اختمتموهم فشدوا الوثاق فاما منابعد ولما فدا حتى تضع الحرب اوزارها ليس  
وقتیکه ملاقات کنید با کافران یعنی مصاف کنید پس بزنید گردنهارا تا وقتی که خونریزی بسیار کردید و ایشان  
نیست محکم کنید قید را پس با جان خلاص کردن بعد ازین یا مالی ب عوض گرفتن تا آنکه بنهد جنگ سلاح خود را  
جنگ متوقف شود و شما ب سلاح مانند باب ابیحتلهم باذنہ مع ملوک الکفار و قبايلهم اذا اجتهد الامام  
وذو الایمن المسلمین فخر فوافع المسلمین و فذلك ولم يخافوا من الکفار و مکیده جائز است صلح کردن با باوثنا  
کافران و قبایل ایشان وقتی که اجتهاد کنند امام و خداوند بکسی از مسلمانان پس بدانند نفع مسلمانان در صلح کردن

من العلم والحق  
 فقال ان العلم والحق  
 وعليه اهل العلم قالوا  
 لا يجوز ذلك فان قيل  
 المعوم بجمال سواء كان  
 ذميا او كميئا والواجب  
 رسول من الناس  
 الى الامم وهو في العلم  
 فلا ياذن في حمله  
 بل يجوز له ان يذم  
 او يبعث من ذمهم  
 رسالته  
 قلنا  
 ان النبي صلى الله عليه  
 وسلم ادعى الكفاية  
 في معجزة من ذلك  
 ربطت ثمانية من اذان  
 الهارانية من سورتي  
 المسجدين فقال المسجدين  
 لم يلبس خطن المسجدين  
 الا لاذن مسلم وقد  
 اخبرني عن هذه الزيادة  
 ولينبغي ان وثاويك  
 حلية على قولهم ان  
 الخلفاء ابا بكر  
 قلنا

فاما ان تتنوا  
ان تاتسروهم  
فاما منا اى  
يشتكون في كل  
لرسا في  
لوى ان كيون  
تعالى مكان  
سما قال الله  
المن في القل  
مراي  
وتكلم في  
ففي  
الوثاق يعني  
الفضل فاشوا  
اى بالفضل  
فانهم في  
اى بالفضل  
نفس على  
قله فضله  
من قبل

قلم  
اتفق المسجل

وكان في الحكمة  
وان كان في

نعم قعدوا وان خرج  
الحمد لله

لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت  
الخطيب ولا ترفعوا أصواتكم  
فوق صوت الخطيب ولا ترفعوا  
أصواتكم فوق صوت الخطيب

لا ثم عاد والى القدر  
مضى فليكن  
مبكك ولا فليكن  
مضى

اسم ثانیة واذا جالوا  
انقلوا من هنا

المقام الثاني  
على نسب فان خرج

[illegible]

في السبب فان خرج  
 المذهب على اربعة  
 والمفسر على نفسه في  
 اتفقوا في هذه الاثني  
 على التفسير لكل شئ  
 من الخيارات واما  
 الراجح ان لا يفسر  
 في العادة واذا اهل الله  
 امكن ان يفسر في بعض  
 فيجوز ان يختلفوا في  
 مقتضى نفيك والرد  
 على القول بالانفراد  
 المتويزة التي تروى  
 من مكان حال ينبغي  
 وانما الحقيقة التي  
 ١٢٥  
 السبع ريد فتمت وما اهل  
 السبع اموال كيتيم يعني  
 هو ما اموالهم من هذه  
 مستغنى عن وجه  
 اما ما قلنا في الحالة التي  
 فمروى في كتاب التيمم وان  
 على الضبط قبل وجه  
 كقولهم في قولهم  
 وهو الذي اجمع عليه  
 من جرد الشيء من  
 انك والجمع ما في الطه  
 والاهل لغير الله به  
 يدل على الفرق بين  
 ذلك ولا يلزم

ص. ملصق وتحت في هذا المقام ذكرى واضحة غفل بكونها اذا لا اذنا الا من سفلوا وكما امرنا في انفسنا اذا اختلفوا في عقل جادوا الى هبل وكان من انظم انظم اصنام قوم يشربون جادا واما في راحة فاعطوها اصحابا لا تفرح حتى ينجي الله العالمين



این دو ماده خبر و بیدار نش یعنی فعل صحیح بیاید از کتب الهیه اگر مستحضر است گوئید پیدا کرد از شتر و قسم دار  
 گا و دوشم گویا حرام کرده است خدا یا این ماده یا آنرا شتمل شده است بر دی رحهائی این دو ماده آیا حاضر بود و دید و قیاس حکم  
 کرد شما را خدا آیتجا آن پس کسیت شتمکار تر از کسیکه بند بر خدا و روح را ناکمراه کند مردان را بغیر دیش بر آنیه خدا را نه نیاید  
 قوم شتمکار از او قال الله تعالی احلت لكم بهیمة الا نعام الا ما یبئ علیکم حلال کرده شد برای شما جا نواران  
 مواشی که آنچه ملاوت کرده شود بر شما یعنی میت و آنچه در معنی دست **صالح** فی قصه البهزی با سنده ان رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم امر ابیکر فقسیم لحم الحمار الوحشی بین الرفاق فختصور رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود  
 ابابکر صدیق رفس قسیت که گوشت گور خرا و در میان رفیقان **صالح** با سنده ان ذبیر بن العوام کان یتزود  
 صَفِيفًا اطبا مختصر بمرین عوام توشه ساخت گوشت خشک آهوان **باب** یحرم اکل کل ذی ناب من  
 السباع حرام است خوردن هر صاحب دندان نیز از فرزند **صالح** عن ابن شهاب عن ابی ادیس الحوکه  
 عن ابی ثعلبة الخشني ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یمن اکل کل ذی ناب من السباع رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم نمی فرمود از خوردن هر صاحب دندان نیز یعنی درنده **صالح** عن اسمعيل بن ابی الحکیم عن  
 عبیدة بن ابی سفیان الحضرمی عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اکل کل ذی ناب  
 من السباع حرام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خوردن هر دندان نیز حرام است ترجم گوید مراد از ذی ناب  
 آنست که بدندان خود حمل کند بر مردان و جانوران ایشان مانند کرک و شیر و سگ و فهد و گربه و مانند آن همچنین  
 حرام است خوردن هر پرند که صاحب پنجه باشد **باب** یحرم لحم الحمار لا نسیت حرام است خوردن گوشت  
 خر **صالح** عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابی محمد بن علی عن ابیها عن علی ابن ابیطالب  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یمن اکل لحم الحمار لا نسیت مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی فرمود  
 از خوردن گوشت خران **باب** حکم الخیل والبغال و **باب** حکم سبایان و **باب** حرام سبایان **قال** **صالح**  
 ان احسن ما سمع فی الخیل والبغال والحیوانات اکل لان الله تبارک وتعالی قال والخیل والبغال و  
 الحیوانات لکم ولذینکم و ذینکم گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در باب سبایان و ستران و خران آنست که  
 حوزده نشود آنها را زیرا که خدا تبارک و تعالی فرمود و الخیل والبغال آه یعنی آفریدیم سبایان و ستران را و خران را تا  
 سوار شوید بر آن برای آرایش و قال تبارک و تعالی فی الانعام لتکبوا منها و منها قاکلون و فرمود خدا  
 تعالی در باب جانوران موئی تا سوار شوید بعضی آنها را و بعضی از آن بخورید و قال تبارک و تعالی لیدکروا و الم

قلنا  
 اتفق المسلمون علی  
 ذلك  
 قلنا  
 فی حدیثی ناب ما  
 بعد نایاب علی الناس  
 و هو اللحم مثل الذئب  
 و اسد و الکلب و الفهد  
 و الثعلب و علی هذا  
 و انما هو ان الشافعی  
 ذهب الی ان ذی ناب  
 و الثعلب و قال ابو حنيفة  
 ۱۲۹  
 هاجر مان کسائر  
 السباع و فی ذی ناب  
 مسلم عن ابن عباس  
 نهی رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم  
 عن اکل ذی ناب  
 من السباع و عن  
 الطبرانی علی هذا اهل  
 العلم







برای ایشان با کینه را اعلام میکند بر ایشان با کینه را مترجم گویند شفی گفته که آنچه وارد نشده در باب وی حکم تحریم  
 و نه حکم تحلیل و نیز امری وارد نشده قتل آن و منع از قتل آن پس رجوع باید کرد بسوی عرب با خندگان شهرها و قریها اگر آنرا از  
 آنرا با کینه و نیت یا امید اند نام حیوانی حلال پس در حلال است و اگر زبون داشته و حکم نجاست آن کردند یا امید اند نام  
 حیوانی حرام پس آن حرام است اما چیزی که امر کرد شرح نمکشتن آن یا نیت فرمود از کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم فرمود خمس قتلین فی الحل و الحرم و امر فرمود قتل او را غ و نهی فرمود از قتل چهار قسم از دو آب پورچه و نخل و مرد  
 و پدر و مادر و علم **باب حیوانات البحر در حکم حیوانات** دریا قال الله تعالی احل لكم صید البحر و طعامه متاعا  
 لكم و للسیادة حلال کرده شد برای شما شکار در دریا آنچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند ماهی مرده یا منفعت بشیر  
 شما و برای قافله **مالک** با سناحه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی البحر هو الطهور و ماؤه الحلال حتی یفیه  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در حق دریا که پاک است آب او و حلال است مرده او **مالک** عن ذهب  
 بن کسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم بعثا قبیل الساحل فامر علیهم ابا  
 عبیدة بن الجراح بن ثلثمائة قال و لنا فیهم قال فخرجنا حق اذ کننا ببعض الطريق ففی الزاد فامر ابو عبیدة  
 بن الجراح با زاد ذلك الجیش فجمع ذلك کله فکان مروی ثم قال کان یقوتنا کل یوم قلیلا قلیلا حتی فیه  
 ولم تصبنا الا ثمرة تمر فقلت و ما تعف ثمرة فقال لقد وجدنا قد هاجت فذیت ثم انتهینا الی البحر فاذا  
 حوت مثل الطرب فاکل منه ذلك الجیش فان عشرة لیلة ثم امر ابو عبیدة بفضلعین من اضلاعهم فنبضا  
 ثم امر برحیلة فحلت فزت فغتها و لم تصبها قال مالک الطرب الخلیل فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لشکر را بجانب کناره دریا و امیر ساخت بر ایشان ابو عبیدة بن الجراح را و ایشان رسید کس بودند گفت با بر و ن  
 میان ایشان بودم پس بر آمدیم تا چون رسیدیم بعضی راه فانی شد و نیت پس امر کرد ابو عبیدة بتوشه های آن لشکر یعنی توشه های خاصه  
 ایشان پس جمع کرد آنرا و همه آن پس شد و انبان خراب پس قوت میداد ما را هر روز و ناندک اندک تا اینکه فانی شده رسید با کمر  
 یک یک ثمره و شب گفت و چه کتابت میکرد شمار ایک ثمره گفت یا قتیتم لم یافقن ان و قتیتم که ماند بعد از آن رسیدیم بسوی  
 دریا ناگاه ما میست مانند کوه خرد پس خوردند از آن ما می شکر ثمره و شب بعد از آن امر کرد ابو عبیدة با تساده کردن و  
 استخوان پهلوی از استخوانهای پهلوی او پس تساده کرده شد آنها را بعد از آن امر کرد بتشرنوا ری پس بالان بسته شد بر و  
 پس گذشت زیر آن و رسید آن شریف استخوان پهلوی بسبب مبدی او گفت مالک طرب کوه خرد را گویند **مالک**  
 لا بأس باکل الحسان یصیدها الحق من کان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال البحر هو الطهور و ماؤه الحلال حتی یفیه و اذا اکل





استحان بکند خدا تعالی تمار بجزیری از شکار که خواهد رسید آن دستهای شما و نیز باری شما گفت مالک پس هر چیزی که برسد یا واد  
 بدست خود یا بنشیند خود یا بجزیری از سلاح خود پس گذرانند آنرا در روی و برسانند بجایی که از ضرب انجامی میرد پس او سید است  
 چنانچه تحقیقاً فرموده **مالک** عن نافع انه قال هبت طائرتین بحجر و انجرفت فاصتهما فاما احداهما مات فطره عبد الله بن عمر  
 ولما اخرق ذهاب عبد الله بن عمر کید بقدر و م فمات قبل ان یذکب فطره عبد الله ایضا نافع گفت اند ختم بسوی و در مرغ  
 شکی حال آمدن و در جوف بود پس ختم رسانیدم آنها را یکی از آن دو پس هر دو پس بر یافت او را عبد الله بن عمر و اما آن دو  
 پس شروع کرد عبد الله بن عمر که فرج کند او را به نیش پس هر دو پس از آن که در ج کبند پس بر یافت او را نیز **مالک** انه  
 بلغنا القاسم بن محمد کان یکره ما قتل للعراض و البندقة قاسم بن محمد مکروه میداشت آنچه کشته شود بگز یا بگلوله **قال**  
**مالک** ولا یری باسما با انما للعراض اذا حقت و بلغ المقاتل ان یوکل گفت مالک نه بنیم هیچ باک آنچه کشت او را اگر اگر بدو  
 بدن او را و برسد بکشتگاه او یا بن که خورده شود **باب** لا یقتل الا نسبی الرقی و استباحه کشت جانور خانگی را به تیر انداختن  
 و مانند آن **مالک** انه بلغنا سبید بن السبب کان یکره ان یقتل الا نسبیة یا یقتل به الصید من الرقی و استباحه  
 السبید بن سبب مکروه میداشت که کشته شود جانور آن خانگی را یا آنچه کشته شود بان شکار را از تیر انداختن و مانند آن **باب**  
 الاکل ان یسمی الله تعالی و یا کل جایلیست و خوردن نیست که ذکر کند نام خدا تعالی و بخورد و از جانبی که نزدیک باشد  
**مالک** عن ابی نعیم و هب بن کسبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بطعام و معد و بدیهه عمر بن ابی سلمة نقلا  
 له رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع الله و کل مما یلک آورده شد در پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام و با آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم ریب او بود عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا دکن نام خدا را و بخور از  
 جانبی که نزدیک تو باشد مترجم گوید امام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بسم الله بگوید ای  
 رست میشود **باب** لا یاکل لثما له ولا یشررب لثما له خور و بدست چپ خود و آب نوشد بدست چپ خود و صا  
 عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عیید الله بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا  
 اکل احدکم فلیأکل بيمينه و لیشررب بيمينه فان الشیطان یأکل لثما له و لیشررب لثما له رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود وقتی که بخورد  
 یکی از شما پس باید که بخورد بدست رست خود و باید که آب نوشد بدست رست خود پس بر آینه شیطان بخورد بدست چپ  
 و بنوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان یأکل الرجل  
 لثما له فختصر رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی فرمود از آنکه بخورد و بدست چپ **باب** یحمد الله تعالی اذا  
 فرغ من الاکل حمد بگوید خدا تعالی را وقتی که فارغ شود از خوردن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان

هذا فی فضائله  
 امکن فی حقه فاذا  
 توختن صلی الله علیه و سلم  
 الصید لکن یب  
 فی غیر بن خدیج  
 بن عبد و کان فی  
 بن عبد و کان فی  
 القوم خلیل یسیر  
 فطوبی و فاعلیهم  
 فاهوی الیه من  
 سیرم فحسبه الله  
 تعالی فقال رسول  
 الله صلی الله علیه  
 وسلم ان لکن فی الباشم  
 اولی و اولی الباشم  
 فمأذون علیکم فاضفوا  
 به کلک و اعلی هذا  
 اهل العلم  
 علیه اهل العلم قال  
 النوری الا فضل ان  
 یقول بسم الله الرحمن  
 الرحیم فان قال بسم  
 جعلت السنة  
 علیه اهل العلم  
 علیه اهل العلم



قلت عليه السلام في اختلاف العلماء في ما ذهب اليه الجدل لنا الى جماعة يذهبون الى التبخن مسكرا لظاهر الحديث وبه قال الك واجد وقال هؤلاء هم اهل العلم ان عشتاراد

[illegible]

ثلاثين جزءاً  
أدركان مشتداً  
مسكلاً والمعنى فيه  
الاستسكان كان من  
ذكره لأنه كان من  
حاشيته اتخذاً للنبية  
المشكور بالله قال  
البيت إنما جئت  
أكثره أن ينبت  
جبيحاً لأن أحدهما  
يشمل صاحبه ١٢



از آن شخصی دیگر که بر جانب راست پهلوی شخصی اول باشد **صالح** عن ابی جازم بن دینار عن سهل بن سعد  
 ان افضیاد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتی بشارب فشرب منه وعن عیینة غلام وعن یساره الاشیاخ  
 فقال للغلام اتاذن ان اعطی هؤلاء فقال لا والله یا رسول الله لا اؤثر بنصبی منک احدًا قال فتکلم رسول الله  
 الله علیه وسلم فی بیده آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شامی بدی پس نوشید از آن و بر جانب راست  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوجوانی بود و بر جانب چپ وی صلی الله علیه وسلم کلان سالان بودند پس فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم این نوجوان را آیا اذن میدهی مرا که بدیم این کلان سالان را گفتم فی بخدا قسم یا رسول الله  
 بذل کنیم حصه خود را از تبرک تو هیچکس را پس نهاده شد آن آوند را رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست او **باب**  
 اعلام یا غلاق الباب و ایحاء السقاء و تخمیر الاناء و اطفاء المصباح عند ارادة التعمیم **باب** حکم فرمودن آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم به بند کردن دروازه و بستن دمان مشک و پوشیدن آوند و کشتن چراغ وقت اراده خواب **صالح**  
 عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اغلقوا الباب واکفوا السقاء  
 واکفوا الاناء واکفوا النار واطفئوا المصباح فان الشیطان لا یفتق خلقا ولا یحرق کامر ولا یکشف اناء واکفوا  
 تقهروم علی الناس یوتهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بازگردانید دروازه را و بند کنید دمان مشک را و  
 نمون کنید آوند را و پوشید آوند را و کشید چراغ را پس هر آنکه شیطان نیکشاید دروازه بازگردانیده یا دینکشاید  
 بند دمان مشک را و پرده برنیدار و آوند و فویقه یعنی موش میوزاند بر مردمان خانه های ایشان **باب**  
 یحرم لیس السقاء علی حال حرام پوشیدن جامه یا برشی بر فردمان **صالح** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن  
 الخطاب رای حلة سیداء عند باب المسجد فقال یا رسول الله لو اشتريت هذه الحلة فلیسها یوم الجمعة و  
 للوفد اذا قدموا علیک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یلبس هذه من الاخلاق له فی الآخرة ثم جاء  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم منها حلل فاعطی عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر یا رسول الله کسوتینها و  
 قد قلت فی حلة عطاره ما قلت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم اکسها التلبسها فکیهاها عمر اخا  
 مشرکاً بمکه عمر بن الخطاب دید و چادر از او را مخط از او بر شستم نزدیک دروازه مسجد یعنی فرود خانه میشد پس گفت  
 یا رسول الله اگر خریذ فرمائی این حله را پس بپوشی آنرا روز جمعه برای ملاقات اهل بیتان و قتی که آیند بحضور تو بهتر است  
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خراب نیست کمی پوشیدن این را کسی نیست او را نصیبه و اگر خرت بعد از آن  
 آید پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن قسم صلهایس و آنحضرت عمر را از آنجند یک حله پرگفت عمر بن الخطاب

قلبت  
 قوله ان من قال یوم  
 اصله و جابر بن عبد الله  
 النون علی ضحی و غلام  
 الی عن ابی علیک الی عن  
 و یحتمل علی معنی ان یقبل  
 و یحتمل علی معنی ان یقبل  
 ای ان یقبل علی و یقبل  
 ای ان یقبل علی و یقبل  
 الی عن ابی علیک الی عن  
 و یحتمل علی معنی ان یقبل  
 و یحتمل علی معنی ان یقبل

۱۶۱  
 قلبت  
 الی عن ابی علیک الی عن  
 وهو الخط الذي  
 یسجد به السقاء  
 و الاكفاء القلب  
 الی عن ابی علیک الی عن  
 علی هذا علی  
 العکبر







فی الزمان یکره لیس  
 التیاج الحشنة یغیر غفوف  
 نوحی قول و جمل الجمل  
 بین الاحادیث ان یصل  
 علی حاکم من متفاریتین  
 فانما انضمار التیاج  
 الوسخة والحشنة  
 رجاء الجمل ولبس الناس  
 ۱۶۲  
 انه یصل قائم فذالك  
 من ذی عنه وان كان  
 حجة ورجحانها  
 اولیغیر الناس منه  
 القناعة والرضا ولبس  
 نفسه من العجب والکبر  
 فذالك امر مغویب  
 ۱۶۳

الظهور وعلیه برهان له تخیلقا قال فظهر رسول الله صلى الله علیه وسلم الیه فقال مالاه نوبان غیر هذین فقلت بل یا رسول الله له نوبان فی العیبة کسوة ایامه قال فادعه فرم فلیلبسهما قال بدعوته فلبسهما ثم ولی یذهب فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم مالاه ضرب الله عنقه الذین هذا خیرا قال فسمعه الرجل یقول ان رسول الله فی سبیل الله قال فقتل الرجل فی سبیل الله جابر بن عبد الله انصاری گفت برآمدیم باهمراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود بنی نجران را وقت که من فرود آمده بودم زیر درختی نگاه میداد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتم یا رسول الله یا نبوی سائید پس فرود آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ایادم نبوی خریجی از آن خود پس شخص کردم در آن پس باقم کوچک و تنگی از خیارش گفتم آنرا بعد از آن نزدیک ساختم آنرا بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کجا آمد این خیار بدست شما پس گفتم برآورده بودیم آنرا یا رسول الله از مدینه گفتم جابر نزدیک یا ای نبوی بود از آن سامان او میآخیزم تا بروی بچرخانیدن سواری ما پس سامان او کرده بودم بعد از آن پشت بجانب او میرفت در میان جانوران و بروی دو چادر بود از آن او که کهنه شده بود نگفتم پس نظر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم نبوی وی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیت این شخص را دو جامه غیر ازین دو چادر کهنه پس گفتم آری یا رسول الله یا اولست دو جامه و رویش بچرخانیدم او را این مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخوان او را پس بخوانم و را که پوشد آن هر دو را پس خواندم او را پس پوشید آن دو جامه بعد از آن پشت بجانب او کرده میرفت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم حیت این شخص را گردن او زنده خدایتعالی آیت این بهتر پس نشید آنرا ذین کلمه را پس گفتم یا رسول الله در راه خدا باشد این قتل فرمود در راه خدا گفتم جابر پس شسته شد آن مرد در راه خدا صالک است عن ایوب علی

ثم یأخذ السجدة فی عنان سیرین قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله طلیکم فادسوا علی انفسکم جمع یجعل علیه ثیابه ابن سیرین گفت که فرمود عمر بن الخطاب و قتیکه فرخ کند خدا تعالی روزی را بر شما پس شما هم بفرخی خرج کنید بزوات خود یا آنکه جمیع کتبی شخصی از شما بر خود جامه های خود را صالک است عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالک

ذات عمر بن الخطاب وهو یومئذ امیر المؤمنین وقد رفع بنی کعب بن قریظ ثلث البکاء بعضهم با فوق بعض انس بن مالک گفت دیدم عمر بن الخطاب را او را و آنروز امیر المؤمنین بود و روضه بود در میان کتفین خود و لبه پاره برهم دوخته بعضی آنرا بر بعضی برهم گزید و جمیع در میان این احادیث احتمال دو حالت متغایر است اگر اختیار لباس در پشت او و یکبار بنابر نقل است یا برای ریاست نامردم او را قانع گمان کنند پس این ممنوع است البته و اگر برای عرضی باشد که بدون آن حاصل نشود یا برای تعلیم صفت فطاعت و زهد مردم باشد یا علاج نفس خود از رذیله عیب و کبر باشد پس آن مستحسن و

و مرغوب است و الله اعلم **باب** لبس البیض من الثیاب استعمال لباس سفید از جامه مالک <sup>بن</sup> مالک <sup>بن</sup> مغیران <sup>بن</sup> عمرو  
خطاب <sup>بن</sup> انظر الى القادری ایضاً الثیاب <sup>بن</sup> عمر بن خطاب فرمود هر آنکه من دوست دارم که نظر کنم بسوی خود  
قرآن <sup>بن</sup> فیید با ند جامه و **باب** الثیاب المصبوغة و ذکر جامه های رنگین <sup>بن</sup> مالک <sup>بن</sup> عن افعان عبد الله بن عمر كان  
لبس الثوب المصبوغ بالمشق والمصوغ بالزعفران عبد الله بن عمر بن الخطاب <sup>بن</sup> عمر بن الخطاب <sup>بن</sup> عمر بن الخطاب <sup>بن</sup> عمر بن الخطاب  
مالک <sup>بن</sup> في الملاحظ المعصقة للرجال في البيوت لا أعلم شيئاً من ذلك حرماً او غير ذلك من اللباس اوجب الى كفت مالک  
و **باب** لخصها ای مختصر برای مردمان و خانه های خود و نیدانم چیزی را از آن حرام و غیر آن از لباس بهتر است نزدیک تر  
حاصل است کلام قول بکر است مختصر است بغیر تحریم مترجم گوید تعقب کرده شد این را بحدیث عبد الله بن عمر  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دید بروی چادری رنگین بعضی برین طریق انکار فرمود و ایند الرطبة علیک پس آن  
عبد الله بن عمر و نایند و شنید آنرا از آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت آدم نجانه و ایشان تنوری فانی فرستند  
پس ایند ختم آنجا و در آن تنور بعد از آن که دم بخیزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خبر کردم ازین باجر پس فرمود  
چیز اینو شناسیدی آنرا بر لبض ای خود زیرا که هیچ پاک نیست بآن در حق زنان و امام شافعی با سنا خود از انس بن مالک  
گرفته است بران النبی صلی الله علیه و سلم نمی آن نیز عفر الرجل لهذا اکثر ازال علم حکم تحریم مرغفر و مختصر در حق  
مردان نمودند و جائز و شد در حق زنان و مکروه است لباس مصبوغ بمشق و نحو آن در حق مردان و نه در حق زنان  
و الله اعلم **باب** یحرم تزیین البیوت بالثیاب المصبوغة و اقرینتها و لبسها حرام است زینت خانه ها بجامه های  
دار و فرش کردن و پوشیدن آن <sup>بن</sup> مالک <sup>بن</sup> عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انها  
اشترت نمرقة فیه انصا و یفلا ذاهار رسول الله صلی الله علیه و سلم قام علی الباب فلم یدخل فعرقت الذکراه فی وجهها  
و قالت یا رسول الله اتوب الی الله و رسوله فاذا اذینت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما بال هذه النمرقة  
فالت اشتریتها لک تقعد علیها و توبسها فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل هذه الصور یعدون یوم  
القیمة یقال لهم اخیوا ما خلقکم ثم قال ان البیت الذی فیه هذه الصور لا یدخله المملکة حضرت عائشة خرید کرد و فرشی  
را که در آن تصویر نابود پس و قتی که دید آنرا رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاده ماند بر دروازه و داخل شد پس حضرت  
شناخت ناخوشی در روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله تو بیکیم بسوی خدا و رسول او  
چه گناه کردم پس فرمود آنحضرت صلعم چیست حال این فرش گفت خرید کردم آن را برای تو بامشینی بران و  
و ساه سازی آن را پس فرمود آنحضرت صلعم مرا نده ای این صورتها را عذاب کرده شود و در قیامت گفته شود

[illegible]



قاريا ابراهيم فقال رب زدني وقاراً حضرت ابراهيم عليه السلام تسعين مائة كذبت في كرويهان را وختين مائة  
 كه خفته كرو وختين مائة كذبت كرويهان خود را وختين مائة كذبت كه ديدوى بنفید را بگفت اى برو دگان  
 چيست اين فرمود خدا تعالی اين وقار و بر ديارست اى ابراهيم بگفت اى برو دگان زياده كن مراد وقار باب  
 النعم عن وصل النعم و بيان منع كردن از پويز نمودن زن موى خود را بموى ديگر **صالح** عن ابن شهاب عن حميد  
 بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاوية بن ابي سفيان عامرج وهو على المنبر يقول يا اهل  
 المدينة اين علماء كه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يهوى عن مثل هذا فقالوا ما اهلك بنو اسرائيل حين اخذوا نسائهم  
 حميد بن عبد الرحمن بن عوف شنيد از معاوية بن ابي سفيان در ان سال كه چى كرد و او اساده بود و بر منبر حال كنه بدست خود  
 گرفت خصله از موى كه بدست پياده بود و ميگفت اى اهل دينه كجا اند علماء شما شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نه  
 ميغرم و از مثل اين ميگفت الاك نشد بنو اسرائيل كه قتيكه با خنذران ايشان اين خصله را باب بستن  
 بر جل شعر الراس ديكره ان بدعتا است استحبت كه نشانه كند موى سر خود را و كروه است كه بگذار آن را بر نشانه  
**صالح** عن زيد بن اسلم ان عطاء بن رباح اخبره قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اهل رجل ناز الراس قال  
 فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيدان اخبره كانه يعنى اصلاح شعر راسه و لم يمتد ففعل الرجل ثم رجع فقال  
 الله صلى الله عليه وسلم اليس هذا خير امن ان ياتي احدكم ناز الراس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم شبيه  
 و مسجد بن داخل شد مردى بر نشان موى سر و ريش بر اشاره فرمود بنوى او رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود كه  
 سر و نشو از مجلس گوايه اراده مى فرمود دست كردن موى سر و ريش او را بر نشان كرد و آن مرد بعد از ان باز آمد پس فرمود  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايست اين بهتر از آنكه بيايد يكى از شما بر نشان موى سر شده گوايه شيطانيت يا اي  
 هل يد هن مجله كل يوم ايا روغن ببالد موى سر را كه رسیده باشد برنگين هر روز **صالح** عن يحيى بن سعيد ان  
 اباناده الانصار قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارجة فاجلها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم و  
 اكرها فكان ابو قتادة رجا دهنها فى اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرها ابو قتادة انصارى  
 و رجا اب آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر كنه مراحه است آبانانه كنم آنرا پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آرى و كرا  
 دارا از بعد از ان ابو قتاده گامى روغن بماليد و رجه خود دريك روز و دوبار بسبب فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 او را كه گرامى دارا از **باب** يستحب الفرق مستحب و حصه با خن موى يكى را بر كتف رست گذارد و يكى را بر كتف  
**صالح** عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه سمع يقول ابو جليل سدل رسول الله صلى الله عليه وسلم ناجيه

فقال ابراهيم فقال رب زدني وقاراً حضرت ابراهيم عليه السلام تسعين مائة كذبت في كرويهان را وختين مائة  
 كه خفته كرو وختين مائة كذبت كرويهان خود را وختين مائة كذبت كه ديدوى بنفید را بگفت اى برو دگان  
 چيست اين فرمود خدا تعالی اين وقار و بر ديارست اى ابراهيم بگفت اى برو دگان زياده كن مراد وقار باب  
 النعم عن وصل النعم و بيان منع كردن از پويز نمودن زن موى خود را بموى ديگر **صالح** عن ابن شهاب عن حميد  
 بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاوية بن ابي سفيان عامرج وهو على المنبر يقول يا اهل  
 المدينة اين علماء كه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يهوى عن مثل هذا فقالوا ما اهلك بنو اسرائيل حين اخذوا نسائهم  
 حميد بن عبد الرحمن بن عوف شنيد از معاوية بن ابي سفيان در ان سال كه چى كرد و او اساده بود و بر منبر حال كنه بدست خود  
 گرفت خصله از موى كه بدست پياده بود و ميگفت اى اهل دينه كجا اند علماء شما شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نه  
 ميغرم و از مثل اين ميگفت الاك نشد بنو اسرائيل كه قتيكه با خنذران ايشان اين خصله را باب بستن  
 بر جل شعر الراس ديكره ان بدعتا است استحبت كه نشانه كند موى سر خود را و كروه است كه بگذار آن را بر نشانه  
**صالح** عن زيد بن اسلم ان عطاء بن رباح اخبره قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اهل رجل ناز الراس قال  
 فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيدان اخبره كانه يعنى اصلاح شعر راسه و لم يمتد ففعل الرجل ثم رجع فقال  
 الله صلى الله عليه وسلم اليس هذا خير امن ان ياتي احدكم ناز الراس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم شبيه  
 و مسجد بن داخل شد مردى بر نشان موى سر و ريش بر اشاره فرمود بنوى او رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود كه  
 سر و نشو از مجلس گوايه اراده مى فرمود دست كردن موى سر و ريش او را بر نشان كرد و آن مرد بعد از ان باز آمد پس فرمود  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايست اين بهتر از آنكه بيايد يكى از شما بر نشان موى سر شده گوايه شيطانيت يا اي  
 هل يد هن مجله كل يوم ايا روغن ببالد موى سر را كه رسیده باشد برنگين هر روز **صالح** عن يحيى بن سعيد ان  
 اباناده الانصار قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارجة فاجلها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم و  
 اكرها فكان ابو قتادة رجا دهنها فى اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرها ابو قتادة انصارى  
 و رجا اب آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر كنه مراحه است آبانانه كنم آنرا پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آرى و كرا  
 دارا از بعد از ان ابو قتاده گامى روغن بماليد و رجه خود دريك روز و دوبار بسبب فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 او را كه گرامى دارا از **باب** يستحب الفرق مستحب و حصه با خن موى يكى را بر كتف رست گذارد و يكى را بر كتف  
**صالح** عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه سمع يقول ابو جليل سدل رسول الله صلى الله عليه وسلم ناجيه

تعليک انا بالواد المقدس طوى ثم قال کعب بن لؤی ما کاننا نعلم موسی قال مالک لا ادری ما اجاب به الرجل فقال کعب کان  
من جمل جمادیمیت ابو سیریل از پدر خود مالک وی از کعب روایت کرد که مروی بر او و غلبین خود را پس گفت کعب ایما  
برای چه گفتندی غلبین خود را شاید توانا و یل کردی این آیت را فاطم علیک السلام بعد از آن گفت کعب آیا میدانی  
چیز بود و غلبین حضرت موسی گفت مالک نمیدانم چه چیز بود که جواب داد او را با فرد پس گفت کعب بودند آن و نعل  
از پوست خمر و در حاصل کلام آنکه وقتی که نجس نباشد یا باشد بروی نجاستی پس خشک شده باشد پس آنرا مالید و در  
کرد تا آنکه زایل شد بعد از آن مانع و نعل در سجده است یا **باب** تسنن البدایة بالیمنى اذا اتعل بالسرحة اذ اذاع  
ست است شروع کردن بیای رست و قیسه نعل در پا کنند و وقتی که بر آرد شروع از پای چپ نماید **مالک** عن  
الزاد عن الامحج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اتعل احدكم فليبدء بيمينه فاذا اذاع فليبدء بشماله  
ولكن اليمنى او اهما متعل واخرهما اذاع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نعل در پا کنی از شما باید که شروع کند با  
رست خود و چون بر آرد نعل را پس باید که شروع کند با پای چپ خود باید که باشد پای رست اول این هر دو پای رست  
نعل بپوشیدن و آخر این هر دو وقت بر آردن **باب** لا يمشى في نعل واحدة راه نرود در یک نعل **مالک**  
عن ابی الزاد عن الامحج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشى احدكم في نعل واحدة ليتبعها جميعا  
و ليحفرها جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود یکی از شما در یک پای نعل باید که در نعل کند هر دو پا را همه  
یکجا ایرنه کند هر دو پا را همه یکجا **باب** يحرم اللعب بالنرد وما في معناه حرام است بازی کردن نرد و آنچه  
در معنی او باشد **مالک** عن موسى بن ميسرة عن سعيد بن ابی هند عن ابو موسى الاشعري ان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم قال من لعب بالنرد فقد عصى الله ورسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بازی کند نرد و نرد و نرد  
کرد و نرد و نرد او را **مالک** عن علقمة بن ابی علقمة عن امه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انه قال  
ان اهل بیت فی دارها کافرا ساکنان و عندهم نرد فادست اليهم لنن لم تخرجوها الا خرجکم من دارکم و انکرت  
ذلك عليهم خبر سید حضرت عائشه که اهل خانه از ساکنان سرای او که ساکن بودند در آن سرای نزد یک ایشان  
نرد است پس آمد فرستاد بسوی ایشان که و الله اگر برون نکنید این نرد را البته بر آرم شما را از سرای خود و  
انکار کرد و باختر نرد را بر ایشان **مالک** عن اذاع عن عبد الله بن عمر انه كان اذا وجد احد من اهله يلعب بالنرد  
ضربه و كسره عبد الله بن عمر و قیسه میافت کسی را از اهل خانه خود که بازی میکرد و نرد را میزد و او را و ریزه ریزه میکرد  
نرد را **قال** يحيى بن سمعت ما کان يقول لا خير في الشطرنج و كرهها و سمعت يكره اللعب بها و يخبرها من الباطل و يلو

قلبت  
عليها اهل العلم انهم  
نشدوا و عليها  
فليس في شئ من ذلك  
من قانت  
عليها اهل العلم  
وهي باب الاداب ١٢

١٧٩

قلبت  
عليها اهل العلم  
وهي من باب  
الاداب ١٢







ورأى رجل من أهل الكوفة أن نارا أو البنته بفرمايم ايشانرا اباشكا فذكوش جبارا بان والبنته بفرمايم ايشان را تا تغير ويند  
أفترش خارا اينی فانه خصی کردن و سوزن زدن بر بدن تا سرخ ياکبو و کشته و الداعلم هالك عن نافع عن عبد الله  
برعنه انه كان يكره الاختصاء ويقول فيه نساء الخلق عبد الله بن عمر مكرهه سيد شت خصی کردن حيوان را و میگفت و ترك خصی  
کردن زیاده خلقی است بر جسم گوید تشبه مردان بزنان و تشبه زنان بمردان و تشبه کردن و تشبه و خصا و بریدن گوشت جبارا  
داخل است درین حکم و جهانیدن خیر ابرسب ماده تا نتیجه و بر سر ابرسب حکم وارو و الداعلم هالك عن نافع عن عبد الله  
فی قتل الحیات و بیان آنچه در کشتن باران وارو هالك عن نافع عن عبد الله فی البابة ان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فنهى عن قتل الحيات التي في البيوت رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از کشتن آنماران که در خانه های  
هاند و اینرا نمیرساند هالك عن نافع عن سائبة مولاة لعائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن قتل الحيات  
التي في البيوت الا اذا الطفتين والا يترافهما يخطفان البصر و يطرحان ما في بطون النساء رسول الله صلى الله عليه وسلم  
نهى فرمود از کشتن آنماران که در خانه های ایشان مگر ماری که دو خط بر پشت خود دارد و مانند دو برگ متصل و مار و هم بریده یعنی کونا  
دوم پس هر کشته این دو قسم از ماران دو بر یکند عبارت نظر کننده بآنها و می فکند آنچه در شکم زنان باشند یعنی بجهان که در  
شکم زنان حامل باشد هالك عن جيفة مولد بن اقليم عن السائب مولى هشام بن زهرة انه قال دخلت على ابي عبد الله  
فوجدته يصلي فجلست أنتظره حتى قضى صلاته فسمعت تحرك يداي تحت سريره في هيئة فاذا جئت فقلت لا قتلها وانما الى ابو سعيد  
ان اجلس فلما انصرف لشار الى البيت في الدار فقال ان ترى هذا البيت قلت نعم فقال انه قد كان فيه فتى حديث عهد بعمر من خرج  
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الحندق فبذاهويه اذا ما ألقى ليستأذنه فقال رسول الله  
الى حديث باهله هذا فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال خذ عليك سلاحك فاني خشيت عليك بني قريظة فانطلق  
الفتى الى اهل له فوجد اهلها قائمين بالبابين فاهوى الفتى اليها بالرجح ليطعنها فادركته صغيرة فقالت لا تعجل حتى تدخل فتعظر  
ما في بيتك فدخل فاذا هو بجيئة منطوية على فراشه فركبها وحمض ثم خرج بها فصبه في الداد فاضطربت الحية في راس الرج  
وخر الفتى ميتا فماتت اربما كان اسرع موتا الفتى ام الحية فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان بالمدينة  
جنا قاتلوا فاذا رايتهم منهم شيئا فاذا نوة ثلاثة ايام فان بد لكم بعد ذلك فاقتلوه فانما هو شيطان سائب گفت داخل شدم  
بر ابو سعيد خدری پس رفتم او را در حال نماز پس شستم آنرا را و یکشدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را پس شنیدم در آنما زنگ  
خشی زیر سریر من که در خانه او بود پس ناگاه دیدم که ماری هست پس بر خاستم تا یکشتم او را پس اشاره کرد ابو سعید  
خدری بسوی من که بنشین پس بنشستم پس وقتی که باز گشت یعنی فارغ شد از نماز خود اشارت کرد و بجانب خانه از آن

الذي يدل الحديث  
المرفوع عليه  
المخالف لقطع الصلوة  
الروعية بحكم العادة  
في مثل المثلثة وثلاثة  
الرجال وثلاثة النساء  
والخصاء والوشم  
والخاف من الإغصام  
وقد يدل فيه أيضا  
أنه لا يجوز على الرجل الجھل  
بغير قوله فيه خاماى  
من الذنوب

فصل

أهل العلم والأدب

جہاز البیوت  
ان النفی

لأن في  
الاسلام

الحسين بن علي

تفسير الطيف

الحسين بن علي بن أبي طالب

عبد القادر

سر ای پس گفت آیامی بینی این خانه را گفتم آری گفت هر آینه حال این است که بود جوانی و دجانه نزدیک بود حال او  
بطوی پس برآمد بنمراه آنحضرت صلعم بجانب خندق پس در آن هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خندق بود ناگاه  
آمد آنجوان پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستور می میکرد و گفت یا رسول الله دستور می ده مرا که تازه کنم بر اهل خود  
ملاقات خود را پس دستور داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و فرمود بگیر با خود سلاح خود را پس هر آینه من ترسم  
بر تو از بنی فریقه که متعرض تو شوند پس روان شد آنجوان بطرف اهل خود پس یافت زن خود را استاده در میان دو  
دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس اهل کرد آنجوان بجانب زن خود زن را با بر بنیزه او را و رسید  
بخطا و غیرتی پس گفت زن خجانی کن تا آنکه در آئی بخانه و ببینی چیزی را که در خانه تست پس برآمد پس ناگاه وی را و بر  
ماریت در پیچیده بر بالین او پس غلایند روی بنیزه خود را بعد از آن بر آورد او را پس برافروخت نیزه را و در سر  
پس جنبش کرد و مار بر سر نیزه و بنیتا دجوان مرده شده پس دانسته نمیشد که کدام یک ازین دو زودتر بود و در مرگ آیام  
جوان زودتر مرد یا آن مار پس عرض نموده شد این ماجرا بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه درین  
جینان هستند که ایمان آورده اند پس چون ببینید ازیشان چیزی را خبر دار کنید و راسته روز پس اگر ظاهر شد پیش ما  
بعد از آن پس شنید او را پس جز این نیست که او شیطان است **هـ** **ع** ابن شهاب بن عمر ابن الخطاب احقر قبل  
الحیات فی الحکم عمر بن الخطاب امر کرد بکشتن ماران و در حرم مترجم گوید ظاهر است که منع از کشتن ماران خنکی بر اسلام بود  
که مسلمانان جن نمیدانستند قباحت و ترسانیدن مسلمانان پس بعد از آن سوختند **باب** جواز علاج المعض  
بالدواء جائز است علاج مرض بدواء **هـ** **ع** ابن زید بن اسلم ان رجلا فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
اصابه جرح فاحتقن الجرح الدم وان الرجل عا جلی من بنی انما ز فطر الیه فزع عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
لها ایما الطب نقلا الی الطب خیر یا رسول فزع زید بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انزل الدواء الذی انزل  
الدواء زید بن اسلم گفت هر آینه مردی را در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جراحتی رسید پس بند شد خون در جرح  
و این مرد طلب کرد و و کس را از بنی انما را یعنی دو طبیب را پس دیدند بجانب او گفت زید بن اسلم که آنحضرت صلی الله  
وسلم فرمود ایشان را که کدام یک از شما دوا تر است بعلم طب پس گفتند آن دو شخص آید و علم طب خیر است یا رسول  
الله پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فرود آورده است دوا را کسی که فرود آورده است  
بیاربها را یعنی منافق تو کل نیست و فرار از قدر لازم نمی آید مترجم گوید همین است اتفاق مسلمانان که هیچ باک نیست  
بعالجہ امراض بدواء مختلف اند و دواوی بجزیره که نجس باشد و اکثری جایز و شستند و اگر در آن مگر خمر که آنحضرت

[illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم وراہ بخمر فرمود و انہا لیست بدوار و لکنہا دار و حضرت داد و شرب بول شتران خیا نچہ جامعہ منیدار  
تجویز فرمود و نزدیک بعضی جائز نیست تدوی بخمر بخمس طلقا از جہت نبی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دوا خبیث  
و مراد آن خبیث نجاست است و بعضی دیگر مراد دہشت خبیث از جہت طعم و بسم را باب التزیب فی الحجۃ  
باب و تجویز خون کشانیدن **ہا لک** انہ بلغنا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان کان دواء یبلغ الداء و  
الحجامة یبلغہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اگر دوا عالم و دوا است کہ میرسد بمرض یعنی دفع آن میکند پس ہر آن  
خون کشانیدن دفع آن میکند **باب** یجوز العلاج بالکلی عند الضرورة جائز است معالجہ کردن برباعی دادن  
وقت ضرورت **ہا لک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر اکثری من اللقوة و دق من العقر ب عبد اللہ بن عمر و انہ خور  
لقوة و افسون کرد و سبب نبش کردن **ہا لک** عن یحیی بن سعید قال بلغنی ان سعد بن زمرارة اکثری فی  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من التبخیر فمات سعد بن زمرارة و انہ خور و در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
سبب بخمیر و متبرجم کو نیز دوی است کہ در خلق پیدا میشود و سبب خون یا قرصہ کہ ظاہر شود و در گلو و بند میشود و گلو  
سبب آنقرصہ و شعلہ میشود و نفس **باب** اذا وقع الوباء بارض فلا تدخلها ولا تخرج منها و قتی کہ واقع شود در زمین  
پس باید کہ در نیائی و رانجا و باید کہ ہر و ن نیائی از رانجا **ہا لک** عن ابن شہاب عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب  
عن عبد اللہ بن عبد اللہ بن الحارث بن نوفل عن عبد اللہ بن عباس ان عمر ابن الخطاب خرج الی الشام حتی اذا کان بمصر فکثر امر الی  
ابو عبیدہ بن الجراح و اصحابہ فاخبروہ ان الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس قال عمر ابن الخطاب ایحی الی المہاجرین الاولین فقاموا  
فاستشاروہم و اخبروہم ان الوباء قد وقع بالشام فاختلصوا فقال بعضهم قد خرجت الی اہل و لا نری ان ترجع عنہ و قال بعضهم  
معل بقیۃ الناس و احتجوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و لا نری ان تقدم علی هذا الوباء فقال رفعوا عنی ثم قال ادع  
لی الانصاف و دفعوہم فاستشاروہم فسلکوا سبیل المہاجرین و اختلفوا کاختلافہم فقال رفعوا عنی ثم قال ادع لی من کان  
ہہنا من مشیخہ قریش من ہاجرة الفتر فدعوتہم فلم یختلف علیہم رجلا ن فقالوا نری ان ترجع بالناس و لا تقدم علی هذا  
الوباء فنادی عمر ابن الخطاب انی صبح علی ظہر فاصبح علیہ فقال ابو عبیدہ افرادا من قد والله فقال عمر لو غیرک قالہا یا ابا  
نعم نفر من قد والله الی قد والله ارایت لو کانت الکواہل فہبطت وادیا لہ عدو ان احد ما خصبتہ و لاخری جبر اللیس  
و رعیت الحصبہ و رعیتہا بقدر اللہ و ان رعیت اللہ بدیہ رعیتہا بقدر اللہ قال فجاء عبد الرحمن بن عوف و کان قائما فی بعض حاجتہ  
فقال ان عددا من ہذا علما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا سمعتم بہ بارض فلا تقدوا علیہ و اذا وقع  
بارض و انتم بہا فلا تخرجوا افرادا منہ قال فحمل اللہ عمر ثم انصرف عمر بن الخطاب برأ مد یجانب شام تا چون رسید بوضع

قلت  
و علی هذا عمل  
المسلمین

قلت  
و علی هذا اهل العلم  
الذین یفتیون بالباء  
وقد تشکروا و جہ فی  
الحقی من اللہ و قبل  
قوتہ تظلم فیہ فینسند  
معہا و یبطل  
النفس

سرای پس گفت ایامی بنی این خانه را گفتم آری گفت هر آینه حال این است که بود جوانی و بخانه نزدیک بود حال او  
بطوی پس برآمد همراه آنحضرت صلعم بجانب خندق پس در آن هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خندق بود ناگاه  
آمد آنجوان پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری میگرد گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که تازه کنم بر اهل خود  
ملاقات خود را پس دستوری داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بگیر با خود سلاح خود را پس هر آینه من شرم  
بر تو از بنی فرطیه که متعرض تو شوند پس روان شد آنجوان بطرف اهل خود پس یافت زن خود را استاده در میان دو  
دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس اهل کرد آنجوان بجانب زن خود نیزه را با نیزه نیزه او را و رسید  
بناظر او غیرتی پس گفت زن ثانی کن تا آنکه در آئی بخانه و ببینی چیزی را که در خانه تست پس برآمد پس ناگاه وی روبرو  
ماریت در پیچیده بر بالین او پس غلغله و روی نیزه خود را بعد از آن بر آورد او را پس برافروخت نیزه را و بر سر  
پس جنبش کرد مار بر سر نیزه و بیفتاد جوان مرده شده پس دانسته نمیشد که کدام یک ازین دو مرد بود در مرگ ایمان  
جوان زود تر مرید آن مار پس عرض نموده شد این با جگر اینجا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه در نیزه  
جنان مستند که ایمان آورده اند پس چون ببینید از ایشان چیزی را خبردار کنید او را ستر و زین اگر ظاهر شد پیش شما  
بعد از آن که پیشید او را پس خبر اینست که او شیطان است **هـ** **ع** **ک** **ل** **ع** **ن** **ابن شهاب** **ابن عمر** **ابن الخطاب** **احمر** **قتل**  
الحیات فی الحرم عمر بن الخطاب **حمر** **کر** **دکشن** **ماران** **در حرم مترجم** **گوید ظاهر است** **که منع از رفتن زن خانگی** **که رسول** **سلام** **بود**  
که مسلمانان چنین نمیدانستند قباحت و ترسانیدن مسلمانان از بعد از آن منوخ شد **باب** **جواز معلیة المؤمن**  
**بالد** **و** **د** **جائز** **است** **علاج** **مرض** **بدو** **اصا** **لک** **ع** **ن** **زید بن اسلم** **ان** **رجلا** **فی زمان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم**  
**اصابه** **جهم** **فاحقن** **الدم** **وان** **الرجل** **عاد** **رجلین** **من** **بنی** **انما** **دق** **فطر** **المید** **فرعم** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **قال**  
**لها** **ایکما** **الطی** **فقالا** **انی** **الطی** **خیر** **یا** **رسول** **فرعم** **زیدان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **قال** **انزل** **الد** **و** **اء** **الله** **انزل**  
**الا** **د** **و** **اء** **زید بن اسلم** **گفت** **هر آینه** **مرد** **و** **د** **و** **ر** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **جراحی** **رسید** **پس** **بند** **شد** **خون** **در** **جرح** **آ**  
**و** **این** **مرد** **طلب** **کرد** **و** **کس** **را** **از** **بنی** **انما** **یعنی** **د** **وطیب** **را** **پس** **دید** **بجانب** **او** **گفت** **زید بن اسلم** **که** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم**  
**فرمود** **و** **ایشان** **را** **که** **کدام** **یک** **از** **شما** **د** **انتر** **است** **ب** **علم** **طب** **پس** **گفتند** **آن** **دو** **شخص** **آ** **یا** **د** **علم** **طب** **خیر** **است** **یا** **رو**  
**الد** **پس** **گفت** **زید** **که** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **فرمود** **و** **فرود** **آورد** **ده** **ست** **دوا** **را** **کسی** **که** **فرود** **آورده** **است**  
**بیمار** **یها** **را** **یعنی** **منافی** **تو** **کل** **نست** **و** **فرار** **از** **قدر** **لازم** **نمی** **آید** **مترجم** **گوید** **همین** **است** **اتفاق** **مسلمانان** **که** **بیچ** **با** **ک** **نست**  
**ب** **علاج** **امراض** **بدو** **و** **مختلف** **اند** **و** **ردای** **بیماری** **که** **نخس** **باشد** **و** **اکثری** **جائز** **و** **شستند** **و** **ا** **کردن** **آن** **مگر** **خبر** **که** **آنحضرت**

علاوه بر این  
از این قصه  
نیز اینست  
که در این  
اهل الجاهل  
نیزه را با نیزه  
نیزه او را و رسید  
بناظر او غیرتی  
پس گفت زن ثانی  
کن تا آنکه در آئی  
بخانه و ببینی  
چیزی را که در خانه  
تست پس برآمد  
پس ناگاه وی روبرو  
ماریت در پیچیده  
بر بالین او پس  
غلغله و روی نیزه  
خود را بعد از آن  
بر آورد او را پس  
برافروخت نیزه را  
و بر سر پس جنبش  
کرد مار بر سر  
نیزه و بیفتاد  
جوان مرده شده  
پس دانسته  
نمیشد که کدام  
یک ازین دو مرد  
بود در مرگ  
ایمان جوان زود  
تر مرید آن مار  
پس عرض نموده  
شد این با جگر  
اینجا که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم  
پس فرمود هر آینه  
در نیزه جنان  
مستند که ایمان  
آورده اند پس  
چون ببینید از  
ایشان چیزی را  
خبردار کنید او را  
ستر و زین اگر  
ظاهر شد پیش  
شما بعد از آن  
که پیشید او را  
پس خبر اینست  
که او شیطان  
است **هـ** **ع** **ک** **ل** **ع** **ن** **ابن شهاب** **ابن عمر** **ابن الخطاب** **احمر** **قتل**  
**الحیات فی الحرم** **عمر بن الخطاب** **حمر** **کر** **دکشن** **ماران** **در حرم مترجم** **گوید ظاهر است** **که منع از رفتن زن خانگی** **که رسول** **سلام** **بود**  
که مسلمانان چنین  
نمیدانستند قباحت  
و ترسانیدن  
مسلمانان از بعد  
از آن منوخ شد  
**باب** **جواز معلیة المؤمن**  
**بالد** **و** **د** **جائز** **است** **علاج** **مرض** **بدو** **اصا** **لک** **ع** **ن** **زید بن اسلم** **ان** **رجلا** **فی زمان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم**  
**اصابه** **جهم** **فاحقن** **الدم** **وان** **الرجل** **عاد** **رجلین** **من** **بنی** **انما** **دق** **فطر** **المید** **فرعم** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **قال**  
**لها** **ایکما** **الطی** **فقالا** **انی** **الطی** **خیر** **یا** **رسول** **فرعم** **زیدان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **قال** **انزل** **الد** **و** **اء** **الله** **انزل**  
**الا** **د** **و** **اء** **زید بن اسلم** **گفت** **هر آینه** **مرد** **و** **د** **و** **ر** **ان** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **جراحی** **رسید** **پس** **بند** **شد** **خون** **در** **جرح** **آ**  
**و** **این** **مرد** **طلب** **کرد** **و** **کس** **را** **از** **بنی** **انما** **یعنی** **د** **وطیب** **را** **پس** **دید** **بجانب** **او** **گفت** **زید بن اسلم** **که** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم**  
**فرمود** **و** **ایشان** **را** **که** **کدام** **یک** **از** **شما** **د** **انتر** **است** **ب** **علم** **طب** **پس** **گفتند** **آن** **دو** **شخص** **آ** **یا** **د** **علم** **طب** **خیر** **است** **یا** **رو**  
**الد** **پس** **گفت** **زید** **که** **رسول** **الله** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **فرمود** **و** **فرود** **آورد** **ده** **ست** **دوا** **را** **کسی** **که** **فرود** **آورده** **است**  
**بیمار** **یها** **را** **یعنی** **منافی** **تو** **کل** **نست** **و** **فرار** **از** **قدر** **لازم** **نمی** **آید** **مترجم** **گوید** **همین** **است** **اتفاق** **مسلمانان** **که** **بیچ** **با** **ک** **نست**  
**ب** **علاج** **امراض** **بدو** **و** **مختلف** **اند** **و** **ردای** **بیماری** **که** **نخس** **باشد** **و** **اکثری** **جائز** **و** **شستند** **و** **ا** **کردن** **آن** **مگر** **خبر** **که** **آنحضرت**



سست بسرخ ملاقات کردند با وی سرداران لشکر که ابو عبیده بن الجراح و یاران او بودند پس این سرداران خبر دادند  
 عمر بن الخطاب که واقع شده است بسزمین نام گفت ابن عباس پس فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من بهاجران  
 اولین را پس پیش خود خواند ایشان و طلب مشوره کرد از ایشان و خبر داد ایشان را که با واقع شده است بسزمین شام پس  
 اختلاف کردند بهاجران با یکدیگر گفت بعضی ایشان بر آنست که برای کاری و صلاح نمی بینم که باز گردی اعراض کرد  
 از آن کار و گفتند بعضی ایشان که با تو باقی ماندگانند از مردمان و با تو یاران آن حضرت اند صلی الله علیه و سلم و نیک نمی بینم  
 که داخل کنی ایشان را پس و با پس گفت عمر بن الخطاب برخیزید از من بعد از آن فرمود و بخوان برای من انصار را پس خواندم  
 ایشان را پس طلب مشوره کرد از ایشان پس رفتند به راه بهاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف بهاجران پس  
 فرمود و برخیزید از پیش من بعد از آن گفت بخوان برای من هر که این جا باشد از کلان سالان قریش از جمعی که هجرت کردند از مدینه  
 فتح مکه پس خواندم ایشان را پس مختلف شدند از انجماعه و و کس بحضور عمر بن الخطاب پس گفتند می بینم صحت که باز گردی  
 با مردمان و داخل کنی ایشان را و با پس ندا کرد حضرت عمر که من داخل شونده ام در وقت صبح سوار شده بر دایه خود پس نشاء  
 نیز داخل شوید در وقت صبح سوار شده بر دایه خود پس گفت ابو عبیده که باز میگردی بجهت گریز از تقدیر خدا تعالی پس  
 گفت حضرت عمر از زور و مردم که کائنات یکباره غیر تو کسی میگفت یعنی مناسب علم تو نیست که این کلمه بگوئی ای ابو عبیده آری  
 میگریزم از تقدیر خدا تعالی بجانب تقدیر او یا دیدی اگر باشد ترا جمعی بهتر از من فرود آئی میدانی که دو کرانه باشد او را  
 یکی سرسبز و دیگری خشک بی گیاه آ یا نیست که اگر بحرانی کرانه سرسبز را چنانچه باشی تقدیر خدا تعالی و اگر بحرانی کرانه خشک  
 گیاه را چنانچه باشی تقدیر خدا تعالی گفت ابن عباس پس آمد عبد الرحمن بن عوف و او غائب بود بجهت بعضی حاجت خود  
 گفت نزدیک من علمی هست ازین باب شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود چون نشوید و باراکه واقع شده  
 بر زمین پس داخل نشوید بروی و چون واقف شود و باز بینی که شما و را نجا باشید پس بیرون نیاید بجهت گریز از و با گفت ابن عباس  
 پس چه گفت خدا تعالی را عمر بن الخطاب بعد از آن باز گفت **مالک**

عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابی ساریه انه سمع عیسا ال اساتیر من نیده ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فی الطلوع فقال اسامه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطلوع رجاء رسول علی طائفه من بنی اسرائیل او علی من کان قبله  
 اذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فراداً منه قال یحیی و سمعت مالکاً یقول ابو النضر  
 قال لا یخرجکم الا فراداً منه سعد بن ابی وقاص سوال کرد اسامه بن زید را چه شنیدی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب الطلوع  
 و آن دانه است که بر می آید در بقل و ران آدمی پس مالک میگوید او را و الله اعلم پس گفت اسامه که فرمود رسول الله







ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا تشبهت بكى بقرأ على نفسه بالعبوديات وينفث قالت قلما اشتد وجع  
 كنت انا اقرا عليه واصبح عليه يمينا وجاءت بركتها حضرت عائشة روايت من روى رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوفي  
 كه يمايشد ميخواند بر نفس خود و موقوفات را يعني قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و حضرت  
 گفت حضرت عائشة پس وقتيكه سخت شدم مرض آنحضرت صلى الله عليه وسلم بخواندم من بروي مسح ميكردم و برو  
 دست رست او را بچپه اميد بركت دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم **باب** الرقية من عفاريت الجن و  
 افسون خواندن از عفاريت جن **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال اسرى برسول الله صلى الله عليه وسلم  
 سلم فرأى عفر شيا من الجن يطلبه شعلة من نار كلما التفت رسول الله صلى الله عليه وسلم رآه فقال له جبرئيل  
 افلا اعلمك كلمات تقوطن اذا انت قلتم من طفت شعلته و حر بقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و سلم بلى فقال جبرئيل قل اعوذ بوجه الله الكريم و بكلمات الله التامات الله لا يهاو ذهن بر ولا فاجر من  
 شربا ينزل من السماء و من شربا يجرهم فيها و شربا اذا في الارض و شربا يخرج منها و من فتن الليل و النهار  
 و من طوارق الليل الا طارقا يطرق فيخبر يا رحمن برده شد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در شب معراج پس و يد  
 در يوي را از جنيان ميخواست كه ضرر رساند آنحضرت صلى الله عليه وسلم شعله از آتش هرگاه التفات ميبرد و در شربت  
 سيد يارند يور ابر گفت آنحضرت را صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام آيا نيا سوزم ترا كه گفتم اني كه بخواني  
 آن كلمات را و حقى كه بخواني انكلمات را فرو مير و شعله آتش او فروود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كرى پس فرمود  
 جبرئيل قل اعوذ بوجه الكريم الخ يعني پناه ميگيرم بذات خدا كرم كنده و بكلمات خدا كه كامل اند آن كلماتى كه نكند و  
 از آنها نيك و پنج بار در شربت فرومى آيد از آسمان و از شربت آنچه بالا ميرود و در آن و از شربت آنچه پيدا كرده است  
 زمين و از شربت آنچه برى آيد از زمين و از قهقهه هاى شب و روز و در شربت آينده هاى شب و روز مگر پيش آينده كه پيش آيد و نيكى  
 اى بسيار بخوانش مهربان **باب** الاقوال العائنه و صبت عسالت على المعين و رباب امر كردن غسل شخص  
 چشم زخم از دوى رسيده باشد و بخنن آب غسل او كه سبكه چشم زخم واقم شود بروي **مالك** عن محمد بن  
 اسامة بن سهل بن جيف انه سمع ابا به بقول اغتسل ابي سهل بن جيف بالخرار فخرج بجثة كانت عليه و  
 عاقر بن ربيعة بنظر وكان سهل رجلا ابيض حسن الجلد قال فقال له عاقر بن ربيعة ما ديتك كالיום ولا  
 جلد عند راء فوجئت سهلا مكانه و اشتد و عكاه فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر ان سهلا عندك  
 و انه خير رايح ففت يا رسول الله و اتاه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره سهلا بالنبي كان من شيا

الختمه كى بما عن العذله عليه اى صرع وسقط الى الارض الحمد الشا

عاجز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي يقتل احداكم اخاه الا بركت عليه ان العين حرة وصاله فتو  
له عاجز فراح سهيل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم غل كزوبن خفيف بخرا وخرار لفتح فاجتمع تشديدا  
مهما اولى موضعى است قيرب حجبته بن از بر خود كشيد جبه را كه بروى بود و عامر بن ربيعة نظر ميكرد بوى او و بود  
سهيل مرد سفيد رنگ نيك نرم بود پوست او پس گفت او را عامر بن ربيعة نديدم پنج چيز را مانند آنچه و ديدم  
امر و زون پنج جلد دختر كرا مانند اين ديدم پس تب گرفته شد سهيل بر جاي خود يعنى همانجا و سخت خند گرمى تب او  
پس شخصى كه پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيش خبر داد كه سهيل را تب گرفت است و او وقت شام كوچ كنده  
است همراه تو يا رسول الله و اما آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد يك سهيل پيش خبر داد او را سهيل بن ابى جراح كه بود  
از طل عامر پيش فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم عامر را بر چه گناه ميكت يكى از شما بر او خود را جبر ابارك اندگفتى  
بروى هر آينه چشم زخم واقعى است وضو كن براى او پس وضو كرد براى او عامر پس كوچ كرد وقت شام سهيل  
با آنحضرت صلى الله عليه وسلم **صالح** عن ابن شهاب عن ابى امامة بن سهيل بن خفيف انه قال راي عامر  
بن ربيعة سهيل بن خفيف يغسل فقال ما دانت كالنوم ولا جلد حجابة فليط بسهيل فاتي رسول الله صلى  
الله عليه وسلم فغسل يار رسول الله هل لك في شأن سهيل بن خفيف والله ما يرفع راسه فقال هل تعلمون  
به احد قالوا نعم عامر بن ربيعة قال فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عاجزا فغسل عليه وقال غلى  
يقول احدكم اخاه الا بركت اغتسل له فغسل عاجز وجهه ويداياه ومرتفعيه وركبتيه واطراف رجليه  
و داخله ازاره في قدح ثم صب عليه فراح سهيل مع الناس ليس به باس و ديد عامر بن ربيعة سهيل بن خفيف را  
در آن حال كه غسل ميكرد پس گفت نديدم چيزى مانند آنچه و ديدم امر و زون به پوست پنج دختر و برده نشانیده  
مانند آن و ديدم پس انگنده نشانه سهيل پس كه كسى بجناب آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت يا رسول الله را  
ترا فكرى است در شان سهيل بن خفيف و الله بر نميدار و سر خود را از بالين پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه  
وسلم آياتى ميكنيد كسى را بسبب او گفتند تهمت ميكنيم عامر بن ربيعة را پس خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
عامر را بخشتم گرفت بروى و فرمود بر چه گناه ميكت يكى از شما بر او خود را جبر ابارك اندگفتى غل كن براى  
او پس سهيل است عامر روى خود را و دست خود را و دواى خود را و دواى خود را و اطراف پاها  
خود را و اندرون آزار خود را در پايه بعد از آن رخت آن غساله را بر سهيل پس وقت شام روان شد سهيل  
با مردمان و بنود با او پنج مرض **باب** الوقتين العقب و رباب اقون خواندن از نيش كزدم **صالح**

١٠  
 ١١  
 ١٢  
 ١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠

تقدیر کے لئے  
لاصلی و العالی  
انکس

عن النخعي

بسم الله الرحمن الرحيم

روحنام قنق

الحمد لله  
الذي جعل

فقطيك ما اصابه  
باليك

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله

نیفے ذلک واسطے

عن سهل بن أبي سهل عن ابنه عن أبيه عن رجل من أصحابه قال سألت هذا الولي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أي شيء فقال لا أعني عقرب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما إنك لو قلت حين أنشئت أعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق لم يضرك مردى أرقبيله اسمك كنت تختم من شرب يس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبب کدام چیز پس گفت آن مرد پیش رو مرا اگر تو هم پس فرمود او را رسول الله اکاه باش اگر میگفتی وقتی که دخل میشدی در شام این کلمات را عوذ بکلمات التامات ضرر نمی رساند ترا **باب** الرقية من التجرافسون خواندن از سحر **صالح** عن يحيى بن عوف عن أبي بكر عن القعقل بن حكيم ان كعبا جابا قال لولا كلمات أقولن لجعلتني اليهود حارافقيل له وما هن فقال عوذ بوجه الله العظيم الذي ليس شيء أعظم منه وكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها ما لم أعلم من شر ما خلق ودعا وبرك كعب اجابا گفت اگر خودی کلماتی که میگویم من آنها را هرگز نماندی مرا بهود خویش گفته شد او را و کدام اندان کلمات پس گفت عوذ بوجه الله العظيم الرحمن الرحيم بيات خدای بزرگ آنکه نیست هیچ چیز بزرگتر از وی و پناه میگیرم بکلمات خدا که کامل آنکه در یکدزد و از آنها هیچ نیکوکاری و نه هیچ بدکاری و پناه میگیرم بنام های خدا تعالی که نیک اندیم آنها آنچه میدانم از این اسما و آنچه میدانم از شریکها آفرید و منتشر گردان **باب** ما يقول من يودع في منامه شيء يريه في منامه ما يريه في منامه در خواب خود **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال بلغني ان خالد بن الوليد قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني اودع في منامي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم قل عوذ بكلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان بحضورك خالد بن الوليد گفت در خدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر آنچه من ترسانیده میشوم در خواب خود پس فرمود او را حضرت صلى الله عليه وسلم بگو عوذ بکلمات التامات یعنی پناه میگیرم بکلمات خدا تعالی که کامل است از غضب او و از عذاب او و از شر بنده او و از تاثیرات شياطين و از آنکه حاضر شوند شياطين **باب** لا عدوي ولا هام ولا صفر ولا يحل للمريض على المحتر عدوي نیت و نام نیت و صفر نیت و فرد نیاید صاحب جانوران مریض بر بیمار جانوران نذر نیت **صالح** انه بلغه عن بكير بن عبد الله بن الاشيم عن ابن عطيته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا عدوي ولا هام ولا صفر ولا يحل للمريض على المحتر عدوي نیت و نام نیت و صفر نیت و فرد نیاید صاحب جانوران مریض بر بیمار جانوران نذر نیت **صالح** انه بلغه عن بكير بن عبد الله بن الاشيم عن ابن عطيته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا عدوي ولا هام ولا صفر ولا يحل للمريض على المحتر عدوي نیت و نام نیت و صفر نیت و فرد نیاید صاحب جانوران مریض بر بیمار جانوران نذر نیت

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

النشأه من لحد  
م. ا. و. ل. ب. د.

فقال من اعلم  
البحر حبيب من كان

الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
حكمة وفاء للفقراء والمحتاجين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

من اجل افان  
فلا يصح

149

اذا فرغ من هذا

وقم في نفسه ان ذلوا

في القلعة

طه الحنف و قس

من اراد ان يكتب في كتابه

بسم الله الرحمن الرحيم

عليه ومن لم يرض

100

[illegible]



نوراً انکم دستوری طلب کنید و سلام گوید بر اهل آن خانه این بهتر است برای شما تا باشد که شما بپذیرید فان لم  
تجدوا فیها احدًا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ادجِعُوا فادجِعُوا هُوَ اذکی لکم واللّٰهُ بِاتِّعَالُکُمْ  
عَالِمٌ لِّیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوْا بِیَوْثَیْکُمْ مَّسْکُوْنَةً فِیْهَا مَتَاعٌ لَّکُمْ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ  
یَسْ اگر نیامید و رانجا میگیرید و میآید آنجا آنکه دستوری داده شود شمارا و اگر گفته شود شما که بازگردید  
باید که بازگردید آن یک ترست شمارا و خدا با آنچه میکند و استنیت بر شما گنای و اگر آنکه در آنجا نهاده که  
مسکن کسی نیست و رانجا منفعته باشد شمارا یعنی رباط و وقت و خدا میداند آنچه آشکار میکند و آنچه پوشیده است  
و اید قال واذ بلغ الاطفال مِنْکُمْ الْحَکْمَ فَلِیْسَتْ اَدْنٰی اَکْمًا اَسْتَاذَنْ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَجُوْنٌ یَّهْدُوْنَ کَالِه  
از شما بحد احتلام باید که دستوری طلب کنید چنانکه دستوری میطلبید زیرا که پیش از ایشان بودند **بَاب** انه  
بلغه انه یستحب اذا دخل البیت غیر المسکون یقال السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین مالک رار  
از اهل علم که مستحب است و قیقه داخل شود و در خانه غیر مسکون یعنی آنجا ساکن نباشد گفته شود و السلام علینا وعلی  
عباد الله الصالحین **بَاب** الِاسْتِیْذَانِ اِذَا دَخَلَ بَیْتَ نَفْسِهِ وَبَیْتَ وَاحِدٍ مِنْ مُّحَمَّدٍ  
مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود خانه خود را یا خانه یکی از محرمان خود **بَاب** عن  
صفوان بن سلیم عن عطاء بن یشاد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سألہ دَجَلَ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِ  
اَسْتَاذَنْ عَلَیْ اِجِی فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ الرَّجُلُ اِنِّیْ مَعَهَا فِی الْبَیْتِ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم اَسْتَاذْ  
عَلِیْهَا فَقَالَ الرَّجُلُ اِنِّیْ خَادِمُهَا فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم اَسْتَاذْ اِنْ عَلِیْهَا اُتِیَتْ اَنْ تَدِیْهَا  
عَمْرَیَّ اِنَّہُ قَالَ لَا قَالَ فَاَسْتَاذَنْ عَلِیْهَا سَؤَالَ کَرْدِیْ اُنْحَضَتْ رَاصِلِیْ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَسْ گفتم یا رسول الله  
آیا دستوری طلب کنم برادر خود پس فرمود آری پس گفتم آن مرد برائت من با او ساکنم و ریک خانه پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی پس گفتم آن مرد برائت من خدمت کننده اویم پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی آیا دوست میداری که بر منی او را بر نه گفت نه خواهم  
پس دستوری طلب کن بروی **بَاب** الِاسْتِیْذَانِ ثَلَاثٌ فَاِنْ اُذِنَ دَخَلَ وَاِلَّا دَجِعَ وَدَسُوْرِیْ خَوَیْسْتَرِ  
باسه مرتبه است پس اگر اذن داده شود و رانجا نه و الا باز گرد **بَاب** عن النبی عنده عن بکر بن عبد  
الله بن الاشج عن یسیر بن یحیی عن ابی سعید الخدری عن ابی موسی الاشعری انه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم الِاسْتِیْذَانُ ثَلَاثٌ فَاِنْ اُذِنَ لَکَ فَادْخُلْ وَاِلَّا فَادْجِعْ فَرَمَدَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم

قلت

تستأنسوا انی تستأذون

وقال ابن عباس قوله

وتسلموا أنفسكم لا تستأذون

وبیان ان صفة

الاستیذان صحیح

ان یذین فیقول السلام

علیکم وادخل هکذا

عن النبی صلی الله علیه وسلم

کلکله بن جلیل

قلت

علیه اهل العلم

تكملة راهبر آئینه خدایتعالی است بر هر حرف حساب کننده یعنی اگر گوید سلام علیکم و جب میشود یکی ازین دو یا گوید السلام علیکم ورحمة الله وینبهرت یا گوید وعلیکم السلام واین جایز است تترجم گوید ابتدا اسلام صفت است و جواب سلام واجب وقتی که اسلام علیکم جواب دهنده را می باید که وعلیکم السلام بگوید و اگر السلام علیکم هم در جواب بگوید جایز است نیابر قول صحیح و اگر تنها وعلیک بگوید نیز او میشود و مستحب است مجیب را که بگوید وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته **باب** هل یزید المسلم علی قوله السلام علیکم ایما زیاد کند سلام دهنده بر اسلام علیکم  
عن وهب بن کيسان عن محمد بن عمرو بن عطاء انه قال كنت جالساً عند عبد الله بن عباس وقد دخل عليه رجل من اهل اليمن فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ثم زاد شيئاً مع ذلك ایضا قال ابن عباس وهو یحیی قد ذهب بصره من هذا قالوا هذا الیانی الذی یعشاک فعرّفوه ایاه قال فقال ابن عباس ان السلام یختص الی البرکة محمد بن عمر وکفت لثمنه یوم نزدیک عبد الله بن عباس پس داخل شد بروی مردی از اهل یمن پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن زیاد کرد چیزی را باین کلمات پس گفت ابن عباس وومی آنروز فرقه بود بصارت او گیت آن سلام کند به یاران گفتند آن یعنی چیست که حاضر میشود نزدیک تو پس تعریف کردند او با شخص تالشناخت پس گفت ابن عباس هر آینه سلام تمام میشود نزدیک لفظ برکت **مالك** عن یحیی بن سعید ان رجلاً سلم علی عبد الله بن عمر فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والغادات والرائحات فقال له عبد الله بن عمر وعلیک الفکانه کده ذلك مردی سلام گفت بر عبد الله بن عمر پس گفت باین صیغه اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والغادات والرائحات پس گفت ورا عبد الله بن عمر وبرتو با این هزار بار گوید که عبد الله بن عمر مکروه داشت این صیغه را ونا پسند داشت آنرا **باب** یسلم الراكب علی الماشی ولذا اجاب واحد من الجن اذا اخذهم باید که سلام دهد سوار بر پیاده و وقتی که جواب داد یکی از جماعه کفایت میکند از همه **مالك** عن ابن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یسلم الراكب علی الماشی اذا سلم واحد من القوم اجزاهنهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سلام کند سوار بر پیاده و وقتی که جواب سلام دهد از قوم یک شخص کفایت میکند همه را **باب** اذا سلم الیهود کیف یجیبه وفتیک سلام دهد یهودی چگونه جواب دهد او را **مالك** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الیهود اذا سلم علیکم اجعلوا علیکم فاما یقول السلام علیکم فقال علیک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه یهود وقتی که سلام دهد بر شما کسی از ایشان بخیر این نیست که بگوید یا سلام علیکم یعنی مرکب با در شما پس تو در جواب او بگوید تو با **باب**

تفصیل حدیث از طرق  
واین او دعاء رجلی  
النجلی الله علیه  
فقال السلام علیکم  
النبی صلی الله علیه  
عشر واداء ورحمة الله  
فقال عشر واداء  
فقال یاربک قال ثلاثون  
وفرا واداء واداء  
مغفرت فقلت ارجو  
وقال هكذا تكون  
فقلت علی هذا اهل العلم  
واین حدیث  
مفراة من نظائر  
الحدیث السنن ان یسلم  
علی القافل وعلی  
الکبیر واین حدیث  
قد روی وعلیه  
العلما فیه وعلیه  
الادواء حتی یصیر قوی  
بعینه مردود علیهم  
واین حدیث  
الاشد الذی واداء  
جوزاد خال واداء  
بقول المؤمن واداء  
بینا وینکم والسا

قلت حمید گویم متوجه شده بسوی تو خدایا ایس فرمود حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام انما یستقیم العاطس الحامی غیر المزموم باب و حکم یرحمک الله کففت بوطیئة زنده که حمد گفته باشد و صاحب خبر  
 زکام نباش **باب** عن عبد الله بن ابی بکر عن امیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان  
 عطس فتمننه ثم ان عطس فتمننه ثم ان عطس فتمننه ثم ان عطس فقل انت مضنون قال عبد الله  
 بن ابی بکر لا ادری ابعد الثلثة او الاربعة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر عطسه زنده عطسه زنده بر  
 یرحمک الله بگو او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله بگو او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله  
 بگو او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله بگو او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله  
 چهار مرتبه مترجم گوید منتخب است عاطس اگر بعد عطسه الحمد بگوید و اگر الحمد بعد رب العالمین گوید نه برست  
 و منت هست یرحمک الله کففت بوطیئة زنده که حمد گفته باشد و صاحب خبر  
 در وجوب تسبیح عاطس **باب** یستحب ان یحیی التثویب تسبیح است که عاطس جواب بگوید یرحمک الله  
 گویند **باب** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا عطس فقیل له یرحمک الله قال یحبنا الله و  
 ایاکم و یغفر لنا و لکم عبد الله بن عمر وقتی که عطسه میزد و تسبیح میزد و یرحمک الله میگوید یرحمنا الله و ایاکم  
 و یغفر لنا و لکم **باب** التاکید فی حفظ المنطق در بیان تاکید در نگاهبانی از سخن مکرویات **باب**  
 عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی نیریح الکعبی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان  
 یومن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت فخصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ایمان  
 آورد بخدا و تعالی و روز آخرین باید که بگوید سخن نیک یا سکوت کند **باب** عن محمد بن عمرو بن علقمة  
 عن امیه عن بلال بن الحارث المزنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرجل لیتکلم بالكلمة  
 من رضوان الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بهاء رضوانه الی یوم یلقاه فان الرجل  
 لیتکلم بالكلمة من سخط الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بهاء سخطه الی یوم یلقاه  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه آدمی میگوید کلمه از باب رضا مندی خدا تعالی گمان نمیکند که برسد  
 با آنجا که رسید مینویسد خدا تعالی برای او بسبب آن کلمه رضا مندی خود را روزیکه ملاقات کند خدا و هر آینه مردی  
 میگوید سخن از باب غضب خدا تعالی گمان نمی برد که برسد با آنجا که رسید مینویسد خدا تعالی برای او بسبب آن  
 کلمه ناخوشنودی خود را روزیکه ملاقات کند خدا تعالی **باب** عن عبد الله بن دینار عن

قل است  
 علی هذا اهل العلم  
 انهم اتفقوا علی انه  
 یستحب للعاطس ان یقول  
 یرحمک الله ثلاثا  
 عقیب عطاسه بسم الله  
 فان قال الحمد لله رب  
 العالمین کان احسن  
 و یسین کل من سمع  
 ان یقول و یرحمک الله  
 قال النووی استحب  
 التثمین هو من حبنا  
 و اختلف اصحاب  
 مالک فی وجوبه  
 قلت  
 علی هذا اصل  
 العلم و هذا  
 ادب



صلح السمان انه اخبره ان اباه ريرة قال ان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقي لها بالاً يهوى بها في نحس  
 وان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقي لها بالاً يرفعه الله بها في الجنة گفت ابو هريره برآن مرد زبان آورد که  
 ستوجه میکند بجانب او دل را یعنی عظم او بخاطر منی آورد می افتد بسبب او در آتش و فرخ و بر آن مرد زبان  
 آورد که اگر متوجه نموده است بسوی او دل را بر بیدار و خدایتنا آن مرد را بسبب آن کلمه درشت صالک  
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شر اثنين ولم  
 الجنة فقال رجل يا رسول الله ألا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم فقال تلك ايضا مثل مقالته الأولى فقال له الرجل ألا تخبرنا يا رسول الله فسكت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل  
 ألا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول  
 مثل مقالته الأولى فأسكت رجل إلى جنبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شر اثنين ولم  
 الجنة ما بين الحبيبة وما بين رجله ما بين الحبيبة وما بين رجله رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فرمود هر که او را نگاهدشت بخدای تعالی از شر و چیز و رأید به پشت پس گفت مردی یا رسول  
 الله آیا خبر ندی ما را پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن باز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 مانند آن سخن نخستین پس گفت او را آمد و آیا خبر ندی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد از آن فرمود آن  
 حضرت صلی الله علیه وسلم مانند آن سخن پس گفت آمد و آیا خبر ندی ما را یا رسول الله بعد از آن فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم مانند آن سخن پس شروع کرد آمد که گوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی  
 که بر پهلوی او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که نگاهدارد او را خدای تعالی از شر و  
 چیز و رأید به پشت ما بین دو کله خود و ما بین دو پای خود و ما بین دو کله خود و ما بین دو پای خود و ما بین دو  
 کله خود و ما بین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر ماتحت ازار **صالح** عن يحيى بن سعيد ان  
 عيسى بن مريم عليه السلام لقى خنزيراً فقال له انقذ سلام فقيل له تقول هذا الخنزير فقال عيسى  
 بن مريم عليه السلام انى اخاف ان أعوذ لسانى المنطق بالسوء عيسى بن مريم عليه السلام بخور و دخو کی پر  
 گفت او را بر و سلامتی پس گفتند او را ای میگوئی این کلمه مرخو که پس گفت عیسی علیه السلام مرا نمیدانم من میترسم که عا  
 گتم زبان خود را سخن به **صالح** انه بلغه ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول لا تكثروا الك

بغير ذكرك الله فقتلوا قلوبكم فان القلب لقا سي بعيد من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا في ذنوب الناس  
 كأنكم ارباب وانظروا في ذنوبكم كأنكم عبيد فانما الناس مبتلى وصعاقى فاحصوا اهل البلاء واحدا  
 الله على العافية حضرت جيسي عليه السلام ينفر مودع بن بيار گوید بدون ذکر خدایتجا پس سخت شود دل شما پس سر  
 دل سخت و درست از خدا و لیکن نمیدانید و نظر کنید در سیهایی مردان گویا که شما خداوندید و نظر کنید و گنایان  
 خود گویا که بنده گان هستید پس جز این نیست که مردم و قسم هستند بتلا و عافیت و شسته شده پس رحم کنید بر اهل  
 بلا و شکر گوید بر عافیت **باب** یحرم الکذب حرام است دروغ گفتن **مالك** عن صفوان بن  
 سليم انه قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم ايكون المؤمن جباناً فقال نعم فقيل ايكون المؤمن  
 جحلاً فقال نعم فقيل له ايكون المؤمن كذاباً قال لا گفته شد در جناب انحضرت صلى الله عليه وسلم آیا می باشد  
 سلمان بزدل فرمود آری پس گفته شد و خدمت انحضرت صلى الله عليه وسلم آیا می باشد سلمان بخیل فرمود آری  
 پس گفته شد صلى الله عليه وسلم آیا می باشد میوس دروغ گوئی فرمود **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن  
 مسعود كان يقول عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر والبر يهدي الى الجنة اياكم والكذب  
 فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور يهدي الى النار الا ترى انه يقال صدق و بؤ و كذب و فجر عبد  
 بن مسعود و میگفت لازم گیرید راست گوئی پس هر آینه راست گوئی راه می نماید بجانب نیکو کاری و نیکو کاری راه  
 نماید بهشت و دور دارد خود را از دروغ گفتن پس هر آینه دروغ گفتن راه می نماید بسوی بدکاری و بدکاری  
 راه می نماید بسوی دوزخ آیا نمی بینی که گفته میشود راست گفت و نیکو کاری کرد و دروغ گفت و بدکاری کرد  
**مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول لا يزال العبد يكذب ويتكلم في قلبه كذبة  
 سوداء حتى يسود قلبه فيكتب عند الله من الكذابين عبد الله بن مسعود و میفرمود همیشه دروغ میگوید و میزند  
 و اثر کرده میشود و دل او اثر می سیاه تا آنکه سیاه میشود دل او پس نوشته میشود نزدیک خدایتجا از دروغ گویان  
**مالك** انه بلغه انه قيل للقيان ما بلغ بك ما نرى يريدون الفضل فقال لقيان صدق الحديث  
 و اداء الامانة و تركي ما لا يعينني گفته میشد لقمان را چه چیز رسانید ترا آن مرتبه که نمی بینم مرا و میدانی که مرتبه بزرگی  
 را پس گفت حضرت لقمان راست گفتن سخن و اداء امانت و ترک کردن ما لا یعنی را یعنی آنچه فایده نمی بخشید  
**باب** دحس فی عبد الرجل امراته بما ليس عنده حضرت داده شد یعنی دروغ گفتن در وعده دادن  
 مرد زن خود را چیزی که نیست نزدیک او **مالك** عن صفوان بن سليم ان رجلاً قال لرسول الله صلى

فان القلب لقا سي بعيد من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا في ذنوب الناس كأنكم ارباب وانظروا في ذنوبكم كأنكم عبيد فانما الناس مبتلى وصعاقى فاحصوا اهل البلاء واحدا  
 الله على العافية حضرت جيسي عليه السلام ينفر مودع بن بيار گوید بدون ذکر خدایتجا پس سخت شود دل شما پس سر  
 دل سخت و درست از خدا و لیکن نمیدانید و نظر کنید در سیهایی مردان گویا که شما خداوندید و نظر کنید و گنایان  
 خود گویا که بنده گان هستید پس جز این نیست که مردم و قسم هستند بتلا و عافیت و شسته شده پس رحم کنید بر اهل  
 بلا و شکر گوید بر عافیت **باب** یحرم الکذب حرام است دروغ گفتن **مالك** عن صفوان بن  
 سليم انه قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم ايكون المؤمن جباناً فقال نعم فقيل ايكون المؤمن  
 جحلاً فقال نعم فقيل له ايكون المؤمن كذاباً قال لا گفته شد در جناب انحضرت صلى الله عليه وسلم آیا می باشد  
 سلمان بزدل فرمود آری پس گفته شد و خدمت انحضرت صلى الله عليه وسلم آیا می باشد سلمان بخیل فرمود آری  
 پس گفته شد صلى الله عليه وسلم آیا می باشد میوس دروغ گوئی فرمود **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن  
 مسعود كان يقول عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر والبر يهدي الى الجنة اياكم والكذب  
 فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور يهدي الى النار الا ترى انه يقال صدق و بؤ و كذب و فجر عبد  
 بن مسعود و میگفت لازم گیرید راست گوئی پس هر آینه راست گوئی راه می نماید بجانب نیکو کاری و نیکو کاری راه  
 نماید بهشت و دور دارد خود را از دروغ گفتن پس هر آینه دروغ گفتن راه می نماید بسوی بدکاری و بدکاری  
 راه می نماید بسوی دوزخ آیا نمی بینی که گفته میشود راست گفت و نیکو کاری کرد و دروغ گفت و بدکاری کرد  
**مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول لا يزال العبد يكذب ويتكلم في قلبه كذبة  
 سوداء حتى يسود قلبه فيكتب عند الله من الكذابين عبد الله بن مسعود و میفرمود همیشه دروغ میگوید و میزند  
 و اثر کرده میشود و دل او اثر می سیاه تا آنکه سیاه میشود دل او پس نوشته میشود نزدیک خدایتجا از دروغ گویان  
**مالك** انه بلغه انه قيل للقيان ما بلغ بك ما نرى يريدون الفضل فقال لقيان صدق الحديث  
 و اداء الامانة و تركي ما لا يعينني گفته میشد لقمان را چه چیز رسانید ترا آن مرتبه که نمی بینم مرا و میدانی که مرتبه بزرگی  
 را پس گفت حضرت لقمان راست گفتن سخن و اداء امانت و ترک کردن ما لا یعنی را یعنی آنچه فایده نمی بخشید  
**باب** دحس فی عبد الرجل امراته بما ليس عنده حضرت داده شد یعنی دروغ گفتن در وعده دادن  
 مرد زن خود را چیزی که نیست نزدیک او **مالك** عن صفوان بن سليم ان رجلاً قال لرسول الله صلى



و اگر چه آن حق باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که گویی دروغ پس آن بهتان است **باب**  
 عن انهم اذ الفقراء واليتيمه ورمع ابك زون بر فقير ان ویتیمان قال الله تعالى فاما اليتيم فلا تقهر واما  
 السائل فلا تنهر اما بریتیم پس ستم کن اما سائل را پس ابک و زن و درشت گو **باب** یحرم ذکر کعبه حسن النساء  
 عند الرجال و یخرج من البيوت من يفعل ذلك حرام است ذکر حسن زنان نزدیک مردان کردن و بر آوردن  
 شو و از خانه کسی که کند این کار را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ ان مخنثا کان عند ام سلمة  
 زوج النبی صلی الله علیه و سلم فقال لعبد الله بن ابی امیة و رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسمع  
 یا عبد الله ان فتح الله علیکم الطائف غدا فانا اذ لك على بنت غیلان فانها تقبل باربع و تدبر بثمان  
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخلن هؤلاء علیکم <sup>لأنه</sup> مخنثی نزد ام سلمه زوج نبی صلی الله علیه  
 و سلم پس گفت عبد الله بن امیه را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می شنید ای عبد الله اگر مفتوح ساخت خدا  
 تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه می نمایم ترا بر دختر غیلان پس هر آنکه وی پیش می آید بجا نگویند  
 سید بهشت نگویند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید که داخل نشوند این جماعه بر شما **باب** لیحل  
 لمسلم ان یمجر اخاه فوق ثلث لیل الالغرض شرعی من نهی منک و اخوه طلال نیست هیچ مسلمانی را که همجو  
 ساز و برادر خود را یعنی ترک ملاقات کند زیاده بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نهی منکر باشد یا مانند آن  
**مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم قال لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه فوق ثلث لیل لیتقیان فیعرض هذا ویعرض هذا و خیر  
 الذی یمدء بالسلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود طلال نیست هر مسلمانی را که ترک ملاقات کند برادر  
 خود زیاده از سه شب ملاقات نکند با یکدیگر پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس  
 است که ابتدا کند سلام **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم قال لا تباعضوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا و اكونوا عباد الله اخوانا و لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه  
 ثلث لیل رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و با یکدیگر کینه نکنید و با یکدیگر حسد نکنید و با یکدیگر ریشته ندیدید  
 باشد ای نندگان خدا تعالی برادران یکدیگر و طلال نیست هیچ مسلمانی را که ترک ملاقات کند برادر خود زیاده  
 از سه شب **مالک** عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قال ایاکم و الظن فان الظن کذب الحدیث و لا تحسسوا و لا تحسسوا و لا تباغضوا و لا تحاسدوا

این قلنت  
 علی هذا اهل العلم

این قلنت  
 علی هذا اهل  
 العلم و فی حکمه  
 من یحکم العبد  
 علی سبیه و یحکم

۱۹۱  
 المرأة علی زوجها  
 می باید که زن در حق  
 ال فساد و فساد  
 ورد فی ذلک  
 احادیث

خانہ خالید بن عقبہ کہ در بازار است پس از پیش او شخصی کہ میخواست سخن پنهان گوید با او بنمود و بعد از بیچ کی  
سوی او آمد و آن شخص گفت پنهان گفتن سخن را پس خواند عبد اللہ بن عمر مردی دیگر را تا آنکہ با چار کس ندیم پس  
مرا و آن شخص گیر را باز پس روید پس ہر آئینہ سخن شنیدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ سخن پنهان نگویند و  
کس ترک کردہ یک کس را پس ہر آئینہ این معاملہ اندوگین میکند و را **باب** دم ذی الوجہین و رجوع صاحب  
و در وی **مالک** عن ابی الزناد عن الکثیر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال  
من شر الناس ذی الوجہین الذی یأقی ہولاء و ہولاء بوجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بد  
ترین مردمان صاحب دوروی است می آید انجاء را بیک روی و انجاء را بروی دیگر یعنی این از خصال نفاق است  
**باب** قول النبی صلعم ان من البیان لسحر و معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بعض فصاحت بحر  
ست **مالک** عن زید بن اسلم انه قال قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَخَطَبَا فُجَّهَ النَّاسِ لِبَيَانِهِمَا  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان من البیان لسحر وان بعض البیان لسحر آمدند و مردان از  
جانب مشرق پس خطبہ خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم ہر آئینہ بعض فصاحت سحر است مترجم گوید و تاویل انجیدیت علما را اختلاف است بعضی بر ذم آن شخص حمل  
کردند یعنی کس می نماید این کلام آنچه کس مینماید ساحر از گناہ بسحر خود و این از آن جہتہ است کہ در بیان خود  
تکلف و تصنع بکار می برد از غیر ضرورت پس داخل میشود در آن ریا و کذب و یشاید باطل را بصورت حق و حق  
بر مریح قابل حمل نمودند یعنی در کلام او تاثیر است مانند تاثیر سحر لکن این جلال است و سحر حرام و دلالت میکند بر جبر  
نانی قرینہ کہ در حدیث دیگر آمده ان من الشجر حکما و اللہ اعلم **باب** الحلف بغير اسم اللہ تعالی و بیان  
حکم سوگند خوردن سوای نام خدا **مالک** عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم اذ رکع من الخطاب و هو یسیر فی الرکب و هو یحلف بابیہ فقال رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم ان اللہ یتہا کمر ان تتخلفوا بابائکم فمن کان خالفا فلیحلف باللہ اویلی صحت رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکہ حضرت عمر سیر میکرد میان جماعتی از شتر سواران و او سوگند  
میخورد و پدر خویش پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئینہ خدا تعالی ہی میکند شما را از آنکہ سوگند خوردید بہ پدر  
خود پس ہر کہ سوگند خورد باید کہ سوگند خورد بنام خدای تعالی یا این است کہ خاموش ماند مترجم گوید کہ سوگند خوردن  
بنام غیر خدا تعالی با اعتقاد تعظیم او بجای کہ اگر حانت شود گمان کند کہ موجب عقوبت دنیا و آخرت خواهد بود

خانه خالدين عقبه که در باز است پس از پیش او شخصی که میخواست سخن بپایان گوید یا او نبود و بعد از مدتی می  
 بود پس سوا آن شخص میخواست بپایان گفتن سخن را پس خواند عبد الله بن عمر مردی دیگر را تا آنکه با چهار کس شریع گفت  
 مرا و آن شخص دیگر را باز پس روید پس هر آینه سخن شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که سخن بپایان گویند و  
 کس ترک کرده یک کس را پس هر آینه این معامله اند و گنیم میکند او را **باب** دم ذی الوجهین در رجوع صاحب  
 و در وی **مالک** عن ابی الزناد عن الکحج عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 من شرب الناس ذوا الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و  
 ترن مردمان صاحب دو روی است می آید اینجا را یک روی و آنجا را بروی دیگر یعنی این از خصال نفاق است  
**باب** قول النبی صلعم ان من البیان لیسحرا و معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بعضی فصاحت  
 است **مالک** عن زید بن اسلم انه قال قلدیم رجلا من المشرق فخطبا فحج الناس لیبانها  
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من البیان لیسحرا و ان بعض البیان لیسحرا آمدند و مردان از  
 جانب شرق پس خطبه خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس فرمود رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم هر آینه بعضی فصاحت سحر است مترجم گوید در تاویل این حدیث علما را اختلاف است بعضی بر ذم آن شخص حمل  
 کردند یعنی کس می نماید این کلام آنچه کس مینماید ساحر از گناه سحر خود و این از آن جهت است که در بیان خود  
 تکلف و تصنع بکار می برد و از غیر ضرورت پس داخل میشود و در آن ریا و کذب و یشاید باطل را بصورت حق و خوب  
 بروج قابل حمل نمود و ندیغی در کلام او تاثیر است مانند تاثیر سحر لکن این حلال است و سحر حرام و دلالت میکند بر خوب  
 نانی قرینه که در حدیث دیگر آمده ان من الشعر حکما و الله اعلم **باب** الحلف بغير اسم الله تعالی در بیان  
 حکم سوگند خوردن سواي نام خدا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم اذ ذک عمر بن الخطاب و هو یسیر فی الکعب و هو یحلف بابیه فقال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم ان الله یتهاکم ان تحلفوا بائکم فمن کان حالفا فلیحلف بالله اویسعت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکه حضرت عمر سیر میکرد میان جماعتی از شتر سواران و او سوگند  
 میخورد و به پدر خویش پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آینه خدا تعالی نمی میکند شما را از آنکه سوگند خورید به پدر  
 خود و پس هر که سوگند خور و باید که سوگند خور و بنام خدای تعالی یا این است که خاموش ماند مترجم گوید که سوگند خوردن  
 بنام غیر خدا تعالی با اعتقاد و تعظیم او بجای که اگر حاشا شود گمان کند که موجب عقوبت دنیا و آخرت خواهد بود و













يا كُنت مِجْ فَلَا دَهْ كَر بَرِيْدَه شُو دُكُفْت مَالِكِي مِمْ أَنْ قَلَادَه رَالِيبْ جِمْ زَمْ **باب** الْأَحْمَرُ بِالْوَقْ  
 بِالْأَبْلِ وَالتَّغْيِيبِ فِي السَّيْرِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهْيِ عَنِ التَّعْرِيسِ عَلَى الطَّرِيقِ **باب** دَرَامِرُ رُفْقٍ وَزُرِّي بِاشْتِرَانِ  
 وَرَغْبَتِ دَادِنِ دَرِيسِرِ وَرَشَبِ وَنَهْيِ إِزْ أَخْرِشَبِ فِرُو دَامْدَنِ بِرِ سِرَاهِ **صَالِك** عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ سُلَيْمٍ  
 عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ يَرْفَعُهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ شَادِكٌ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ يُحِبُّ الرُّفْقَ وَيُوصِي بِهِ وَيُعِينُ عَلَيْهِ  
 مَا لَا يُعِينُ عَلَى الْعُسْفِ إِذَا دُكِبْتُمْ هَذِهِ الدَّوَابُّ الْعِجَمُ فَاتْرَلُوهَا مَازِلَهَا فَإِنْ كَانَتْ الْأَرْضُ حَبْدَةً  
 فَاجْعَلُوا عَلَيْهَا نَقِيعًا وَعَلَيْكُمْ بِسَيْرِ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَطْوِي بِاللَّيْلِ مَا لَا تَطْوِي بِالنَّهَارِ وَإِيَّاكُمْ وَالنَّعْرَيسَ  
 عَلَى الطَّرِيقِ فَانْهَاطِ رِقِ الدَّوَابِّ وَمَا وَى الْحَيَاتِ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ بِحَدِيثِ مَرْفُوعٍ رَوَيْتُ كَرُو كَيْتَهُ أَتَيْتُكَ  
 وَتَعَالَى زَمْ خَوْسَتْ دُوسْتِ مِيدَارِ زَمْ خَوْسِي رَاوِدِ دُمِكِنْدَ بَرِ زَمْ خَوْسِي مَدُوكِي كَيْمِكِنْدَ أَزْ رَاوِدِشْتِ خَوْسِي وَوَقْتُ  
 كِه سَوَارِ شُو دِيرِ بَرِ جَانُورَانِ بِي زَبَانِ سَبْ بَايْدِ كِه فِرُو دَامْدَنِ رَاوِدِشْتِ بَرِ جَامِي أَنَهَا يُعْنِي جَانِيكِه فَايْدَه جِيرِ بَرِ دَوَابِّ  
 بَسْ اگَرِ اَشْدِ زَمِينِ بِي گِيَاهِ بَسْ خَلَا صُخُو دِ اَزْ اَنْ وَادِي بَرِ اَنْ جَانُورَانِ بِانْفِرِ اَسْتِخْوَانِ اَنْ جَانُورَانِ بَعِي بَسْ  
 اَزْ اَكِه لَاغْرِشُونْدَ وَلاَزِمِ كِيرِ دَرِ فِتْنِ شَبِ رَا بَسْ مَرِ اَسْتِ زَمِينِ وَرُفُورِ وِيْدَه مِشُو دَرِ شَبِ اَنْقَدَرِ كِه وَرُفُورِ وِيْدَه  
 مِشُو دَرِ رُوزِ وَخُودِ رَاوِدِ وَاوِدِ اَزْ فِرُو دَامْدَنِ دَرِ أَخْرِشَبِ بَرِ رَاهِ هَا بَسْ اَنْ رِگَزَرِ جَانُورَانِ اَسْتِ وَ  
 جَامِي مَارَانِ **باب** الدَّعَاوُ إِذَا دَخَلَ مَخْرُوجُ إِلَى السَّفَرِ دَرِ بَيَانِ وَطَانِيكِه وَاقْتِ بَرِ اَمْدَنِ بَرِ اِي سَفَرِ اِي  
 خَوَانْدِ **صَالِك** أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْعَرَضِ هُوَ  
 بِرِيدِ السَّفَرِ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ أَزْ وَلَنَا الْأَرْضُ  
 وَهَوْنٌ عَلَيْنَا السَّفَرُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَغْتَاءِ السَّفَرِ وَكَأَثَرِ الْمُنْقَلَبِ وَمِنْ سُوءِ الْمُنَظَرِ فِي الْأَهْلِ  
 وَالْمَالِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَتِيكِي مِي نَهَادِ بَايِ خُودِ رَاوِدِ رِكَابِ شَتْرِ وَاوِدَه مِيفِرُ مَوْسِفِرِ اَسْتِخْوَانِ  
 بِسْمِ السَّالِحِ يُعْنِي بِنَامِ خُدَا شُرُوعِ مِي كُنْمِ دَرِ سَفَرِ اَبَا خُدَايَا... اَتُوشِي مِهْرَاهِ مِنْ دَرِ سَفَرِ وَتُوشِي جَامِي نَشْتِنِ مِنْ دَرِ  
 اَهْلِ خَانَهِ اَبَا خُدَايَا وَرُفُورِ دَرِ اِي مَازَمِينِ رَاوِ اَسَانِ كُنِ بَرِ اَسَفَرِ اَبَا خُدَايَا مَرِ اَسْتِ مِنْ مِي بِنَامِ تَوَا زِ شَفَقَتِ  
 سَفَرِ وَبَدِي اَزْ كُشْتِنِ وَبَدِي نَمَائِشِ دَرِ اَهْلِ **باب** الدَّعَاوُ إِذَا نَزَلَ مِنْهُ **باب** دَرِ بَيَانِ وَطَانِ  
 وَفَتِيكِه فِرُو دَامْدَنِ **صَالِك** عَنْ الثَّقَفَةِ عِنْدَهُ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَنْثَمِ عَنْ  
 سَبْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ عَنْ خَوْلَةَ بِنْتِ حَكِيمٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 قَالَ مَنْ نَزَلَ مِنْزَلًا فَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّهَا خَلَقَ فَانْصَرِفْهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده که هر که فروید بنمیزی پس گوید این کلمات را اغوذ بکلمات الله التات  
الخریفة می توانم سخن خدا که کامل انداز شر آنچه آفریده است پس برکنه حال نیست که ضرر نرساند و ارمیزد  
تا آنکه بگوید **باب** اذا قضی حاجته فليجعل الرجوع الى اهله وقتي که او کند حاجت خود را بر این باشد  
که کتاب کند رجوع بجانب ال خانه خود **صالح** عن سفي مولى ابى بكر عن ابى مسلم السمان عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال السقير قطع من العذاب يمنع احدكم نوماً وطعاماً و  
شرابه فاذا قضى احدكم نهيته من وجهه فليجعل الى اهله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده  
پاره از عذاب است یا رسید از دگر از شما از خواب خود شو از طعام خود شو از آشامیدن خود شو و قتی که تمام  
کنی یکی از شما مقصود خود را ازین جانب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب ال خانه خود **كتاب البرق**  
ر قالی در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهای مردمان باشند از بیان آیات قدرت  
و عظمت خدا تعالی و بیان تقلب دنیا و فضايل اعمال بر و عقوبت اعمال اثم و بیان عذاب قبر و مهول خسوف و  
جنت و نار و بیان فضیلت صبر و مانند آن وحتی بر حسن خلق و کمونش خلق بد و مانند آن **باب** كل

شیء بقدره چیز بر تقدیر الهی است **صالح** عن زیاد بن سعد عن عمرو بن مسلم عن طاووس الیهما  
انه قال اذ دکت ناداً من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون كل شیء بقدره قال طاووس

وسمعت عبد الله بن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شیء بقدره حتى العجس والکبیر  
طاووس گفت یا فتم جماعتی از اصحاب آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که میگفتند هر چیز بر تقدیر الهی واقع میشود و  
بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس شنیدم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلى الله  
عليه وسلم هر چیزی بر تقدیر الهی است حتی احمق و دانای مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و  
آن نیست که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال بنده گان خود است نیک باشد آن افعال باید نوشته است  
آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و بنده را کس و اختیار است و کس  
و اختیار بنده نیز مخلوق است تا پیدا میکند آن را خدا تعالی و قتی که کس می نماید و اختیار میکند **باب**  
احتجاج آدم و موسی فی القدر و در بیان ختمام حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر

**صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال احتجاج  
آدم و موسی فجاء آدم و موسی فقال له موسی انت آدم الذی اغوی الناس و اخرجتهم من الجنة

قلت

الایمان بالقدر ووض

وعدم وهران یعقود

۲۰

ان الله تعالى خلق افعال

العجايزها وشرها ليعلم

عليهم في الامم المحفوظ

فهي ان يختلفوا والعبد

كسب واختياره وكتسبه

مخلوق بخلقه الله تعالى

حاله ما ليس به مختار

*[Handwritten notes in Arabic script at the bottom of the page:]*

فقال آدم انت موسى الذي اعطاه الله علم كل شئ واصطفاه على الناس ربنا انك قال نعم قال افنزلوه  
على ائمة قد علي قبل ان اخلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مناظره كردند بايكديگر آدم موسى پس غلبه آمد  
آدم بر موسى پس گفت اورا تو آن آدمی که مرا همراه کردی مردمان را در آوردی ایشان را از بهشت پس گفت اورا  
آدم تو آن موسائی که داد او را خدا شهادت بر خبر بزرگند او را بر مردمان به پیغامبری خود گفت آر می گفت  
آدم راست می گویی مرا بکاریکه مقدر شد بر من پیش از آن که آفریده شوم **باب** اخذ الميثاق من ذرية  
آدم عليه السلام وبيان گرفتن عهد ایتعالی از اولاد آدم علیه سلام **صالح** عن زيد بن ابي اسير  
عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب انه اخبره عن مسلم بن يسار الجعفي ان عمر بن الخطاب قال  
عن هذه الآية واخذنا ربك من بني آدم ظهروهم ذريةهم واشهدهم على انفسهم السكت ربكم قال  
بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غفلين **صالح** عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله  
عليه وسلم يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم ثم مسح  
ظهره بميمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة ويعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره  
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار ويعمل اهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله فنفيم العمل  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى اذا خلق العبد الجنة استعمله بعمل اهل الجنة  
حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله به الجنة **صالح** اذا خلق العبد النار استعمله  
بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخل به النار **صالح** عن عمر بن الخطاب را بر سر نهاده شد از معنی این آیه  
و اذا اخذ ربك الایه یس گفت عمر بن خطاب شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سوال کرده شد از آنحضرت  
راصلی الله علیه و سلم از تفسیر این آیه فرمود هر آینه خدا آیمعا آفرید آدم را بعد از آن را بنید بر پشت او دست  
خود را پس بر آورد از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را برای بهشت و کردار اهل بهشت کار  
نند بعد از آن دست دیگر را بنید بر پشت او پس بر آورد از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را  
برای دوزخ و کردار اهل دوزخ کار کنند پس گفت مردی یا رسول الله پس در چه حساب است عمل پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه و سلم هر آینه خدا ایتعالی وقتی که آفریننده را برای بهشت عامل کند او را بعمل اهل  
بهشت تا آنکه بمیرد و بر کرداری از کردار اهل بهشت پس داخل کند او را بسبب آن عمل به بهشت و وقتی که آفریننده  
را برای دوزخ عامل کند او را بعمل اهل دوزخ تا آنکه بمیرد و بر کرداری از کردار اهل دوزخ پس

[illegible]



قلنت  
ما ذهب اهل الحق  
من قلنت

صوفيا هب اهل الحق  
الضيق في الحياة و  
الاضداد بين الله تعالى  
والاسباب عادية في  
الظاهر

قلنت  
قال الحافظ ابو محمد هذا  
من شذوذ الروي

من وجه حسن ومعنى  
الرجال والطلاب ان  
ها جئت عتيقة في  
الشيء من الكمال في  
عقله يوافق الشئ

ام لا فان وافقها  
اخذ به والترك

سبغت باران سید یا نور فتح بعد از آن تلاوت میکرد این کتیه را یا فتوح للناس الآتیه یعنی آنچه میآید خداست  
برای مردمان از بختایش پس نیست هیچ باز دارنده از او آنچه باز میدارد و نیست هیچ فرستنده آن را بعد  
از آن **باب** الامناع لما أعطى الله وكل شئ عنده بمقدار محسب منع کننده نیست چیزی را که داده  
است خداست و هر چیز نزد یک او اندازه است **مالك** عن يزيد بن زياد عن محمد بن كعب القرظي  
انه قال قال معاوية بن ابي سفيان وهو على المنبر ايها الناس الامناع لما أعطى الله ولا مبط  
لما منع الله ولا ينفع ذلك احد من يرد الله به خيرا فيقهره في الدين ثم قال سمعت هولا  
الكلمت من رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذه الاعواد كفت معاوية بن ابي سفيان حال  
او استاده بود بر منبر ای مردمان محسب از دارنده نیست چیزی را که خداست داده است و محسب عطا کننده نیست  
چیزی را که نداده است خداست و سود نمیدهد صاحب بخت و بزرگی را از امضای تقدیر الهی بخت بزرگ  
او هر که بار داده فرماید خداست در حق او نیکی دانش مندرگداند او را در علم دین بعد از آن گفت معاویه بن  
این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم برین جو بهای منبر **مالك** انه بلغه انه كان يقال  
الحمد لله الذي خلق كل شئ كما ينبغي الذي لا يعجز شيئا اناؤه وقد ربه حسبي الله وكفى سمع الله لمن  
دعا وكفى وداء الله حرطي مالك را خبر رسیده گفته شد در زبان سلف ستایش آن خدای را که آفرید هر چیزی  
چنانکه می باید آن خدای را که زود حاصل کرده نمیشود چیزی که در تأخیر انداخت از او اندازه مقرر فرمود برای  
او پس است خدا و کفایت کرد شنید خداست و دعا کیسکه دعا کرد نیست آن طرف خدای مقصدی **باب**  
ان الله هو الهادي والهاين وربان انك خداست و الهی اوست راه نمایند و گمراه کننده **مالك**  
عن زياد بن سعد عن عمرو بن دينار انه قال سمعت عبد الله بن الزبير يقول في خطبة ان  
الله هو الهادي والهاين عبد الله بن زبير سبغت و خطبه خود هر آنکه خداست همچون است راه نمایند  
و گمراه کننده **باب** الاجمال في طلب الرزق در بیان اجمال در طلب رزق **مالك** انه بلغه  
انه كان يقال ان احدا الن يموت حتى يستكمل رزقه فاجلوا في الطلب خبر رستم مالك که گفته میشد  
در زمان سلف هر آنکه میمیرد و تا آنکه تمام کند رزق خود را پس استگنی کنید و در طلب نیست متبرج  
گویند معنی اجمال در طلب رزق است که اگر در دل شخصی چیزی از کماسب غالب آمد باید که نظر کند  
بعقل و احتیاط اگر موافق شریعت باشد بگذرد و الا ترک نماید و الله اعلم **باب** لا يعتد بعمل نهما

حتى يخلص نبي الله ولا يعمل بربا او عادة دوى مالك في رواية غير يحيى قوله صلى الله عليه وسلم  
 انما الاعمال بالنيات وبيان انك فائز منه بنحوه وجميع عمل از دوى شرع تا انك خالص كنديت خود را  
 برای خدايتعالى وكنند ان عمل را برای نمودن مردوم يا از دوى عادت مالك روايت كرده است و غير كذا  
 يحيى قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات يعنى مقبليت اعمال مگر نيته مالک  
 عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل تفر  
 لو جمل اجرو رجل ستر و على رجل و ذر فاما الذي به له اجر ف رجل ربطها في سبيل الله فاطاها في  
 مخرج او ذر و ستر فاصاب في طيلها ذلك من المخرج والروضة كان له حسنات ولو انها قطعت  
 طيلها ذلك فاستنت شرفا او شرفين كان اثارها و اذواتها حسنات له ولو انها حرت بغير فترت  
 من لم يرد ان يسقى به كان ذلك له حسنات فهي له اجر و رجل ربطها تعنيا و تعقفا و لم يسحق  
 الله في رقابها ولا طهرودها فهي لذلك ستر و رجل ربطها فخرا و رياء و نواء لاهل الاسلام فهي على  
 ذلك و ذر و ستر النبي صلى الله عليه وسلم عن الحجو قال لم ينزل علي فيها شيء الا هذه الاية الجامعة  
 القادة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
 گله سپان سه قسم است برای مرد و سبب حصول اجر است و برای مرد ديگر پروه است يعنى بناه است از فقر و  
 سوال و دزدى و مانند آن و بر مرد گناه است اما انگس که برای او اجر است پس مرد است که است اسپان را  
 و ز راه خدايتعالي پس است برای آن در سبزه زارى يا در بوستانى پس هر چه بکار برد در آن رسن خود از آن  
 سبزه زارى يا از آن بوستان باشد برای آن شخص حسنها و اگر آن اسپان بگسلند آن رسن را پس شتاب روا شود  
 ليک يا شتاب رفتنى يا در بيا شتاب رفتن باشد آنرا آن اسپان و سرگين آن اسپان نيکويها برای آن شخص  
 اگر اسپان گذر کند بر نهري پس آب نوشند از آن نهري که نخوسته بود صاحب آن اسپان که آب بخورند آنها را  
 از آن نهري باشد اين آب خوردن برای آن شخص نيکيها گله اسپان در نيت صورت برای آن شخص سبب حصول اجر است  
 و مردى است که است اسپان را بجهت حصول غنا و بجهت بزرگسازى و فراموش نکرد حق خدايتعالى و در گرونهاى  
 اسپان و در پشته هاى اسپان پس گله اسپان در نيت صورت برای آن شخص پروه است و مردى است که است  
 اسپان را بجهت حصول خود ستائى و خود نمايى و بجهت دشمنى کردن با اهل اسلام پس گله اسپان در نيت صورت  
 براى آن شخص گناه است و سوال كرده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از حال خزان پس فرمود فرد و نيامده

فلنت  
 هذا اهل العلم المخرج  
 الارضا والاسعذات  
 نيات خيرا والطويل  
 بالسر الجبل الطويل  
 بيشن احد طوفيه  
 في وندا و غيبه  
 والطوف  
 ٢٠٤  
 الزخرف  
 فيبين العنفس  
 ليدور فيها  
 ويدعى السق  
 الفرساى على  
 لوت و نشاطه شوقا  
 اى شوطا النبوة  
 والمناواة العباداة ١٢



برین در باب خزان چیری الا این آیه که جامع صورتهای بسیار است تنهاست و جامعیت خود من بعمل الایه یعنی  
هر که عمل کند هم سنگ یک ذره عمل خیر را خواهد دید از اینی جزای آنرا و هر که عمل کند هم سنگ یک ذره کار بد را  
به بیند آن را **صالح** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المؤمن تقویة و دینیه  
حسنه و حرمه و خلقه و الحیة و الحین عرا یرضعها الله حیث یشاء فالجنان یقرعن ابیر و امه و الحیة  
یقاتل عن لا یؤوب یالی و القتل حقیف من الخوف و الشهید من الخسب نفس علی الله عمر بن  
الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی است و دین او فخر است و آبروی او خلق است و جرعه بزرگی طبیعت  
است می نهد خدا یتعالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگردد و از بد و مادی خود و حاجرات قتال میکند و دفع  
کند شر را از کسی که باز میگردد و اندازد و ابوی خانه خود یعنی از طرف مرداضی و قتل گرفت از مرگها و شهید کسی  
که طلب اجر کند در عمل نفس خود و از خدا یتعالی **باب** ثواب الوضوء و در بیان ثواب وضوء **صالح** عن  
العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن امیه بنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج الی المقبرة فقل  
السلام علیکم و اذ قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و رؤسائی قد رایتم اخواننا قالوا  
یا رسول الله السنأ باخوانک قال انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد و انا فرطهم علی الموضع فقال  
یا رسول الله کیف تعرف من یاتی بعد من امتک قال ادایت لو کانت لرجل حیل غویج حیل فی حیل  
هم الا یعرف خیل قالوا یلی یا رسول الله قال فانهم ما تون یوم القيمة عدا محجلین من الوضوء فحتم  
رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد بوی گورستان پس گفت اذ قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون  
یعنی خطاب فرمود بمرگدان که سلام باد شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آنکه ما اگر خواسته است خدا  
تعالی شما لاحق شویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آیا ما نیستیم  
برادران تو فرمود نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من انما انکه هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند  
و من فرط ایشانم بر حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دل برای ایشان مهیا سازد و صحابه  
گفتند چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را اسبهای سفید پشانی  
سفید با نهادر گله از اسبان سیاه که خالص باشد سیاهی ایشان از رنگ دیگر آینهی شناسد اسبان خود را گفتند اگر  
یا رسول الله فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پشانی شده سفید با می گشته بسبب وضوء **صالح**  
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصامی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

قال القفاط

عبدالغنی بنی فیل

وہاں سے لے کر

الجلد ستم

لَمْ يَكُنْ عَلَى سَبِيلِ  
الْإِثْنَاءِ وَالْمَدْحِ

الجنة بابون الميسر  
بارفع حالات

در شب اول فلاح

صلى الله عليه وسلم  
ان يقول هذا  
بها قول يا ابا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اذا قوضا العبد المؤمن فمضغ خرجت الخطايا من فيه واذا استنشتر خرجت الخطايا من اُفئده واذا غسل وجهه خرجت الخطايا من وجهه حتى يخرج من تحت اشفاه عينيته فاذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه حتى يخرج من تحت اظفاده فاذ اغسل براسه خرجت الخطايا من راسه حتى يخرج من اذنيه فاذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى يخرج من تحت اظفار رجليه قال ثم كان منتهى الى المسجد و صلوة نافلة لله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان پس ضمه کند برمی آید گنامان از روی او تا چون بنی می نشاند برمی آید گنامان از بینی او پس چون می شود روی خود را برمی آید گنامان از دست او تا آن حد که برمی آید از زیر پیکهای چشم او پس چون سه می کند سر خود را بر آید گنامان از سر او آن حد که برمی آید از گوشهای او پس چون بشوید و پای خود را برمی آید گنامان از پاهای او تا آن حد که برمی آید از زیر ناخنهای او و فرمود بعد از آن باشد راه رفتن با بوی مسجد و نماز گذاردن او زیاده برای او **صالح** عن سهیل بن ابی صالح عن ابیهريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قوضا العبد المسلم والمؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه كل خطيئة نظرا لها بعينيه مع الماء او مع آخر قطر الماء او نحو هذا فاذا غسل يديه خرجت من يديه كل خطيئة بطشتها يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج نقيا من الذنوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مومن درین شک را و لیست پس بشوید روی خود را بر آید از روی او گناهای که بسوی او نظر کرده بود و چشمهای خویش بینی هر گناهی که حاصل شده از نظر بجانب جمال طهر برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این شک را و لیست پس چون بشوید و دست خود را بر آید از دست او گناهای که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل شده است از گرفتن دست برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه برمی آید این بنده مومن صافی شده است جمیع گنامان و در روایت بنوی زیاده است که فاذا غسل رجليه خرجت كل خطيئة شتتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء یعنی پس چون بشوید و پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن و پای او یعنی حاصل شده است از نشی با آب یا آخر چکیدن آب **باب** خواب من خرج من بيتي يريد الصلوة در میان خواب یکباره بر آید از خانه خود و اراده کند نماز **صالح** عن يعقوب بن عبد الله الجعفراني سمع ابا هريرة يقول من قوضا فاحسن وضوءه ثم خرج غامدا الى الصلوة فانه في صلوة ما كان يعجل الى الصلوة وانه يكتب له باحد خطيئتيه

من الله  
والنكاح  
الفضل  
انفذ  
الحكم  
من حيث  
والم  
الله  
يتشاء  
الوجه  
المستبد  
المستبد  
اعقل  
من حيث  
مع عدم

Y-9

[illegible]

سواء كان (مختالط) الذي الأسود هو البعير الجميل والبرص

وتجي عن الأخرى سبعة فاذا سمع أحدكم الإقامة فلا يستعجل أن يعبدكم أجرا أو أن يعبدكم دأدا قالوا لم يسأ  
 أباه مرة قال من أجل كثرة الخطي أبو هريرة يكفك كيك وضو كيك بئس كيك كند وضو خود را یعنی برایت ارکان  
 واسباه بعد از آن برای قصد کننده بسوی نماز پس بر آینه او در نماز خود دست تا وقتی که قصد میکند بسوی نماز و بر آینه  
 نوشته میشود برای او یکی از دو گام او یک حسنه و محو کرده میشود دیگر گام گناهی پس و فیکه میشود یکی از شما آقا  
 را پس آنکه شتاب نرود پس بر آینه بزرگترین شما از روی اجر کسی است که دوزرست از روی خانه یعنی سافت  
 خانه او تا مسجد و درست گفتند بچه سبب یا ابهریة یعنی زیادتی اجر گفت از جهت زیادتی گام **سألت**  
 عن سمی مولی ابی بکر ان ابابکر بن عبد الرحمن کان یقول من غدا اودأح الی المسجد لا یؤید عنده لیتعلم خیدا  
 اولیعلمکم ثم یجع الی بیتهم کان کالجاهد فی سبیل الله یجع خانما ابوبکر بن عبد الرحمن میگفت هر که در نصف  
 نخستین روز بروز بسوی مسجد یا در نصف آخرین روز بروز بسوی مسجد را روزه نمیکند غیر مسجد را تا بخواند علم خیرایم  
 کند آن را بعد از آن باز گردد و بسوی خانه خود باشد مانند مجاهد در راه خدا است که بازگشته باشد غنیمت حاصل کرده  
**باب** مثل الصلوة فی تکفیر الخطایا بیان صفت نماز در تکفیر او گناهان **سألت** انه یبلغ عن امر  
 بن سعد بن ابی وقاص عن ابیاته قال کان رجلا من اخوان فہک احدھما قبل صاحبہ یاربغیر لیلہ  
 فذکرک فی فیلة الا قال عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و ما یدیکم  
 لیکن الاخر مستیما قالوا بلی یا رسول الله و کان لا یاس به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و ما یدیکم  
 ما بلغت به صلواتنا مثل الصلوة کمثل نضر عذاب عثم یباب احدکم یقبحم فی کل یوم خمس مرات  
 فماتت ذلک بقی من دذنه فانکم لا تدرون ما بلغت به صلواته سعد بن ابی وقاص گفت بود و در دو شخص  
 بر او یکدیگر پس مردی از ایشان پیش از او برخیزد و پیش از او برخیزد و در دو شخص اول نزدیک آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نبود آن شخص دیگر مسلمان گفتند آری یا رسول الله  
 مسلمان بود و پیغمبر باک نبود و روی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و چه چیز مطعم ساخت شما را بمقام  
 که رسانید او را بمقام نماز او خیر این نیست که صفت نماز مانند صفت نهی شیرین عقیق است پس در وازه  
 یکی از شما در می آید و روی هر روزی پنج بار پس چه چیز برای بنسید که میگذارد آن غسل کمر از چرخ بدن و  
 پس بر آینه شما ننیدانید مقامی را که رسانید او را بمقام نماز وی **باب** اول ما یستظرفه من غسل العبد  
 الصلوة اول چیز که نظر کرده شود و روی از غسل نده نماز است **سألت** عن یحیی بن سعید انه قال بلغنی

اِنَّ اَوَّلَ مَا يَنْظُرُ فِيهِ مِنْ عَمَلِ الْعِبَادِ الصَّلَاةَ فَاِنْ قِيلَتْ مِنْ تَوَدُّعِهِمَا يَتَّقِي مِنْ عَمَلِهِ وَاِنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُمْ لَمْ يَنْظُرْ  
فِي شَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ يَحْيَى بْنُ عَمِيْدٍ كَقَوْلِهِ رَسِيْدٌ هُوَ بَيْنَ كُلِّ اَوَّلِ حَيْثُ كَانَ يَنْظُرُ كَرِهَ شُؤْدُورَانِ اَزْ عَمَلِ نَبَذَ نَازِهُتٍ بِرَأْسِ الْاَكْثَرِ  
كَرِهَ شُدْ نَازِرَا اَزْ وَیْ نَظَرُ كَرِهَ خَوَاهِدْ شُدْ رَا نَجْمِ بَاقِی مَانْدَه هَسْت اَزْ عَمَلِ او وَاَكْثَرُ كَرِهَ شُدْ نَازِرَا اَزْ وَیْ نَظَرُ كَرِهَ  
شُدْ دُرُ بِرِ بِرِ چَرِ اَزْ عَمَلِ او **بَابُ خَيْرِ اَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ بِهَيْرِنِ عَمَلِ شَمَا نَازِهُتٍ مَا لَكَ** اَنْدَ بِلَغَاتِ

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا وعلموا وخير اعمالكم الصلوة ولا يحافظ على الصلوة الا مؤمن گفت مالک که خبر رسیده است اورا که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راست نشوید و احاطه جمیع وجوه خیر نتوانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و مداومت نمیکند بر وضو مگر مسلمان کامل مترجم گوید رضی الله عنه هر شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدایتقا صرف کند استقامت وی باشد و اگر در شهوت و غضب انگیزد اعوجاج وی باشد و طاعت خدایتقا بنیة خلقی که او را بر آن آفریده اند میسر نیست مثلا شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریاست و پادشاهی منحصر کند وبال او باشد و شخصی دیگر را بر حلم و انجرام آفریده اند اگر حلم برای خدا کند کمال است و اگر برای خوف از اعدای باشد وبال دوست و همچنین ذکا و ولادت و غیر آن و تفصیل آن طولی دارد و در روایت دیگر آمده است واعلموا ان خیر اعمالکم بجای واعلموا یا **باب** فضل انتطاد الصلوة بعد الصلوة

فی السجده بیان فضیله انتظار کردن برای نماز بعد نماز و مسجد مالک عن نعیم بن عبد الله المحمدر

انه سمع اياه ربه يقول اذا صلى احدكم ثم جلس في مصلاه لم يزل الملائكة تصلي عليه اللهم اغفر له  
اللهم احمد فان قام من مصلاه فجلس في المسجد ينتظر الصلوة لم يزل في الصلوة حتى يصلي ابو هريرة  
وقتيكه نماز گذار وكي از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در دو میفرستند بروی میگویند یا  
خدا یا بیا مرزا و را بار خدا یا رحم کن بروی پس اگر برخواست از جای نماز کردن خود نشست و راحیه دیگر  
از سبب انتظار میکشد نماز را همیشه وی در نماز هست تا آنکه نماز گذار و **باب** اجتماع ملائکه اللیل والنهار  
فی صلوة الفجر والعصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر **مالك** عز

أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويحبسون في صلوة العصر وصلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو أعلم بهم كيف تركتم عبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون وأتيناهم وهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم

له قلم

ان يستهو ان

يعرفوا التهجيد

التكبير في الصلوة

في الحاجة فتر قبل

لطلعت التيكبير

ثم ٢١

ما يكون اليك

اي مشايخكم

البدن والروايات

از بی کید گیری آیند در میان شما یک جمع از فرشتگان در شب و یکجم و در روز با هم جمع میشوند و نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما این سوال میکنند این نماز خدا تعالی و او دانست بجان خود که چگونه گذشتید بنده ما را این میگویند که انتم این نماز را در حال که نماز میکردید و این دعا را که نماز می کردید **باب**

فضل خصال مما يتعلق بالصلوة و در میان فضیلت خصلتی چند از آنچه متعلق اند به نماز **مالك** عن سبي

ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يبست موا عليه لاستموا ولو يعلمون ما في السجود

لا سبقوا اليه ولو يعلمون ما في العترة والصبح لا توما ولو حبوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانستند

مردمان فضیلتی را که در بانگ نماز و صف اول است بعد از آن غیبت کنند بآن و مناقشه نمایند در آن و نیابند

طریق فصیل کردن مناقشه الا آنکه قرعه زنی در بانگ نماز و صف اول البتة قرعه میروند و اگر میدانند فضیلتی که

در وقت زوال است یعنی در هنگام گرمی رفتن برای نماز ظهر بر آئینه شبابی میکردند پسوی آن و اگر بدانند فضیلتی که در حضور

نماز نشاء و نماز صبح است هر آینه می آیند آنها را و اگر چه بطریق جواب باشد یعنی راه رفتن بر و دوست و دور از آن باشد

**باب** فضل سورة الفاتحة و در میان فضیلت سورة فاتحة **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن يعقوب بن ابي اسحق

عاصم بن كزاعة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى ابي بن كعب وهو يصلي فلما فرغ من صلوة طمعه فوضع رسول الله

صلى الله عليه وسلم يده على يده وهو يقول ان خيرهم من قال السجدة فقال لا ارجو ان لا تحترم من المسجد حتى تعلم سورة ما انزل الله

في الانجيل ولا في القرآن مثلها قال ابي فجلت ابطني في المشي رجاء ذلك ثم قلت يا رسول الله السورة

التي وعدتني بها فقال كيف تقرأ اذا افتحت الصلوة قال وقرئت عليه الحمد لله رب العالمين حتى آتيت

على آخرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي هذه السورة وهي السبع المثاني والقرآن العظيم

الذي اعطيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ندا كروا ابي بن كعب را حال آنکه نماز میکردار و پس و قنیکه فانه نشاء

از نماز خود را بخودت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نهاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دست خود را در دست او و

آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم میخواهد که بر آید از دروازه مسجد پس فرمود هر آینه من امید دارم که نه بر آن

از سجده آنکه بیاوردی سورتی که فرود نیامده است و توریته و نه در انجیل و نه در قرآن مانند آن گفت آ

پس شروع کردم که آهسته میگفتم در رفتن خود بامید انجام از آن وعده بعد از آن گفتم یا رسول الله

که وعده دادی مرا بآن که ام است فرمود چو نه میخواهی و قنیکه شروع میکنی نماز را گفت پس خواندم پیش



که نازل شود در باب من ایستی از قرآن پس درنگ کردم که شنیدم آواز دهنده را که آواز میداد مرا گفتم می  
ترسم که نازل شده باشد در باب من ایستی پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلام گفتم بروی پس فرمود  
هر آنکه فرو آمده بر من شب سورتی هر آنکه آن سوره دوست ترست نزدیک من از هر چه روشن شده است بر تو  
آفتاب بعد از آن خواند آنرا فتحنا لک فتحا مبینا **باب فضل ذکر الله تعالی فضیلت ذکر خدا تعالی**

عن زیاد بن ابی زیاد قال قال ابو الدرداء الا اخبرکم بخیر اعمالکم وادفعها فی دجابتکم وادکها عند  
ملیککم خیرکم من عطاء الذهب والودق وخیرکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا  
اعناقکم قالوا بلی قال ذکر الله وقال زیاد بن ابی زیاد قال ابو عید الجونی معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم  
من عمل انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت ابو الدرداء یا خیر ندیم شما بهترین عملها شما و بلند کننده  
ترین اعمال شما در جات شما را و پاکیزه ترین عملها می شما نزدیک باد شاه شما و آنچه بهترست شمارا از دادن طلا  
و تقو بهنترست شمارا از آنکه ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما بنزد گردن ایشان را و ایشان بنزد گردن شما  
را حاضران گفتند آری خبریده ما را گفت آن ذکر خدست و گفت زیاد بن ابی زیاد که گفت معاذ بن جبل عمل  
نکرده است فرزند آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد او را از عذاب خدا تعالی زیاده تر از ذکر خدا تعالی **باب**

۲۱۵

الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات قال الله تعالی والباقیات الصالحات خیر عندک ثوابا  
وخیرا مملأه و هو خدا تعالی حنات پائیده ثبات بهتر از نزدیک خدا از جهت ثواب و خوب تر از آنچه است امید  
داشتن **صالح** عن عمارة بن ضیاد عن سعید بن المسیب انه سمع رسول الله فی الباقیات الصالحات  
انها قول العبد الله اکبر و سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله ..... ولا حول ولا قو الا بالله عماره بن ضیاد  
نشیب سعید بن سبیب را که میگفت در باب باقیات صالحات هر آنکه آنها گفتن بنده است این کلمات را الله اکبر  
و سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله ..... ولا حول ولا قو الا بالله **باب فضل الحمد لله تعالی**

فضیلت گفتن کلمه الحمد **صالح** عن نعیم بن عبد الله الجعفی عن علی بن محیی الزدی عن ابی هریرة  
بن رافع الزدی انه قال کنا یوما فیصله و داء رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما دفع رسول الله  
صلی الله علیه وسلم راسه من الوکعة وقال سمع الله لمن حمده قال رجل و داءه و بنا و لک الحمد حمد  
کثیرا طیباً مبارکاً فیه فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من المتکلم انفا قال الرجل انا  
یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رایت یغنعة و ثلثین ملکاً یبتدؤنها بهم

رفاعه بن رافع گفت نماز سیکذا رویم ما روزی پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که  
 بر پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سربارک خود را از رکوع و گفت سمع اللهین حمد گفت مردی که پشت  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بر بنایک الحمد الی آخره ای پروردگار ما ترست ستایش آنستایشی که بسیار است  
 و پاکیزه و برکت نهاده شده در آن پس وقتی که بازگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که بود این  
 سخن گوینده اکنون گفت آنم و منهم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه دیدم سی و سه  
 فرشته را شتابی میکردند این کلمات تا که آمد یک از اینها بنویسد از نخستین همه **باب فضائل الدعاء و بیان**  
**فضائل دعا** قال الله تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا یعنی دعا کنید بجناب من تا قبول کنم  
 دعا شما را **صالح** عن زید بن اسلم انکما یقول ما من دای يدعو الا کان بین احدی ثلاث امانات  
 سجایب له و امانان یلذخروا ما ان یکفر عنه زید بن اسلم میگفت نیست هیچ دعا کننده که دعا میکند مگر که میان  
 حال او یکی ازین خصلت یا اینست که قبول کرده شود دعا را و یا ذخیره نهاده شود برای او یا از اکل کرده شود  
 وی گمان آن **باب الغرم فی المسئلة و بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال صالح** عن ا  
 الزناد عن الا عجم عن ایهیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقل احدکم اذا دعا اللهم اغفر لی  
 ان نشئت اللهم احسنی از شئت لیعظم المسئلة فانه لا مکره له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که  
 بگوئید یکی از شما وقتی که دعا کند یا خدا یا پیامبرم را اگر خواهی یا خدا یا رحم کن مرا اگر خواهی باید که تقصید تمام کند سوال  
 را پس هر آینه میخاست چنانکه نیست خدا را **باب** کوا حید الاستحجال فی الدعاء و بیان کرده بودن  
 شتاب طلبی در دعا **صالح** عن ابن شهاب عن ابي عبید بن جریج عن ایهیرة عن رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال استجاب لاحدکم ما لم یحجل فیقول قد دعوت فلم یتجیب لی رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای کسی از شما تا وقتی که شتاب طلبی نه کرده است میگویند هر آینه دعا  
 کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب** السنن ان لا یجهر فی الدعاء ولا یخافت به منون است  
 در دعا که بلند خوانده نشود و پست خوانده نشود **صالح** عن هشام بن عروة عن ایهیرة قال انما  
 انزلت هذه الاية ولا تجهر بصلواتک ولا تخاف بها وایتج بین ذلك سید لا فی الدعاء عروه گفت ازل  
 شد این آیه و لا تجهر بصلواتک الایة و رباب و عامنی آیه اینست بلند بخوان نماز خود را و این همه پست بخوان  
 آنرا و بجوی میان این و آن راهی یعنی توسط در میان جهر و اخفا **باب** کلمات مبارکات و دویست و پنجاه



دعاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ کلمات بابرکاتی کہ روایت کردہ خدا از دعا را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحاب او **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فیقول اللهم فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسابا انا اقض عنی الدین واغنی عن الفقر وامتنعنی بسمعی وبصری وقوتی فی سبیلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرو دعا میکرو پس میگفت اللهم فالق الاصباح الحمد یعنی ای بار خدا یا ای شکافنده صبح ای گرداننده شب را وقت آرام و ای گرداننده آفتاب و ماه را روزه بجناب مقرر ادا کن از من قرض مرا و بی نیاز کن مرا از فقر و بهره مند کن مرا بشوائی من و دنیا من و قوت من و در راه خود **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کان يدعو فیقول اللهم انی استئذک بفعل الخیرات وترك المنکرات وحُب المساکین و اذا اردت فی الناس فتنة فاقضنی الیک غیر مفتون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرو میگفت بار خدا یا هر آینه من سوال میکنم ترا کردن کارهای نیک و ترک نمودن کارهای ناپسند و دقیقہ اراوه کنی در میان مردمان فتنة را پس قبض کن مرا بوی خویش **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنی من ائمة المتقین عبد الله بن عمر و دعا گفت ای بار خدا یا گردان مرا از جمله بشوایان جمعی پر نیکوکاران **مالک** انه بلغه ان ابی الدرداء کان یقوم من خوف اللیل فیقول نامت العیون وغادرت الجفون وانت الحي القيوم ابوالدرداء برینجاست و شب پس میگفت بخواب رفتند چشمها و فرو رفتند ستارها و تو زنده بر پا و زنده و تدبیر کننده عالم **باب فضل الثلث الاخر من اللیل** و بیان فضایل سیوم حصه از آخر شب **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله الاغر و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال یزول ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا حیث یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجب له و من یدعونی فاعطیه و من یتغفر فی فاعف له رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و فرود آید بر و روزگار ما هر شبی بوی آسمان دنیا نزود یک و قتیکه باقی میان سیوم حصه از آخر شب پس میفرماید کیت که دعا کن بجناب پس قبول کنم دعا را و او کیت که سوال کن از من پس بگویم او را و کیت که طلب فرزند کنان کنان کنان کنان پس بایمزم کنان او را **باب تدبیر العظام باللیل مالک** عن یحیی بن سعید عن ابن شهاب ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قام من اللیل فظفر فاق السما فقال ماذا فتم الله اللیل من الخیرات و ما ذاق من الفتن کم من کاسیت فی الدنیا عاریه بوم القيمة اقیطوا صواحب الحج رسول اللہ صلی اللہ

١٢

الشيطان في العالم  
 وقيل للشيطان  
 قال هو على حقيقته  
 الرأس الذي على  
 القافية هو  
 وقيل له

२॥

المساجيد

فرض خطایع

عقل و عواطف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یعنی فی الزمان

مفتون

الم

1

علیه وسلم بر جاست در بعض اوقات شب پس نظر کرد بر آن آسمان پس فرمود چه قدر گشاده است خدا تعالی شب  
از خرد آنها و چه قدر واقع شده است در زمین از قشنها بسیار میباشد زن لباس پوشیده در دنیا برهنه در روز  
قیامت بیدار کنید زنان ساکنان حجره ترجمه گوید احادیث و آیات منظم اند که حق تعالی با وصف تعالی  
زمان و زمانیات تخصیص فرموده است بعضی از مندرج بعضی وقایع و اینقدر از ضروریات است که متواتر است  
و نیز از ضروریات ثابت است که وقت آخر شب عمده اوقاتی است که نندگان در آن وقت به پروا و گناه نزد  
میشوند و نزول رحمت الهی در آن وقت بیشتر از دیگر اوقات ظهور میکند و قبول طاعات و اجابت دعوات و  
تقدیر حوادث در آن وقت اکثر از اوقات دیگر واقع میشود و درین حدیث دلیل است بر آنکه معانی مصور میشوند  
در عالمی فوق عالم اسوت و ازل میشوند بر ارض قبل از وجود محسوس که نهایت فتح خزائن و نزول فتن که بعد از رحلت  
آنحضرت صلعم واقعند وقت نزول بر آنحضرت منکشف گشت و السلام **باب** فضل صلوٰۃ اللیل در بیان  
فضیلت آن شب **مالک** عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابيه عن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال يعقود الشيطان على قافية راس احدكم اذا هو نام تلك عقد يضرب مكان كل عقدة عليك ليل  
طويل فارقد فان استيقظ فذكر الله انحلت عقدة فان توضا انحلت عقدة فان صلى انحلت عقدة

فأصبح نشيطا طيب النفس وألا أصبح خبيث النفس كسلان رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو منير  
 شيطان بر آخر سركم از شما و تنبیه خواب میرود و سه گره دم میکند بجای هر گره این کلمه را عليك یل الطویل فارقه  
 یعنی باقی مانده است بر تو شب و راز پس خواب رو پس اگر بیدار شود پس یا دکنده خدا را کثاده گردد و یک  
 گره پس اگر وضو کند کثاده گردد گره دیگر پس اگر نماز گذارد کثاده گردد گره دیگر پس صبح کند با نشاط و خوش  
 ولی و اگر چنین نکند صبح کند پشیمان و کسلنده شده باب الشهادۃ سبعۃ سوی القتل فی سبیل الله

شهیدان هفت کس اند سواي در راه خدا **مالک** با سنده في قصه عياده النبي صلى الله عليه وسلم

عبد الله بن ثابت وصيحا من النسوة عليه قالت ابنتي والله ان كنتي لا رجوا ان تكون شهيدا فانك قد كنت قضيت جهازك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قد اوقع اجوره على قد ربيته و

ما تعدون الشهادة قالوا القتل في سبيل الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة سبعة

سوى القتل في سبيل الله المنصور شهيد والقراق شهيد وصاحب ذات الحبيب شهيد والمبطون شهيد والحرق شهيد

والذى يموت تحت الهدم شهيد والمرءة تموت بجمع شهيدة گفت دضر عبد الدين ثاب قسم بخدا که اگر

هو الذي يؤمن بالله واليوم الآخر  
والذي يؤمن بالكتب التي أنزلت به  
والذي يؤمن بالرسل الذين أرسلوا به  
والذي يؤمن بالحياة الآخرة  
والذي يؤمن بالقدر من كل شيء

٢١٨

انها ماتت مع شئ  
مجمع فيها غرر فضيل  
عجا فبجمل السؤل البكار  
والشعبي حقيقه من  
تقبل محاسن في سبيل  
الله ثم ريشة  
لمن مات في الله تعالى  
واقتفا فان الله تعالى  
تفضل على امته  
صل الله عليه وسلم  
فجعل مثل من الميثاق  
تتميم الذي نوبهم  
زيادة في جوارهم و  
تتميم هذا السبيل

امید شدیم که باشی تو شهید پس هر آنکه تو میکردی ساان چهار این فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
هر آنکه خدایتا نایت و شست اجرا و را بقدر نیت او و چه چیز را بشمارید شهادت گفتند قتل در راه خدایتا پس  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان نیت اندن و ای قتل در راه خدایتا مرد و بطاعون شهید است  
و مرد و بسبب سوختن شهید است و صاحب مرض ذات الحنجر شهید است و مرد و بمرض شکم شهید است و کسیکه  
بمیر و زردی و ارقا ده شده شهید است و زنی که بمیر و بسبب حمل شهید است **باب المصاب تكفل الله**

مصابها زائل میکند گنا مان را **مالك** عن یزید بن خصيفة عن عروة بن الزبير انه قال سمعت اذ وج

النبي صلى الله عليه وسلم تقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصيب المؤمن من مصيبة حتى  
الشوكة الا تقبها او كقرب من خطايا لا يدري يزید ایها قال عروة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
غیر مسلمان هیچ مصیبتی را آنکه نمیرسد او را خاری مگر آنکه عوض آن داده میشود یا گفت زائل کرده میشود گنا مان او  
نمیداند زیرا که راوی این حدیث است که کدامی کلمه ازین دو کلمه گفت عروه **مالك** عن محمد بن عبد

الله بن ابي معصعة انه قال سمعت ابا الحباب سعيد بن يسار يقول سمعت ابا هريرة يقول قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يصيبه عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدا را

تعالی اراده کند در حق او خیر مصیبت میرساند او را **مالك** انه بلغه عن ابي الحباب سعيد بن يسار

عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما يزال المؤمن يصاب في ولده و حاتم حتى يلقى الله

وليس له خطيئة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است مسلمان که مصیبت رسانیده میشود او را

در فرزندان او و نزدیکان او تا آنکه ملاقات کند با خدا و نیت او را هیچ گناهی **مالك** عن سفيان

ابي بكوع عن ابي سالم السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهد خمسة الطعوت

والمبطون والغرق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان

پنج فرقی اند مرد و بسبب طاعون و مرد و بسبب مرض شکم و مرد و بسبب غرق شدن و صاحب افتادن دیوار

و شهید در راه خدایتا **باب** ثواب المريض اذا احتسب و حمد في مرضه و ريان ثواب بما روتكبه

المطلب اجر كذا بصبر و شكر و كذا في ربي **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارك و تعالی اليه ملاكين فقال انظر ماذا يقول

يعودهم فان هما اذا جاءه حمدا لله و اننى عليه دفع ذلك الى الله و هو اعلم فيقول لعبدك على ان اتقوتيه

ان ادخل الجنة وان انا شفيعته ان ابدل له كما اخيرا من لحمه وما خيرا من دمه وان اكرهت  
 سياسته ..... رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قتيكه بيار شود بنده منفرستد بسوی او خدا تعالی و  
 فرشته را پس منفر مايد به بنسید چه چیز میگويد بيار پس کسی کشندگان را پس اگر وی و قتيكه بيار پسندگان آمیخت  
 خود گفت خدا تعالی را و تا گفت بروی بروشته شد این مقوله بسوی خدا تعالی و او دانا تر است پس میگويد  
 وعده هست بنده مرا بر دمه من که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شفا دهم او را عوض  
 دهم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و زایلی کنم از وی گناهان او را **مالك** عن يحيى  
 بن سعيد ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له دحل هنيئا لمات  
 ولم يبتل بمرض فقال رسول الله عليه وسلم ويحك وما يدريك لو ان الله ابتلاه بمرض يكفر به من  
 سياسته مروی رسید با موت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مروی طالع خوش است او را  
 بمر و حال آنکه گرفتار نشد به بیماری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وای باد بر تو و چه چیز ظلم کرد ترا اگر  
 خدا تعالی مبتلا میکرد او را بمرضی زایل میکرد بسبب آن مرض بعض گناهان او را **باب** ثواب من مات  
 له اولاد اذا احتسبهم و در بیان ثواب کسی که مرد او را فرزندان و قتيكه طلب اجر کند بصبر بر ایشان  
**مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فتمسه النار الا تحلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش مگر برای حلال کردن قسم **مالك**  
 عن محمد بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي النضر السلمي ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له ختمه من النار  
 فقالت امرأة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله او اتنان قال او اتنان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کند بصبر بر ایشان مگر  
 باشند این فرزندان سیری برای او از آتش و درخ پس گفت زنی که نشسته بود نزد آنحضرت صلى الله  
 عليه وسلم یا رسول الله اگر میرند دو تن فرمود یا دو تن **باب** كَلِمَاتُ نَافِعَاتٍ مَاتَ لِمَيْتٍ اَوْ فَاَتَتْ  
 مِنْ يَدِهِ نَافِيتٌ و در بیان سخن نفع دهنده برای کسی که مرد او را میتی یا کم شد از دست او چیزی **مالك** عن  
 يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال هلك امرأة لي فأتاني محمد بن كعب القرظي يعزيتني بها

قلت ففقه  
 بالنصب جوابا  
 للنفي فحالة القسم  
 بفتح المشاء وكسا  
 الحاد المهملة و  
 تشديد اللام اي  
 ما يجعل به القسم  
 وهو اليقين والبراد  
 ٢٢٠  
 بالقسم قوله فحالة  
 وان منكوا الادوارها  
 وفتح الحاء الجوازا  
 على الصراط  
 السلمي  
 السنين واللام

قال انه كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم عابد مجتهد وكانت له امرأة وكان محبها ولها محبة فماتت  
فوجد عليها وجدا شديدا ولقي عليها أسفا حتى خلى في بيت وغلق على نفسه الباب واحتجب بالناس  
فلم يكن يَدْخُلُ عليه أحداً وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي حاجة استفتي فيها ليس يجزئ  
فيها الا مشافهة فذهب الناس ولزمت بابه وقالت ما لي من يد فقال له قائل ان ههنا امرأة  
اددت ان تستفتيك وقالت ان اددت الا مشافهة وقد ذهب الناس وهي لا تقارق الباب  
فقال انك لو ايتها فدخلت عليه فقالت اني جئتك استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت  
من جارة لي حلياً فقلت اليسر وأخبره زماناً فماتت ارباعاً الى فيه انا وديته اليهم فقال نعم والله فقال  
انه قد مكث عنده زماناً فقال ذلك الحق لو ذلك اياه اليهم حين اعادة كثر زماناً فقالت اني يرحمك الله  
انك اسف على ما اعادك الله ثم اخذ منك وهو حق به منك فاقصروا ما كان فيه ونفعه الله بقولها  
فاسم بن محمد گفت مردی از آن پیش من محمد بن کعب قرطبی تغزیه میکرد و مراد رباب آن زن را  
گفت هر آینه سخن نیست که بود و زنی اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کشنده و بود او را زنی و  
بودنیفته بان زن و دوست داوره او پس هر دو زن پس غمگین شد بروی بغم شدید و یانت بروی غمی تا  
آنکه تنها شد در خانه و بپست بر خود دروازه و در پرده شد از مردمان پس داخل نمیشد بروی محکم و هر آن  
زنی شنید این ماجرا پس او پس گفت هر آینه مرا بسوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم  
کرد از وی در آن حاجت کفایت نمیکند مراد آن صورت مکرر و بر سخن گفتن با او پس ترسند مردمان  
از دروازه عابد و فرست از زن و لازم گرفت دروازه او را و گفت نیست مرا از ملاقات او هیچ چاره  
پس گفت پیش آنجا بگویند که بر دروازه زنی است اراده کرده است که طلب فتوی کند از تو و گفت نمیخواهم  
مگر در سخن گفتن با او پس ترسند مردمان و او جدا نیش و از دروازه پس گفت عابد دستوری میداد او را پس  
داخل شد بروی پس گفت هر آینه آدم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت عابد چیست آن کار  
گفت هر آینه عاریت گرفتم از زنی که همسایه هست زیوری را پس میوشیدم از او عاریت میدادم آن را  
زمانی بعد از آن که مردمان آدم فرستادند پیش من در باب آن زیور آیا روکنم از ابوی ایشان گفت آری  
بخدا قسم پس گفت هر آینه آن زیور و رنگ کرده بود و نزدیک من زمانی پس گفت عابد این درنگ کردن  
زیور و نزدیک تو ادلی تر میکنند و تو آن زیور را با ایشان و قیقه عاریت دادند ترا زمانی پس گفت آن زن

ما ذکرته من العاقل  
انما هو من جهة  
۲۲۱  
قد بطلت لا بدخل  
في منعم الكذب  
كان قولك زيدا  
اسد اذا اردت  
انك تنجاء ليس  
بذلك و اذا اردت  
انه يحسن المصروف  
فذلك كذا في

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 الذي كنا لنهتدي لہ  
 فانما فضل الله علينا  
 وحفظه  
 اياه في كتابه  
 علمه قنوه  
 بفتح اللام وتشديد  
 الهمزة

قال من تصدق بصدق من كسب حبيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كف الرحمن يورثها  
 له كما يري احدكم قلوة او فضيلة حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه تصدق  
 نند صدقه از كسب پاك و قبول نيكند خدايها را گر پاك را جز اين نپياشد كه مي نهد آن صدقه را در دست  
 خدايها پرورش ميديد آن را براي آن صدقه و نهد چنانكه پرورش ميديد يكي از شما بچه سپ خود را يا بچه شتر  
 خود را تا آنكه ميشود آن صدقه مانند كوه **باب** للسائل حق وان جاء على فرس سوال كننده را خفت  
 اگر چه بايد بر سب **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعطوا السائل  
 وان جاء على فرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بدي سوال كننده را اگر چه بايد بر سب **باب**  
 الصدقة بالشيء القليل بيان صدقه بچيز اندك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عمرو بن معاذ الازدي  
 الانصاري عن جدته انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نساء المؤمنين لا تحرقن  
 احد يكن لمارتها ولو كرام شاة محرق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حقير ندي يكي از شما زني را كه ميشا  
 دوست يعني بتر ك بديه و اگر چه بز سوخته شده بديه كنند **مالك** عن زيد بن اسلم عن ابن جبير ثم الحار  
 عن جدته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ودوا المسكين ولو بظلف محرق رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فرمود باز گردانيد مسكين را اگر چه بستم سوخته باشد **مالك** قال بلغني ان مسكينا استطعم ما يشته  
 ام المؤمنين و بين يديها عنب فقالت لا تسان خذ خبث فاعطه اياه فجعل ينظر اليها و يعجب فقالت  
 عائشة تعجب كم ترى في هذا المجتة من متقال ذرة مالك گفت كه خبر رسيد مرا كه مسكيني طلب طعام  
 كرد از حضرت عائشه و پيش او بود انگور پس فرمود آدمي را بگير كه يانه پس بده آن را بان مسكين پس ميديد او  
 بجانب حضرت عائشه و تعجب ميكرد پس فرمود عائشه تعجب ميكني چه قدر مي بني و دين جبه از هم سنگ ذره **باب**  
 حق الاقارب و بيان حق اقارب **مالك** باسناده في قصة ابى طلحة حين تصدق بده حلو قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اري ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة افعل يا رسول الله  
 فقسمها ابو طلحة في اقاربه و بني عمه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو طلحه را وقتي كه قصد كرد بود كه  
 تصدق كند در راه خدا بپير جاريه را بآن من مصلحت مي بينم كه قسمت كنم آنرا در ميان اهل قرابت خود گفت  
 ابو طلحه چنين كنم يا رسول الله پس قسمت كرد آنرا ابو طلحه در ميان نزديكيان خود و اولاد هم خود **مالك**  
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى معصعة عن سليمان بن يسار انه قال دخل رسول الله

و ضم اللام وتشديد  
 الهمزة و ذات  
 الهمزة و فاصلة  
 هو و لا الناقصة  
 عن قلنت  
 هو على معني  
 المدونة و استجاب  
 قضاة حاجات  
 المسلمين ١٢

٣٣٣  
 قلنت  
 لا تخف من احدكم  
 ان تعصى الله  
 جارتها شيئا  
 ولو كرام  
 شاه محرق  
 الشاة محرق  
 جارتها شيئا  
 ولو كرام

صلی اللہ علیہ وسلم بیت میمونہ بنت الحارث فاذا صلب فیہا یمن ومعه عبد اللہ بن عباس و خالد بن الولید فقال من این کم هذا فقالت اهدته لی اختی ہزلیۃ بنت الحارث فقال لعبد اللہ بن عباس وخالد بن الولید کلا فقالا اولاً تا کل انت یا رسول اللہ فقال انی تحضرنی من اللہ حاضراً فقالت میمونہ استقبیک یا رسول اللہ من لہ عندنا فقال نعم فلما شرب قال من این کم هذا فقالت اهدته لی اختی ہزلیۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارا یتک جادیتک الی استأخرتنی فی عقیقہا اعطیہا اختک وصلی بہا وحملک ثم عی علیہا فانہ خیر لک واخل شد رسول اللہ در خانہ میمونہ بنت حارث کہ یکی از ازواج آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگاہ آنجا سوہارا بست و آنسوہارہ بیضہ ہاست و ہمراہ آنحضرت عبد اللہ بن عباس و خالد بن ولید بود پس فرمود از کجا آمدن شما این طعام گفت میمونہ ہدیہ فرستادہ بن خواہر من ہرلیہ دختر حارث پس فرمود عبد اللہ بن عباس و خالد بن ولید را شما بخورید ایشان گفتند تو نمیخوری یا رسول اللہ ثم آتتہ حاضر میشود و نزدیک من از جانب خدا یتعالی حاضر شونہ پس گفت میمونہ آیا نوشایم ترا یا رسول اللہ از شیریں کہ نزدیک ہاست پس فرمود آری پس قتیکہ نوشید فرمود از کجا ہست شما را این شیریں گفت میمونہ ہدیہ فرستادہ برای من خواہر من ہرلیہ پس فرمود رسول اللہ میمونہ را آیا دیدی تو آن شیریں خود را کہ طلب شورت کردی از من در آزاد کردن او بدہ او را بخوام خود و وصل کن با نقرت خود را تا خدمت کند او را ہر آئینہ این چیز بہتر است **باب فضل کفالة الیتیم فضیلت خبر داری کردن یتیم**

**مالک** عن صفوان بن سلیم انه بلغہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا وکافل الیتیم لہ او لغيرہ فی الجنة کھاتین اذا اتقی واستاد باصبعد الوسطی والی علی الایہام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من و خبر داری کنندہ و تربیت نمایند یتیم و آن یتیم از آن او باشد یا از غیر او و تربیت مانند این دو انگشت باشیم و قتیکہ بر نیزگاری نماید و اشارہ فرمود با انگشت وسطی و انگشتی کہ متصل بہ ہام ہست **باب**

لا یأخذ الصدقة الا باخطار و ذکر صدقہ الا باخطار **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابرہہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال والذی نفسی بیدہ لان یاخذ احدکم حبلہ فیحطب علی ظہرہ خید من ان یا فی رجلاً اعطاه اللہ من فضلہ فیسا لہ اعطاه او من بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و قسم بذاتی کہ نفس من دوست و ست آنکہ بگیرد یکی از شمار لیسان خود را پس ہزیم کشد بر پشت خود و ستر است از آنکہ بیاید در پیش ہر دوی کہ دادہ است او را خدا یتعالی از فضل خود یعنی تو اگر می پس سوال کند از دوی

میداد و را یا نزد او را یعنی خبرها **صالح** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو

على المنبر وهو يذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة البذل العلياً خير من البذل السفلي والبذل العلياً

المدقة والسفلي هي المسئلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود

داد و کر میگرد صدق را و خود را باز و شستن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا

کننده است و دست زیرین سوال کننده است **صالح** عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة أن رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين بهذا الطواف الذي يطوف على الناس فتدعه للفقير والفقير والفقير

والفقير قالوا فمن المسكين يا رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن الناس له فتصدقوا عليه

ولا يقوم فبسال الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود است مسکین حقیقی طواف کننده که بر میگردد و بر مردمان

پس از میگردد و اندازد و یکس قلمه و دو قلمه و یک خرد و خردا گفتند پس کیست مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی یابد

مال را که بی احتیاج گردد و اندازد و او مطمئن میشوند مردمان بروی تا صدقه داده شود و او را بر نمی خیزد و تا سوال کند از مردمان

**صالح** عن زيد بن اسلم عن أبيه قال قال عبد الله بن لاریم أدلني على بعير من المطايا استحل عليه أمير

المؤمنين فقلت نعم جاز من الصدقة فقال عبد الله بن لاریم اتخبت أن رجلاً ياد فاني يوم جار غسل لك بما

تحت ازاده و دفعیه ثم اعطاك فشرته قال فضربت و قلت يغفر الله لك انقول لمثل هذا فقال عبد

الله بن لاریم انما الصدقة آسأخ الناس بعينها و لها عنهم گفت عبد الله بن لاریم را رقم اسلم را کدالت کن مرا بر شتری

ز شتر اسبک روا طلب کنم از امیر المؤمنین که سوار کند مرا بر آن پس گفتم آری شتری است از صدقه پس گفت

عبد الله بن لاریم آید و دست میداری که مردی فریه در روز گرم بشوید برای تو آنچه زیر از او است و میان

ران و عانه را بعد از آن بدو ترا پس بنوشی آنرا گفت پس ختم گرفتم و گفتم خدا یا مرا ز او ترا یا میگوید مرا آن

این سخن پس گفت عبد الله بن لاریم جز این نیست که صدقه و سخ مردمان است میشوند از از خویش **باب**

ما نقصت صدقة من مال **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول

ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبداً بعفو إلا عزاً و ما تواضع عبداً لله إلا دفعه الله قال مالك

لا ادري أين وقع هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أم لا مالك شنید علام بن عبد الرحمن را که می گفت

ما نقصت صدقة من مال را و زیاده نمیدهد خدا تعالی بنده را بسبب عفو مگر عزت را و تواضع ندهد مگر دین را

عبد الله بن عمر را و او را خدا تعالی مالک گفت نمیدانم که این حدیث بر داشته میشود یعنی نسبت کرده میشود





بدرستی و ان تعبهم واجبل الله جميعا وان تاتوا من ولاه الله اهرم ويستخط لكم قيل وقال واضاعة المال وكثرة السؤال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر این خدا نیاید میکند در حق شماست خصلت را و ناخوش میدارد در حق شماست خصلت را نباید میکند در حق شما که عبادت کنید او را و شریک مقرر نکنید با او چیزی را و آنکه چنانک زبیر بن خدا نیاید همه یک جا و آنکه نیک خواهی کنید در حق هر که و الی ساخت خدا تعالی امور شما را یعنی تخلفه را و ایند میکند در حق شما ذکر اقوال مختلفه فی فایده گفته شد چنین و فلان گفت چنان و ضایع کردن مال و بسیاری سوال مترجم گویند مراد از اعتصام بحبل الهدى اتباع کتاب خدا و سنت رسول است صلی الله علیه و سلم و اختلاف نکردن در عقاید اسلامیه و در چیزیکه حکم آن از شرع واضح شده باشد مراد از قبل و قال اکثر کلام و خوش در گفتگو بامی پیوده است و مراد از اضاعه مال عدم حفظ آن و صرف نمودن در معاصی است و کثرت سوال عبارت از سوال سائل اغلو طه که اصلی نداشته باشد و نیز از سوال لال اعتبار نموده اند و السلام باب ثواب الحج والعمرة و ربیان ثواب حج و عمره **قال**  
عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما والحج المبرور ليس له جزاء الا الجنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
عمره تا عمره دیگر کفارت است آن گناهان را که در میان این هر دو بوده است و حج مبرور نیست آنرا جزا را  
مگر بهشت حج مبرور نیست که مخلوط نباشد بان چیزی از گناه **قال** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن حبان انه سمعه يقول ان رجلا عمل ابى ذر بالزينة وان ابا ذر ساله اين تريد فقال اردك  
الحج فقال حل نزعك غيره قال لا قال فاكتشف العلى قال الرجل فخرج حتى قدمته مكة ثم مكنت  
ما شاء الله ثم اذا انا بالناس متقصفين على رجل قال فضا غطيت عليهم الناس فاذا الشيخ الذى وجدنا  
بالزينة يعنى ابا ذر قال فلما داني عوفى فقال هو الذى حدثتك يحيى بن سعيد شنيد از محمد بن يحيى بن حبان  
که ذکر میکرد و میگوید که گذشت برای من در روز نه و ابو ذر سوال کرد و او را که کجا میخواهی که بروی گفت قصد  
حج دارم گفت ای اشتاق کرده هست ترا غیر حج یعنی سوای این قصد هم چیزی داری گفت فی گفت  
ابو ذر از سر نو کن عمل را یعنی همه گناهان تو محو شد گفت آن مرد پس بر آدم تا آنکه رسیدم بکعبه پس درنگ کردم  
مدتی بعد از آن ناگاه رسیدم بجایه از مردمان که ازدحام کرده بودند بر شخصی گفت پس فرجه است کردم برو  
بمردمان پس ناگاه همان پیر است که یافته بودم او را در روزه یعنی ابو ذر پس قسبه دیدم را شناخت پس

قل ان نخصمكم بال  
 قول ان نختصمكم بال  
 جعبان فنتعوه  
 الله ونسته ندب  
 مختلفوا في القضا  
 الاسلامية وفي  
 امور من الشرع  
 مستغنيان واما  
 عليه وقراس جلي  
 ما كان من قتل  
 النجاشي او من  
 النظميني بني  
 اوقيا سبن جلي  
 على المنصور من  
 حاد بشا اختلاف  
 من ٢٢  
 قل ان نختصمكم  
 الله عليه وسلم  
 قال فعلا من  
 من كلامه ما  
 ينبغي ان  
 من الانفاق  
 من سئل ان  
 قيل هو  
 المالك دا  
 الملبس وال  
 الذي لا ي  
 انما خطاه  
 في قوله  
 في قوله  
 في قوله

گفت سخن بیان است که گفته بودم **باب ثواب العمرة في شهر رمضان** وريان ثواب عمرة ودر رمضان  
 عن يحيى بن عمار سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت  
 اني كنت تشبهت للحج فاعترض لي فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمرى في رمضان فان عمرة  
 فيه كحجة امزني بنسب انحضرت صلى الله عليه وسلم ليس گفت هر كس از من بمان کرده بودم برای حج پس غرضی بر  
 آدم را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را که عمرة کن در رمضان پس هر كس عمرة در رمضان مانند حج  
**باب فضل الجهاد في سبيل الله وريان فضيلت جهاد ودر راه خدا** **باب ثواب** عن ابي الزناد عن  
 الامام عرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم  
 القائم الدائم الذي لا يفتر من صلوة ولا صيام حتى يرجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود صفت جهاد  
 كننده ودر راه خدا تعالی مانند صفت روزه دارنده نماز شب گذراننده است عمل ودام كننده انده نمیشود  
 نماز واز روزه تا آنکه باز گردد و**باب ثواب** عن ابي الزناد عن الامام عرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قال تكفل الله من جاهد في سبيله لا يخرج من بيت الا لجهاد في سبيله وتصدق كل مائة  
 ن يخله الجنة او يردّه الى مسكنه الذي خرج منه ما مال من اجرا و غنيمته رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فرمود ضامن شد خدايها كسی را که جهاد كرده است ودر راه او برمی آرد او را از خانه او اگر جهاد ودر راه خدايها  
 باورد استن و عداي او که داخل كند او را بهشت يا باز آرد او را بخانه او که برآمده بود از آن با وجود آنچه  
 حاصل كرد از اجر يا غنيمت **باب فضل الجهاد في البحر** بيان فضيلت جهاد دريا **باب ثواب** عن  
 عبد الله بن ابي طلحة عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى قضاء  
 داخل على ام حرام بنت ملحان قطعت و كانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل عليها رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فاطعمته و طيب ثوبه و راسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ  
 هو فيمك قالت فقلت ما يفحك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله يرون  
 هذا البحر مملوكا لاسرة او مثل الملوك على الاسرة يسكنك اسحق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله  
 ان يجعل بينهم فداها ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ وهو فيمك قالت فقلت يا رسول الله  
 يفحك قال ناس من امتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله يرون هذا البحر مملوكا على الاسرة را  
 بل الملوك على الاسرة كمال قال في الاولى قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم



قال والذي نفسي بيده لقد دنت اني اقاتل في سبيل الله فاقتلتم احبي فاقتلتم احبي فاقتلتم احبي  
ابو هريرة يقول ثلثا اشهدك الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست راست مرا بزند و گردم که من کارزار کنم در راه خدا ایتعالی بپر  
کشته شوم بعد از آن زنده کرده شود مرا پس کشته شوم باز زنده کرده شود مرا پس کشته شوم ابو هریره گفت  
سته بار که ای سیدم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلمه فرمود **صالح** عن ابی الزناد

الاخبر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يبعثك الله يوم القيمة الى رحلتين  
تقتل احداهما الاخرى فلا تصدقن الجنة يقال هذا في سبيل الله فيقتلتم احبي فاقتلتم احبي فاقتلتم احبي  
فشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بخند خدا ایتعالی التفات کرده لبوی دشمن می کشد کی از ایشان  
آن دیگر را مردود داخل شوند در بهشت کارزار میکنند این یک در راه خدا پس کشته میشود بعد از آن رجوع حجت  
میفرماید خدا ایتعالی بر آن کشته پس کارزار میکند در راه خدا پس شهید میشود **صالح** عن ابی الزناد

عن الامام عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يكلم احد  
في سبيل الله والله اعلم من يكلم في سبيل الله الا جاء يوم القيمة ويوحى شعيب دما اللون لون  
دم والريح ريح مسك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست زخمی  
کرده میشود و میگویند در راه خدا ایتعالی و از ترس کسی که زخمی کرده میشود در راه خدا اگر کسی ایستد و  
قیامت حال آنکه زخم او روانست بخون رنگ مانند رنگ خونت و بوی مانند بوی مشک **صالح**

عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب في الجهاد وذكر الجنة ودخل من الانوار  
ياكل تمرات في يده فقال اني لم يرض الدنيا ان جلست حتى افزع منها من فرح ما في يده فحمل بسيفه  
فقاتل حتى قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرمود مردان را در جهاد و یاد داد ایشان را بهشت  
و مردی از انصار بخورد خرا بخند که در دست او بود پس گفت هر آنکه من جریمم برویا اگر نشنیم تا تو بگو  
تاریخ شوم ازین خرابا پس من درخت انجیر در دست او بود پس جمله کرد و بشیر خود پس کارزار کرد تا آنکه  
کشته شد **صالح** عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل قال الغر وغر وان فخر و يفتق فيه الكريمة

وياسر فيه الشريك ويطاع فيرد ولا هم و يجتنب فيه الفساد فذلك الغر وخير كله وغر ولا  
ينفق فيه الكريمة ولا يفسد فيه الشريك ولا يفسد فيه ولا يفسد فيه الفساد فذلك الغر وخير كله وغر ولا  
ينفق فيه الكريمة ولا يفسد فيه الشريك ولا يفسد فيه ولا يفسد فيه الفساد فذلك الغر وخير كله وغر ولا

غزائست که خرج کرده میشود و در آن مقام کوشش و شجاعت و شهادت و شایسته و اگر کرده میشود صاحب امر را  
 و احتراز کرده میشود از فساد پس این غزایست همه آن و قسم دیگر از غزایست که خرج کرده میشود و در آن مقام نفس  
 بخوشنوی محبت و شهادت میشود و شایسته و اگر کرده میشود صاحب امر را در آن و احتراز کرده میشود از فساد و در  
 پس این غزایست که صاحب آنست که نفع و برادر است و باقی است فی سبیل الله محسباً مقبلاً کیف عنه المظالم الا الله  
 بیان شخصیکه که کشته شود در راه خدا یا مال که طلب اگر کشته یا شد و روی آورده یا بر خنک زایل کرده شود از روی گنا یا اگر کشته  
 عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابی سیرانه قال جاء  
 رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان قتلتي في سبيل الله منابرًا محتسبًا مقبلاً  
 غیر مدبراً یکفر الله عنی خطایای فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلما ادبر الرجل ناداه رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم أو امر به فتودی له فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف قلت فأعاد  
 علیه قوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ألا الدين كذلك قال لی جبریل أنه مروی عن  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم این گفت یا رسول الله اگر کشته شوم در راه خدا حال آنکه کشته شده باشم و طلب  
 کشته یا حر روی آورده باشم بر خنک زیت داده یا جنگ آزار ایل کند خدا تعالی از من گنا مان مرا پس فرمود  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر یی قتیکه بشت کرده روان شد او از داد او را آنحضرت صلی الله علیه  
 وسلم یا حکم فرمود و بخواندن او پس او از داده شد حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 چگونه گفتی این را دیگر عرض کن و سخن خود را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر زایل کند خدا تعالی گنا یا اگر فرغی یا یعنی حقوق  
 العباد و همچنین گفت مرا جبریل **باب** وجوب الاعتصام بالكتاب والسنة و بیان وجوب جنگ  
 زدن کتاب و سنت **مالك** انه بلغ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تركت فيكم اربعين  
 شیئاً ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنة نبي رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود گذاشته ام در میان  
 شما و چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه جنگ و رزمید بان کتاب خدا تعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیه وسلم  
**باب** فصل من دعا الى هلكا بمیان فضیلت شخصیکه دعوت میکند بجا **مالك** انه بلغ  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من داع يدعو الى هلكا الا كان له مثل اجر من اتبعه الا  
 ينقص ذلك من اجورهم شيئاً و ما من داع يدعو الى ضلالة الا كان عليه مثل او دارم لا ينقص  
 ذلك من او دارم شيئاً رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود میستم بیم دعوت کننده که بخواند بسوی هدایت

مگر که باشد او را مانند اجر کسی ... که میروی او کند و کم نمیکند از اجر تا و ایشان چیزی نیست با هیچ خواننده که بخواند  
بوسی گزاهی مگر که باشد بروی مانند گنا مان ایشان یعنی گنا مان بی روان او و ناقص نمیکند از گنا مان ایشان چیزی

**باب التلطیف فی الآخر بالمعروف و در صفت بلایت و امر معروف و ماله** الله بلغه از عامله

لعمر بن عبد العزيز كتب اليه يذكر ان رجلا متع ذكوة ماله فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه ولا تأخذ منه ذكوة

مع المسلمين قال فبلغ ذلك الرجل فاستند عليه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

بذكره ذلك فكتب اليه عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاجاب بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه

۲ قلنت  
تلفظ کل شی  
اعلا ۱۰

الا أخبركم بخير الناس منزلاً دخل اخذ يعقوبان فوسى بجا بعد في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلاً  
بعده دخل معتزل في غنمته يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويعبد الله وحده ولا يشرك به شيئاً  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آيا خبر نهم شمارا بيهترين مردمان از روی منزله مرويه بدست گرفته است  
الکام سپ خود را بجا میکند در راه خدا آيا خبر نهم شمارا بيهترين مردمان از روی منزله بعد از اين معنی  
بعد از آن بجا میبرد و دست که گرفته گرفته است در میان ربه بر پا میدارد و نماز را و میبرد زکوة را و عبادت  
میکند خدا استیجاب آنها و شریک مقرر نمیکند با او کسی را **باب** ترك ما يشغله عن ذكر الله وترك چیزی  
که مشغول میکند از یاد خدا استیصال **باب** با سنده اهدى ابو جهم بن حذيفة لرسول الله خيمته  
سأمتهم لها علم فشهد فيها الصلوة فلما انصرفت قال يعنى لعائشة ددي هذه الخيمته الى ابي جهم  
فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكا دقيقتي بديه فرساو ابو جهم برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم یک جا در  
از خرو از علم بود پس حاضر شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن خیمه بنابر وقتیکه بازگشت از نماز گفت  
یعنی حضرت عائشه را باز گردان این خیمه را بسوی ابو جهم پس هر آینه من نگاه کردم بسوی علم آن در نماز  
پس نزدیک بود که مشغول گردانم **باب** عن عبد الله بن ابی بکر ان رجلاً من الانصار كان يصلي  
في حائط له بالقف وادمن اودية المدينة في زمان التمر والتفل قد دلت وهي مطوقة بمرها فظفر  
اليها فاعجب ما دأى من عمرها ثم رجع الى صلوة فاذا هو لا يدري كم صلى فقال لقد أصابني وما لي  
هذا فاسترجع عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذكر له ذلك وقال هو صدقة فاجعله في سبيل  
الخير فباع عثمان بن عفان نجسين الفاضل في ذلك المال الخمسين مروى از انصار نماز میکند در دیوار  
از آن خود در وادی قف که وادی است او و ادیهار مدینه و رزان خرا حال آنکه خرمایان بسبب بسیاری  
خوشهها سرفرو کرده بودند پس آنخرمایان طوق پوشانیده شده بودند میبایست نظر کرد آنرا و انصاری ابو  
آن خرمایان پس خود وقت ساخت او را آنچه دید از حال خمر آن خرمایان بعد از آن بازگشت بسوی  
نماز خود پس ناگاه وی نمیدانست که چه قدر نماز گذارده است پس گفت در دل خود هر آینه رسید مرا بسبب  
مال من قنبه پس آمد پیش حضرت عثمان و وی آنروز خلیفه بود پس ذکر کرد پیش او این اجرا و گفت آن  
بوستان صدقه است پس بنده او را در راه خیر پس فروخت آنرا حضرت عثمان به بنجاه هزار پس نامیده شد  
آن بوستان نجسین **باب** سبعة نظام الله في ظله يوم لا ظل الا ظله مغت کس اند که در می رود

۲۳۳

۲ قلنت  
تلفظ کل شی  
ادوم و مملو ۱۰



خدایتعالی ایشان در سایه خود روزیکه نیت سایه الاسایه او تعالی صالک عن حبیب بن عبد الرحمن  
 الانصاری عن حفص بن غاصم عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم سبعة یطهرهم الله فی ظلّه یوم لا ظل الا ظله امام عادل وشاب نشأ فی عبادۃ  
 الله ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه حتى یرجع ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلك  
 ونفرا ورجل ذکر الله خالیاً من قلبه ففاضت عیناه ورجل دعته ذات حسب وجمالی فقال ان  
 اخاف الله رب العالمین ورجل تصدق بصدقة فاحضاها حتى لا تعلم شیئاً له ما تنفق علیه رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که در می آید و خدایتعالی ایشان را در سایه خود روزیکه نیت  
 مگر سایه او یا شاه دادگر جوانی که پیدا شده است در عبادت خدایتعالی و مردیکه دل او باز بسته است به مسجد و تنگ  
 برمی آید از مسجد تا آنکه باز گردد و بوی او و آن دو شخص که یکدیگر دوستی کردند در راه خدا جمع شدند بر دو  
 و متفرق شدند بر دوستی و مردیکه یاد کرد خدایتعالی را تنها از دل خود پس جاری شد و چشم او و مردیکه خواند  
 او را زنی صاحب غرت و دل بر گشت هر آنکه من بیشتر سم از خدایتعالی پروردگار عالمها و مردیکه در راه  
 خدایتعالی صدقه داد پس پنهان کرد آنرا تا آنکه نمیدانند دست چپ او آنچه نمیدانند دست راست او **باب**  
 عقوبت خصال من الاثم وریان عذاب خصمه از گناه صالک عن یحیی بن سعید انه بلغ عن عبد  
 الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلول فی قوم قط الا اُلقي فی قلوبهم الرعب ولا فتی الزنا فی قوم  
 قط الا کثر فیهم الموت ولا نقص قوم المکیال والمیزان الا قطع عنهم الرزق ولا حکم قوم بغير الحق  
 الا فتی فیهم الدّم ولا خیر قوم بالعهد الا سلط علیهم الحدّ عبد الله بن عباس گفت ظاهر شده است  
 غلول در هیچ قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خدایتعالی و دل ایشان ترس و بیم و ظاهر شده است زنا در قوم  
 هیچگاه مگر بسیار واقع شد در ایشان موت و ناقص نه کردند هیچ قومی چنانچه و تر از و را مگر بازوشت از ایشان  
 خدایتعالی رزق را و حکم نه کردند هیچ قومی بغير حق گمراه نشود و در ایشان خون با حق و نه شکسته است بیم  
 قومی عهد را مگر مسلط میکند خدایتعالی بر ایشان دشمن **باب** فضل المتحابین فی الله وریان فضیلة  
 بهم دوستی دارندگان برای خدای تعالی صالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن عمر عن ابی الحسین  
 سعید بن سید عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارک و تعالی  
 یقول یوم القیمه ان المتحابین لجلالی الیوم اطهرهم فی ظلّی الا ظلی رسول الله صلی الله علیه وسلم



فاذا ابغض الله العبد قال مالك لا احببته الا انه قال في البعض مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فرمود و قتيكه دوست ميدارد خدا تعالی بنده را ميگويد جبريل را يا جبرئيل مرا دوست داشته باش فلان شخص  
 را پس تو دوست گير او را پس دوست ميگيرد او را جبرئيل بعد از آن خدا ميگفت جبرئيل در اهل آسمان كه مرا دوست  
 تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست داريد او را پس دوست داريد او را اهل آسمان بعد از آن  
 نهاده ميشود براي او قبول و رزق و قتيكه ناخوش دارد خدا تعالی بنده را گفت مالك بنده ام رخصت را  
 صلى الله عليه وسلم مگر آنكه فرموده است در باب نفی آنچه مذکور شد در باب حب مالك عن عبيد بن  
 سهيل بن مالك عن امير عن كعب الاحبار انه قال اذا احببتهم ان تقولوا ما للبعد عند دبر فاقطروا  
 ما يتبعه من حسن الثناء كعب احبار گفت و قتيكه بخوابيد كه بدانيد كه چه مرسته است بنده را نزد يك برادر و كار خود  
 پس ببينيد كه چه چيز از بي وى مى آيد از نماي مردمان **باب فضل مجالست العلماء** بيان فضيلت متمشيت  
 با علما **مالك** انه بلغه ان لقمان الحكيم اوصى ابنه فقال يا بني جالس العلماء و راحتهم و كبتك فان  
 الله يحبي القلوب بنود الحكمة كما يحبي الارض المتيعة و ابل لقمان حكيم وصيت كرد پس خود را بركت اى پسر  
 من متمشيت كن با عالمان و مروت كن با ثبات بر و زانوئى خود پس مرا دوست داشته باش زنده ميسازد و دلها را بنور علم  
 چرا كه زنده ميسازد و زمين مرده را به باران بزرگ **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن ابي حنيفة  
 مولى عقيل بن ابي طالب عن ابي واقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما هو جالس في المسجد  
 و الناس معه اذا قيل نفر ثلثة فاقبل اثنان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم و ذهب واحد فلما  
 و قفا على رسول الله صلى الله عليه وسلم سلما فاما احدهما فداى فوجت في الحلقة فجلس فيها و اما  
 الاخر فجلس خلفهم و اما الثالث فادبر ذاهبا فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا اخبر  
 عن نفر الثلثة اما احدهم فاولى الى الله فاولاه الله و اما الاخر فاستحيى فاستحيى الله منه و اما  
 الاخر فاعرض فاعرض الله عنه ابو واقد شني گفت و ران هنگام كه رسول الله صلى الله عليه وسلم نشست  
 در مسجد و مردمان با او بودند ناگاه روى آوردند سه كس پس آمدند و كس رفت يك كس پس و قتيكه استاده شد  
 دو كس نزد يك آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام گفتند اينكى از نشان فرجه و يد و طقه پشت در آن فرجه  
 و اما آن ديگر پشت پس پشت ايشان و اما آن سوم پس پشت داد و روان شده پس و قتيكه فارغ شدند  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم از سخن خود فرمود يا خبرندم شما را از مال اين سه كس ايكى از نشان جاى گرفته

قلندر  
 ابوالخوار عظيم  
 القطر

۲۳۶  
 قلندر

قوله فاولاه الله يعنى اولاه  
 منزلة القرينة قول فاجاب  
 اى فى المراتبة ختمه  
 النبى صلى الله عليه وسلم  
 و الحاضرين و استحيى  
 من الخافين استحيى  
 الذى خاف من استحيى  
 اى بطر من استحيى  
 قوله فاعرض الله عنه  
 سخط عليه و لم يجعل  
 و اخبر نضيداً

بسی خدایس جای داد او را خدا و اما آن دوم پس جای کرد از خدا پس جای کرد خدا تعالی از وی و اما آن و گیر از او  
اعراض کرد خدا تعالی از وی یعنی ختم گرفت خدا تعالی بروی وی نصیب ساخت او را از خیر **باب** الترغیب  
فی الطریق الحسن در رغبت دادن خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال اخبرنا اوصانی به رسول  
الله صلی الله علیه وسلم حین وضعته یحیی فی القوز انه قال لی احسن خلقک للناس معاذ بن جبل  
معاذ بن جبل گفت از خیریز که وصیت فرمود بان رسول الله علیه وسلم وقتی که نهادم پای خود را در رکابش ترا  
بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردان ای معاذ بن جبل **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال  
بلغنی ان المرء لیدرک بحسن خلقه درجته القائم باللیل الطامح بالهوا اخر یحیی بن سعید گفت که خبر رسید  
یعنی ببلغت هر آنکه مردی را بدیسیب نیک خلق خود درجه یکسکه بنماز شب ستاده باشد در شب بروزه نشسته شده  
باشد و نیم روز **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت الایم حسن  
الاخلاق فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اطلاق را **باب** فضل التقیة  
والتوادة بیان فضیلت میان روی و در وجه معاش و بر داری **مالک** انه بلغه عن عبد الله بن عباس انه  
کان یقول القصد والتوادة وحسن السمات جزء من خستة وعشیرین جزء من النبوة عبد الله بن عباس  
میگفت میان روی و در امور معاش و بر داری و خوشنوی حصه است از بیت و نیم حصه نبوة **باب** مداواة  
الناس و رصفت در اراة کردن با مردمان **مالک** انه بلغه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم  
اها قالت استاذن دجل علی النبی صلی الله علیه وسلم قالت عاشت وانا معه فی البیت فقال رسول  
الله صلی الله علیه وسلم بش ابن العشیرة ثم اذن له قالت عاشت فلم تشب از سمعت خجک  
رسول الله صلی الله علیه وسلم معه فلما خرج الرجل قلت یا رسول الله قلت فیها قلت ثم لم  
تشب از خجک مع فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من شر الناس من اتقاء الناس  
لشوة از حضرت عائشة مرویست که دستوری طلب کرد شخصی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و من آنحضرت  
بودم در خانه پس آنحضرت فرمود بپرسید است این شخص بعد از آن دستوری داد او را گفت حضرت عائشة  
پس درنگ نه کردم از آنکه شنیدم بسم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با او پس قویکه بر آمد آنرا و از خانه  
گفتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن درنگ نه کردی از آنکه بسم کردی با او پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه بدترین مردمان کسی است که برهنه کنند مردمان از طلاقات از جهت

مفتی

کثیره منها حسن

كثيره من  
في الإخوان والحملة  
الاهل منها الجيد  
ظلم النفس

العفو عن ظلم النفس  
لما يحيل لها خبره  
: النهار

نصف النصف  
٢٣٤  
٥

١٢ قلت  
الفضيل هو الافضل  
والتواضع

والتوسط في بديل  
الملك والمحبة وغير ذلك

المسكن حسن الهيئة  
والمظهر

بالتنظر في الدين

خوئی او باب فضل ترك الرجل ما لا يعقبة و فضيلت تركه كرون مردی را كه در كار نيست او  
مالك عن ابن شهاب عن علي بن حسين بن علي ابن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ال من حسن اسلام المودع تركه ما لا يعقبة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود از كمال و از حسن كمال  
ست ترك كردن آدمی آنچه در كار نيست او را باب الاقبال على الصعفاء و حسن نعم الله عليهم  
بيان فضيلت متوجه شدن بر حال ضعيفان و حسن خبر داری كردن با ايتان مالك عن هشام  
ن عروة عن ابيه انه قال انزلت عيسى و قولي في عبد الله بن ام مكتوم جاء الى رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فجعل يقول يا محمد استبدتني وعند النبي صلى الله عليه وسلم جعل من عظماء المشركين  
فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يعرض عنه و يقبل على الآخر و يقول يا بافلان هل تري بما افول  
باسا فيقول لا والله ما ادرى بما تقول باسا فانزلت عيسى و قولي ان جاءه الا حنة عروة  
كه فرود آورده شد عيسى و قولي و باب عبد الله بن ام مكتوم آدلسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس  
شروع كرد كه ميگفت يا محمد نزد يك خود گردان مرا و نزد يك آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آنوقت مردی  
بود از عظمای مشركين پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم اعراض ميكرد از وی و متوجه بود بر آن ديگر كه از رؤسا  
مشركين بود و مينفرمود الى فلان آيا مني بخيز كيه ميگويم عيسى پس ميگفت او مني قسم بخور كه مني بنيم  
بخيز كيه ميگويم عيسى پس فرود آورده شد عيسى و قولي ان جاره الاعشى باب في كل ذات كبد  
و طبخة اجود احسان با هر جانوري كه بگردد و در تو اب است مالك عن سمعيه مولى ابى بكر عن  
صالح السمان عن ابيه ربه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رجل عتي بطريق اذا انزل  
عليه العطش فوجد يدا فتول فيها فشرب فخرج فاذا كلب يلهث يا كل التوى من العطش فقال له  
لقد بلغ هذا الكلب مثل الذي بلغ مني فنزل البئر فلا تخفتم امسككم بفيه حتى دق فسقى  
الكلب فشكر الله له فغفر له فقالوا يا رسول الله ان لنا في البهائم لاجرا فقال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم في كل ذات كبد و طبخة اجود احسان و در آن هنگام كه ميگفت  
و در راهي نگاه نشدت رسيد او را تشنگي پس يافت جايي پس فرود آمد و در آن جايه پيل ب خور و پس را  
ديد آنجا گلي را كه زبان برمي آورد و از دامن خود و بخورد خاك نمناك را بسبب تشنگي پس گفت آنم  
رسيد است اين گلي از تشنگي فامد آنچه رسيد بود من پس فرود آمد و در جايه پس بر كرد و سوزه خور و

نگهداشت از زبان خود آنگه برآمد پس آب نوشانید یک را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل پس بامروز  
 او را بگفتند یا رسول الله آیا ما را در جان و روان غزوی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم <sup>جائز</sup> که  
 که جگر تر و در تو آب است **باب** فضلی الحیاء بیان فضیلت حیا **صالح** عن ابن شهاب عن  
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی رجل وهو یعوط  
 أخاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم دع عنان الحیاء من ایمان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آن مرد نیکو گفت بر او رنخود را در باب حیا پس فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بگذار او را و اگر آئینه حیا از ایمانست **صالح** عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزد  
 عن زید بن طلحة بن دکانة یروعه الی النبی صلی الله علیه و سلم لکل دین خلق و خلق الاسلام الحیاء  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر دینی را طاعت و خلق و دین اسلام حیاست **باب** فضل  
 کظم الغیظ فضیلت فرو خوردن خشم **صالح** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن یونس  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیس الشدائد بالصبر غیر انما الشدائد الذی یملک نفسه  
 عند الغضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بپهلوان نیست آنکه گشتی گرفتن بخیلطانند مردم را خراب  
 ۹ نیست که بپهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود و نزدیک خشم **صالح** عن ابن شهاب عن  
 حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلاً أتى الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول  
 الله علیّی کلّیّات أعلّیش بهنّ ولا ینکثر علیّی فأنشئ فقال رسول الله لا تغضب هر آینه مروی  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چند کلمه که گذران کنم بر حسب آن  
 و بسیار غم را بر من که انگاه و اموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم خشم بگیر **باب**  
 ذم الشحّاء و الحقد **باب** نه است کینه **صالح** عن سهیل بن ابی صالم السمان عن ابیہ عن  
 بهیرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یقتم ابواب الجنّة یوم الاثنين والخمیسین <sup>ضعف</sup>  
 لکل عبد مسلم لا یشرک بالله شیئاً الا یجل کانت بینہ و بین اخیه شحّاء فیقال انظر و اهدین  
 حتی یسطلحا انظر و اهدین حتی یسطلحا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کثاده کرده میشود در واز  
 بنشت روز و شب و روز بخشنه امر زید میشود و برنده مسلمان را که شریک مقرر نمیکند با خدا چیز را اگر مرد  
 که بود در میان او و در میان بر او را و کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت میدان و شخص را تا آنکه

صلح کنند یا یکدیگر مهلت و بیدارین و و شخص را تا آنکه صلح کنند یا یکدیگر **صالح** عن مسلم بن ابی حریم  
عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة انه قال تعرض أعمال الناس كل جمعة فثلاثين يوم الاثنين ويوم  
الاثنين فيعقر لكل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه وبين اخيه شحنا وفيقال اتركوها هذين حتى  
يقضا او اتركوها هذين حتى يقضا ابو هريرة گفت عرضه کرده میشود وعلماهای مروان در جمعیه و و بار روز  
دوشنبه و روز پنجشنبه پس اگر مزید میشود هر بنده مسلمان را اگر بنده که بود میان او و میان برادر او کینه گیر  
میشود و بگذارد این و و شخص را تا آنکه رجوع کند یا خلاص یا گفته شود و مؤخر این و و شخص را تا آنکه رجوع کنند

مَالِكٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنِ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ  
 مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالنَّوَائِلِ قَالَ أَصْلَاهُمْ ذَاتُ الْبَيْنِ وَآيَاكُمْ وَالْبَعْضَةُ فَأَهَا هِيَ الْحَالِقَةُ  
 سَعِيدُ بْنُ أَبِي كَثِيرٍ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ  
 سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ  
 سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ

علی الحنفی فقال یا هنی ختم جناحك عن الناس وأتق دعوة المظلوم فانه دعوة المظلوم مجابة مختصر  
 عمر بن الخطاب عامل ساجت مولی از آن خود را که خوانده میشد او را بسیار حجتی بر گفت یا منی نه کن باز و یا منی  
 از مردمان و بترس و عا مظلومان را این هر آینه دعا بر مظلوم مقبول است **باب** ذم اساءة الطن و <sup>التحسیر</sup>  
 والتحاسد والتساغص و زردست بدگمان شدن و حسد جوئی مظلومان نمودن و با هم حسد کردن و بغض  
 و زردیدن **قال** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال اياكم والظن فان الظن كذب الحديث ولا تحسسوا ولا تحسسوا ولا تنافسوا ولا تنافسوا ولا تباغضوا ولا تباغضوا ولا تداروا وكونوا عباد الله اخوانا رسول الله عليه وسلم فرمود و در دین خود را را  
گمان بدین برآیند گمان بدو دروغ ترین سخن است و عیب جوئی نکنید و تفتیش عیب یکدیگر ننمایید و مناقشه  
با هم نکنید یعنی غلبه بر چیزی یا یکدیگر نکنید و حسد نکنید و نفوذ یا یکدیگر نکنید و پشت نه گردانید از یکدیگر و اشتباه  
ای ندانید گمان خدای را و ان باهم باب الترغیب فی شکر نعم الله عز وجل باب و رعیت و ادنی  
شکر نعمها رخدای عز وجل **صالح** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد  
فوجد فيه ابا بكر الصديق وعمر الخطاب فسا لها فقالا اخرجنا الجوع فقال رسول الله صلى

قلت

لقد والله ان لم يكن حاله  
والانفصال عن الجوارح  
والوصول الى ما عند الله  
مستحيل والذات الدنيا  
وما ينظر الى غير ذلك  
سراجه

بما عني من نور  
نور علي بن ابي طالب  
از همة لقاء الله ان  
تكون

الانوار  
الذات  
من ذلك  
الذات  
من ذلك  
الذات

الذات  
من ذلك  
الذات  
من ذلك  
الذات

الذات  
من ذلك  
الذات  
من ذلك  
الذات

عن الامام جعفر عن ابي بصير عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تبارك وتعالى اذ الحب  
عليه لقا محي اجبت لقا واذا كره لقا محي كرهت لقا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه فرمود  
خدايتا و صيغه دوست دارنده من ملاقات مراد دوست ميدارم ملاقات او را و صيغه اخوت سر ملاقات  
مراد كه دوستي ملاقات او را مترجم كوي مستحب لقاء الله است كه وقت هفتم از حیات دنیا و رسیدن  
بنوی آنچه نزد يك خدايتا است دوست تر و لذت تر باشد نزد يك او از دنیا و آنچه در دست و نقصان  
نمیکند این دوستی را كره و داشتن موت و حيم كه عذاب كرهه شود او را بگذاشتن او و معنی كرايه لقاء الله  
است كه باشد لذت و نوي دوست تر نزد يك او از نجات و صفت اين مانند مومن است كه دوست دارد  
هم را و ميپنداند كه حج گذاردن سعادت آدميت بعد از آن ميترسد از شقتهاي سفر و الله اعلم **باب**  
**الامان** عذاب القبر و راداشتن عذاب قبر **صالح** عن يحيى بن سعيد عن حماد عن عائشة  
روح النبي صلى الله عليه وسلم ان يهوديه جاءت تسالها فقالت اعاذك الله من عذاب القبر  
فسالت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم اجذب الناس في قبورهم فقال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم عائشة يا الله من ذلك ثم ركب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غدوة مركبا  
فخسفت الشمس فوجم يحيى قبر بين ظهراني الحبحر ثم قام يصلي وقام الناس وراءه ثم انصرف  
فقال ما شاء الله ان يقول ثم امرهم ان يتعوذوا من عذاب القبر فخصرهم يهوديه آمد نزد يك حضرت عبا  
پس سوال كرد از وي بگفت آن يهوديه بياه و او ترا خدايتا از عذاب قبر پس سوال كرد حضرت عبا را  
السلامي الله عليه وسلم ايا عذاب كرهه خوانند مردمان در قبر او خود پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه  
وسلم بياه بگويم از خدايتا الى از عذاب قبر بعد از آن سوار شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كبر و مر كبري را بر كره  
شد آفتاب پس رجوع فرمود و وقت فحی پس گذر كرد در میان حجر بعد از آن تمام نماز گذارد و استاده  
مردمان پس نشست او بعد از آن برگشت از نماز پس فرمود چيز كه خواست خدايتا كه بگويد يعني دعا نمود  
از آن امر كرد مردمان را كه بياه بگويند از عذاب قبر **باب** سوال منكرو كبر **باب** در سوال منكرو  
كبر **مالك** عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابى بكر انها قالت ان  
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين خسفت الشمس فاذا الناس قيام يصيرون واذا  
قامت تصلي فقلت ما للناس فاشارت بيدها نحو السماء وقالت سبحان الله فقلت آية فاشاد



[illegible][illegible]

زمانی که کم باشند معنی همان او بسیار باشند خوانندگان او نگاه داشته شود و روی تلفظ حروف قرآن و  
ضائیم کرده شود و احکام قرآن بسیار است آنکه سوال کند و کم است آنکه بدر و از کند و روی خطبه را و کلام  
سازند و روی نماز را ابتدا کنند برای فاسده پیش از عمل خود **باب** احبنا النبی صلی الله علیه وسلم  
بان الفتن تحدث من شرقی المدينه و بان الفخر و الخيل و ابل و السکینه فی اهل  
الغهم **باب** و ر خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آنکه فتنه پیدا میشود از جانب شرقی مدینه و با آنکه خود  
و کبر و اهل کله اسبان و شتران است و زمین خوئی و اهل ربه است **مالک** عن ابی الزناد عن  
الاعرج عن ابي هريره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال دأب الكفر نحو المشرك و الفخر و الخيل  
فی اهل الخيل و ابل الهدا و اهل الوبر و السکینه فی اهل الغهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
سر کفر و غم و از جانب مشرق است و خود و شتران و بزرگ بینی و اهل کله اسبان و شتران است آنکه آواز بلند  
سکینه اهل خمیه اند و اطمینان و نرم خوئی و اهل ربه است **مالک** انه بلغنا ان عمر بن الخطاب اداد  
الخروج الى العراق فقال له كعب الاحبار لا تنجخ اليها افعير المؤمنين فان بها تسعة اعشاد اضعف  
فسقة الجن و بها الداء العضال عمر بن الخطاب خوشتر بر آمدن بسوی عراق پس گفت او را کعب احبار  
بیرون میا یا امیر المؤمنین بسوی عراق پس هر آینه در عراق نه حصه از حصه های ده گانه سحر است و در عراق فتنه  
از جن اند و در عراق بیماری سخت **باب** اشده المصائب عند قوب القيمة **باب** در بیان سختی مصیبتها  
وقت نزول آمدن قیامت **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابي هريره ان رسول الله  
صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيقول يا ليتني مكانه رسول الله  
صلی الله علیه وسلم فرمود قائم نشود قیامت تا آنکه بگذرد مرد بر قبر مردی پس گوید ای کاش من بودم بجای او  
یعنی شداید مصائب بجدی رسیده آدمی تنها کند موت را **مالک** عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب  
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتربكن المدينه على احسن ما كانت حتى يدخل الكلب او  
الذئب فيفدى على بعض سوادى المسجد او على المنبر فوالله يا رسول الله فلن تكون التما ذلك  
الزمان قال لعوا في الطير و السباع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گذرشته خواهد شد مدینه را یعنی  
نزول قیامت با حالتی که بهترین احوال وجود و دست یعنی آباد و غیر خراب پس در آید سگ یا گرگ و بول  
کند بر بعض ستونها مسجد یا گفت بر منبر پس گفتند یا رسول الله پس اگر خواهد بود میباید و آن زمان فرمود

[illegible]

حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان همی سازد صحابه گفتند یا رسول  
 الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مروی را اسپهای سفید پشانی سفید  
 پاهای در گله از سپاه که خالص اند سپاهی ایشان از رنگ دیگر آیینی شناسد چهار خود گفتند آری  
 یا رسول الله شناسد فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پشانی شده سفید پای گشته لب لب  
 و من فرط ایشان باشم بر حوض پس باید که دور کرده نشود شخصی از حوض من یعنی کسی کند که از شما علی باعث  
 محرومی از آن حوض بوجو نیاید چنانکه دور کرده میشود و شیر مکانی که گله خود را گم کرده و بر حوض غیر صاحب  
 خود رفته من ندانم ایشان را که آن بیایند آن بیایند آن بیایند پس گفته شود مرا اینی و فرستگان گویند  
 هر آینه ایشان بدل کردندین خود را بعد از تو گوئیم پس دوری باد ایشان را پس دوری باد ایشان را پس دوری  
 باد ایشان را باب ششم در بیان بختی آتش و وزخ مالک عن ابی الزناد عن  
 الا عجم عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نادى آدم النبی یوقدون حوض  
 من سبعین حوض من نار جهنم فقالوا یا رسول الله ان کانت لکافیت قال انما اقصیت بئسما و  
 تسعین حوض رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آتش آدمیان کمی افزونند از باره است از هفتاد و  
 باره از آتش و وزخ پس گفتند یا رسول الله هر آینه این آتش که پیش آدمیانست کفایت کننده بود و عقوبت  
 فرمود هر آینه آتش و وزخ را افزون کرده شده بود و نه جز مالک عن عمر بن عبد الله بن مسعود بن مالک  
 عن ابی هريرة انه قال اترونها خمر او کنازکم هذه هل اسود من القاد قال مالک القاد الزفت او بر  
 گفت ای آگهان کرده میشود شمار که آتش و وزخ است مانند آتش شهاب آینه آتش و وزخ سیاه است  
 از فار گفت مالک قارفت است کتاب سیر النبی صلی الله علیه وسلم و اخفا  
 کتاب در بیان احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یاران او باب اسماء النبی صلی الله علیه وسلم  
 عن ابن شهاب عن محمد بن جابر عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم انما احب الي انما احب الي  
 یحیی الله فی الکفر و انما الحشر الذی یحشر الناس علی قدحی و انما العاقب رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فرمود میراث نام است من محمد و من احمد و من باحی ام که محو میکند خدا را بعلبب من کفر را و من جاشم که بر آن گنج  
 خواهند شد بر قدم من و من عاقب یعنی بعد از همه انبیا آدم مترحم گوید که معنی علی قدحی است که وی صلی الله  
 علیه وسلم امام و پیشوای ایشان باشد روز حشر و همه محتاج بشد بوی شفاعت او یا که آنحضرت صلی الله

اقصیت  
 قول الله کان من ههنا  
 انما اقصیت یعنی ما الله الذی  
 لا یغیب عنک شیئاً  
 لا یغیب عنک شیئاً

۲۴۷  
 قول معنی از علی قدحی  
 انه امام يوم الحشر  
 النبی صلی الله علیه وسلم  
 انما اول من یحشر عنه  
 الارض من یحشر عنک  
 عقیبه و معنی القاد  
 اخذ الاسباب یعنی  
 سببی



گفت حضرت عایشه و هر آنکه دیدم آنحضرت را صلعم که فرو می آمد بروی وحی در روزی سخت سرد  
پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه حسین مبارک را جاری میشد بعرق **باب**  
**هَذَا يَسْتَحْيِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَبَّيْنِ خَصَلَتْ أَنْحُضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَالِكٌ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ**  
عن عروّة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم أنها قالت سألت رسول الله صلى  
الله عليه وسلم في امرئين قط ألا أخذ أحدهما ما لم يكن إثمًا فإن كان إثمًا كان أبعد الناس منه وما  
انتقم رسول الله صلى الله عليه وسلم لنفسه إلا أن تنتهك حرمة الله فينتقم لله بها حضرت  
عایشه فرمود اختیار داده نشد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دو کار هیچگاه مگر اختیار میفرمود آسان  
ترین هر دو را تا وقتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو مرتبه  
مردمان بودی از وی و انتقام کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای نفس خود مگر وقتیکه بر او شده شود  
خرمتی از آن خدا تعالی بر انتقام میکشید برای خدا تعالی بسبب آنحضرت **مَالِكٌ** باسناده کان رسول  
الله عليه وسلم يعود المساكين ويسأل عنهم رسول الله صلى الله عليه وسلم يسفر موكبنا  
وسوال منمو و از حال ایشان **مَالِكٌ** باسناده ان حيا طادعا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لطعام صنعته قال انس قد هبت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك الطعام فحرب  
الي خبز من شعير و حرقا فيه دباء و زري خواند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم لبوی که ساخته بود  
برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت انس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لبوی آنطعام پس  
نزویک گردانید لبوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمانی از جو و شوربای که در وی کدو بود **مَالِكٌ**  
باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لو أفاض الله عليكم مثل سمير نضاً  
نعما لقمتم عليه ثم لا تجدوني بخيلاً ولا جباناً ولا كذاباً رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
قسم نداشتی که نفس من در دست قدرت است اگر عاید گرداند خدا تعالی بر شما مانند درختها بخیلان  
چهار پایا یا زهر آینه قسمت میکنم آن را بر شما بعد از آن نمی یابیدم از بخل و نه نزول و نه دروغ و **مَالِكٌ**  
اندر بخیر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من نبي الا وقد ربح غما قيل وانتم يا  
رسول الله قال وانا صلي الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودیت هیچ بیغامبری  
که چرانیده است را ربه گویند از آن گفته شد و تو هم یا رسول الله چرانیده فرمود و من نیز چرانیده ام



خواهد بود و خباک و جبریل تار و ز قیامت **باب** شفاعته النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات  
من امتہ و بر بیان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مرد و از امت او **مالک** عن  
علقم بن ابی علقمه عن امرائها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قام  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیل فلیس نیاة ثم خرج قالت فاحرق جاریتی بریره  
شیعرا فاجترحت حتی جاء البقیع فوقف فی آذناه ما شاء الله ان یقف ثم انصرف فسبقته  
بریره فاحبونی فلم اذکر له شیئا حتی أصبح ثم ذکرته ذلک له فقال انی بعثت الی اهل البقیع  
لاصلی علیهم حضرت عائشه فرمود و برخاست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس شید جابه را خود  
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم رود پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل مدینه از بقیع تا وقتی که خدا تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد  
از آن بازگشت پس پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا پس گزیدم و فرستادم  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی تا آنکه در وقت صبح در آمد بعد از آن که کردم آن ماجرا پیش او صلعم  
پس فرمود هر آینه من فرستاده شدم بوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما اکرم الله  
نبیه صلی الله علیه وسلم بزیاده الماء والطعام بسببه و بر بیان اکرام خدا تعالی به پیغمبر خود صلی  
الله علیه وسلم با فرازش آب و طعام بسبب او **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه عن  
انس بن مالک انه قال دایت رسول الله صلعم وحانت صلوٰۃ العصر فالتمس الناس وضوء  
فلم یجدوه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوضو فی اناء فوضع رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فی الاناء یدیه ثم امر الناس یتوضون قال انس فرایت الماء یشیع من تحت اصابعه فتوضوا  
الناس حتی توضوا عند آخرهم انس گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز  
عصر رسیده بود پس طلب کردم و روان آب وضو را پس نیاقتند آنرا پس آورده شد و پیش آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم آب وضو را آوندی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آوند و دست مبارک  
خود را بعد از آن فرمود و روان را که وضو کنند ازین آب گفت انس پس دیدم که روان میشود آب از زیر  
اکفشان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند و روان تا که وضو کردند تا آخر ایشان

مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک يقول قال ابو طلحة <sup>عليه السلام</sup>  
سليم لقد سمعت صوت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعيقا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شيء <sup>فقال</sup>  
نعم فخرجت اقراضا من شعير ثم اخذت خادما لها ثم لقت الخبز بعضه بعضا ثم دسست تحت  
يدي ورددتني ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فذهبت ببر فوجدت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا في المسجد ومعه الناس فقامت عليهم فقال رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup>  
الله عليه وسلم ادسالك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup>  
الله عليه وسلم ان معكم قوما قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاحبزه  
فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام  
ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو طلحة معه حتى دخلا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
هاتين يام سليم ما عندك فانت بذلك الخنزير فاره رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت  
عصرت عليه ام سليم علكة لها فادمتها ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان  
يقول ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم  
فاكلوا حتى شبعوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم  
خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم  
القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا <sup>فقال</sup> ابو طلحة بن خوام  
سليم انك شنيدم آواز آنحضرت صلى الله عليه وسلم ضعيف شده ميشناسم و زين آواز آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
عليه وسلم گرسنگي را پس آيا هست پيش تو چيزي گفت آري هست پس بر آورده چند از جو بعد از آن  
گرفت و انهي از آن خود پيچيد نان را به بعضي آن بعد از آن در آورده و آنرا زير دست من گذاشت و چون چاه  
پوشانيدم بعضي از آن بعد از آن فرستاد مرا ابوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت ببردم از طعام را  
پس يا فتم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم نشسته در مسجد و با آنحضرت مروان بود و من پيش او بودم براي آن  
فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آيا فرستاده هست ترا ابو طلحة گفتم آري فرمود فرستاده هست براي طعام  
گفتم آري پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آن مروان که همراه او بود و من پيش او گفتم پس







اجمعه وگفت انس بن امدختی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله منهدم شد خانه ها و  
 منقطع شد راه های منی بسبب شدت باران و هلاک شدند مواشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 ای بار خدا ای بار بر بلندی که مها و قلها و در میان و اوینا و جامی رویدن و رختان گفت راوی پس در وقت  
 آنرا از دینه افتد و در شدن توب **باب** ما اكرم الله تعالى باحباب المعصيات فكان كما اخبر  
 بيان اكرام خدایما آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر دادن اخبار غیب پس میگوید و بیایم خبر مسیبه  
**مسالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يسير الى المشرق ويقول انا القبشتره هنا من حيث يطلع قرن الشيطان عبد الله بن عمر  
 ویدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میفرمود بسوی مشرق و میگفت هر آنکه منته که بر می آید شاخ شیطان  
 یعنی مشرق مترجم گوید عجمین واقم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اختلال امر خلافت و  
 ستالمر و ان بران ظاهر شد و در مسیبه اطله اکثر آن در مشرق بود که عراق و خراسان باشد **مسالك**  
 باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج فيكم قوم شحرون صلواتكم مع صلواتهم و  
 صياصمكم مع صياصمهم و اعمالكم مع اعمالهم يقرؤون القرآن ولا يجاوزهم يوم قوت من الدين كما  
 يقرن السهم من الرميته تنظروني المضل فلا تترى شيئا و تنظروني القدر فلا تترى شيئا و تنظروني التور  
 فلا تترى شيئا و تنمادى في القوت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و خواهند بر آمد در میان شما قومی که بی  
 قدر و اندک نماز خود را و برابر نماز ایشان و روزه را و برابر روزهای ایشان و عمل خود را برابر عملهای ایشان  
 بخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجا و نمیکند از گوا ایشان بدلهای ایشان نمیرسد پاک بر آند از دین خیاچه  
 بر می آید نیز از شکاری که سوی او تیر انداخته باشند نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در  
 جوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در بر پس نمی بینی چیزی و ننگ میکنی در سوار مترجم گوید این واقعه  
 بیایم خبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خوارج بر آمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه  
 و ایشان منکر بودند حوض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حادیت  
 شهوره و قتال میکردند با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشت  
**مسالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم اذا ذهب الى قباء يدخل على أم حرام بنت ملحان فطعمهم وكانت أم حرام تصنع عبادا و

این قول است  
 قد وقع قال صلواتكم  
 اختلال الناس عليها  
 نقال الناس عليها  
 وظهر هذا في المشرق  
 اكثر ذلك في المشرق  
 العراق وخراسان  
**مسالك**  
 قد وقع قال صلى الله عليه  
 وسلم فان النجوم حرموا  
 في ان على و كانوا  
 في ان حوض النجوم  
 يتكبر حوض النجوم  
 الله عليه وسلم و خياچه  
 ۲۵  
 علي بن ابي طالب  
 المشركون و كانوا يقاتلون  
 المسلمين فقاتلهم على  
 رضي الله عنه حتى  
 قتل اكثرهم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت وجلست تقلى راسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا لي غزاة في سبيل الله يركبون نجم هذا البحر ملوكا على الامة او مثل الملوك على الامة يشك اسحق الت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعاهم ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ هو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا لي غزاة في سبيل الله يركبون نجم هذا البحر ملوكا على الامة او مثل الملوك على الامة كما قال في الاولى قال قالت قلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاقلين قال فركبت البحر في زمان عاوية بن ابي سفيان فصرت عن دابتهما حين خرجت من البحر فملكك بو رسول الله صلى الله عليه وسلم معنا وبالكه هرگاه ميرفت بوي قبادا داخل مشيد برام حرام بنت ملحان پس طعام حاضر ميكرد و پسر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بود ام حرام در نگاه عبادة بن صامت پس داخل شد بروى رسول الله صلى الله عليه وسلم و روزى پس طعام خور انيد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم و شست ام حرام مى جديش را از سربارك حضرت صلى الله عليه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن بيدار شد حال آنكه مى خنديد نت ام حرام پس گفتم چه خبر در خنده مى آرد و ترايا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودار شدند من در اليك غازي باشند و راه خداي تعالى سوار شوند بروش اين دريا حال آنكه پادشاهان بنشسته بر تختها يا گفتم و شاهان بنشسته بر تختها شك ميكند اسحاق كه گدام كلمه فرمود پس گفتم يا رسول الله دعا كن بجناب خداي تعالى لعين كند مرا از جمله ايشان پس دعا كرد براى او بعد از آن نهاد سربارك خود را پس بخواب رفت بعد از آن بيدار شد خنده كنان گفتم ام حرام پس گفتم يا رسول الله چه خبر در خنده مى آرد و ترا گفتم جماعه از امت من نموده شدند من بحال كه غازي باشند و راه خداي تعالى سوار شوند بروش اين دريا حال آنكه پادشاهان بنشسته بر تختها يا گفتم مانند پادشاهان بنشسته بر تختها چنانكه فرموده بود در كره اولى پس گفتم يا رسول الله دعا كن بجناب الهى كه كند مرا از جمله ايشان فرمود تو از خشياني گفتم ايشان پس سوار شدند در دريا و زرا معاوية بن ابي سفيان پس انگذندند از جا و سوارى خود و قتي كه بر آمد از ميان دريا پس مرد صالح

عن هشام بن عروة عن ابىه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابى زهير انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تفقه اليمن فيا قى قوم يسيرون باحليلهم ومن اطاعهم ولدت



[illegible]

٢٥٦  
شاديخو الشير  
طابقه باليهام  
اي بلنه من طفا  
الشئي بطفوا انما  
عاشي

قوله الرقيق الهاملي  
اي اخذت الرقيق  
هاملي وهم جماعة  
الانبياء الذين  
يسكنون على عرشين  
وقيل هو من اسماء  
الله تعالى والرفق  
الرافة واللاطف و  
الرقيق المدائق  
قوله اصغت اي اركبت  
او تها استهم

انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میبود و درمی یافت خدمت و صحبت اورا صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن متالم میشد از  
جهت نیافت آن سعادت و صبر میکرد بر آن حاصل میشد اورا ثواب عظیم و هرگاه میرسد اورا مصیبتی در اهل  
و مال او پس فکر میکند در آن مصیبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول ایمان تا آخر ایشان  
حقیر میشمارد و در پیملوی آن مصیبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک جزع و فرس  
نماید برای آن **باب حکم ترک التلبی صلی اللہ علیہ وسلم علم میراث انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم**  
**مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان ازواج النبی صلی اللہ علیہ  
وسلم حين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم اودت ان يعجن عثمان ابن عفان الى ابي بكر  
الصديق فيسالنهم ميراثهن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت لهن عائشة رضي الله عنها  
اليس قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تؤدبن ما تركنا بعد وفاة النبي فان انحضرت صلی اللہ علیہ  
وسلم و قبيله متوفى شد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند که بفراستند حضرت عثمان را پیش ابوبکر الصديق پیر  
سوال میکردند از وی میراث خود را زیرا که انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ایشانرا حضرت عائشه آیا گفتند  
است رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم میگوید وارثان نمی شود آنچه گذاشته ایم پس آن صدقه است **مالك** عن  
ابي الزناد عن الاميج عن ابهريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمسك و ذبي دينارا  
ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنة عاملي فهو صدقة ابوهريرة روايت کرد که هر آينه رسول الله صلی اللہ  
عليه وسلم فرمود هر که را باشد و از آن من دیناری را آنچه گذاشته ایم بعد نفقه زنان من و خرج عامل من پس آن  
صدقه است **باب** ادعوى ابى بكر رضى الله عنه عدات النبی صلی اللہ علیہ وسلم در ادا کردن ابوبکر  
صديق رضى الله عنه و دعوى انحضرت راضی اللہ علیہ وسلم **مالك** عن دبیعة بن ابی عبد الرحمن انه  
قال قدم على ابی بكر الصديق مال من البحرین فقال من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم  
واي او علة فليأتني فجاؤا بدين عبد الله محقق له ثلث خفصات او پیش ابوبکر صديق مالی از جانب  
بحرين پس فرمود هر که را باشد و پیش انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وعده پس بیايد پیش من پس آمد پیش ابوبکر  
بن عبد الله بن دست گرفته و او را رسته **باب** سيرة ابی بكر الصديق رضى الله عنه و فضائله  
در بیان سیرت حضرت ابوبکر الصديق و فضائل او رضى الله عنه **مالك** عن ابن شهاب عن حميد  
بن عبد الرحمن بن عوف عن ابهريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اتقى زوجين

قل  
انفق اهل السنة على  
هذا الحكم و قد روى  
هذا الحديث اكثر من  
عشرة من اصحاب النبي  
صلى الله عليه وسلم  
فليس يخبر بقوله ابو  
بكر الصديق رضى الله  
عنه قال من اتقى زوجين



فی سبیل الله نو دی فی الجنة یا عبد الله هذا خیر هذا خیر من کان من اهل الصلوة دعی من  
 باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من  
 من باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الوثان فقال ابو بکر الصديق رسول  
 الله ما علی من یدعی من هذه الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من هذه الابواب کلها  
 قال نعم وادعی ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرج کند و جبار یک نفس در  
 راه خدا تعالی نذر کرده شود و در پشت ای نذر خدا این بهتر این بهتر پس هر که باشد از اهل نماز خوانده خود او را  
 از روز و از نماز و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از روز و از جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود  
 او را از روز و از صدقه و هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او را از روز و از روزه و هر که باشد از اهل صیام  
 صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود ازین همه در روز ایامی حاجتی پس یا خوانده شود کسی ازین  
 همه یکجا فرمود آری و امید دارم که تو از جمله آنانی **صالح** عن زید بن اسلم عن ابیہ ان عمر الخطاب  
 دخل علی ابی بکر الصديق وهو یحذ لسانہ فقال له عمر من عقر الله لك فقال ابو بکر هذا اور رفته  
 الموارد عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حال آنکه او بنف میکشید زبان خود را پس گفت او را بفرست  
 پس کن یا مژ را در ترا خدا تعالی گفت ابو بکر همین زبان فرود آورد و مرا بر جامی فرود آمدن **صالح**  
 عن ابن شہاب عن عمرو بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ان ابی بکر  
 الصديق کان یحلبها جاذ عشرين وسقاً من ماله بالغابة فلما حضرته الوفاة قال والله یا بنی  
 ما من الناس احد احب الی غنی بعدک منک ولا اغر علی فقرا بعدی منک وانی کنت یخلفک جا  
 عشرين وسقاً فلو کنت جاذ دیتة واحترتیه کان لك واما هو الیوم مال وادیت واما هو یخلفک  
 واحال فاقسموه علی کتب الله قالت عائشة فقلت یا ابی والله لو کان کذا وکذا الترتکة  
 انما هی اسماء من الاخری فقال ذو بطن بیت خارجة اداءه جارية ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت  
 عائشة را غله از زمین بریده شده که بیت و تن بود از مال خود که در غایب بود پس دقیق که حاضر شد او را مت  
 فرمود و اسمای دختر که میخک نیست از مردمان که دوست باشد نزدیک من تو اگر ای او بعد از من زیاده  
 تر از تو نه میخکس که و نوار باشد فقر او بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده  
 که بیت و تن هست پس اگر بریده باشی آنرا و در خزانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جبار این نیست



## المجلد الثالث

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه فسأل الذي سقاه من أين هذا اللبن ف أخبره انه ودَّ على ماء وقد  
 سماه فاذا انعم من نعم الصدقة وهم يبيعون فحلبوا من اللبن فاجعلت في سقائي فهو هذا فاخذ  
 عمر بن الخطاب به فاستقاه زيد بن اسلم گفت آشنا ميدهم عمر بن الخطاب شیر را پس خوش ساخت او را آن  
 شیر پس سوال کرد از آن شخص که نشانیده بود او را از کجاست این شیر پس خبر داد او را که این شخص وارث  
 برائی که نام برد از این گاه شتران هستند از شتران صدقه و راعیان آب میدادند آن شتران را پس  
 برای من شیر آن شتران پس نهادم آنرا در مشک خود پس آن شیر منیت پس مرا آورد عمر بن الخطاب دست  
 خود را و حلق خود پس فی کرد آنرا **صالح** عن زيد بن اسلم عن ابنه قال قال لعمر بن الخطاب  
 فی الظهیر بركة عتیا فقال عمر ارفعها الی اهل بیت ینتفعون بها قال فقلت وهی عتیا قال فیطرها  
 یا ابل قال فقلت کیف تاكل من الارض قال فقال عمر ارفع نعم الخیرة هی ام من نعم الصدقة  
 فقلت بل من نعم الخیرة فقال عمر ارفعها لله اكلها فقلت ان علیها وسم نعم الجزية فاهربها عمر  
 فحرت وكانت عنده صفات تسع فلا تكون فاکتروا لطيفة الا جعل منها فی تلك الصفات فبعثت  
 بها الی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم ویکون الذی یبعث به الی حفصة بنته من آخر ذلک قال  
 کان فیہ نقص کان فی حظ حفصة قال فجعل فی تلك الصفات من لحم تلك الجوز وبعثت بها الی  
 ازواج النبی صلی الله علیه وسلم واهربما بقی لحم تلك الجوز ورفض فذاع علیها المهاجرون والانصار  
 اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر آنکه در جانوران ماده شتری هست کوز پس فرمود حضرت عمر بده او را باطل  
 یک خانه بهره مند شوند آن گفت اسلم پس گفتم وی کوز هست پس گفت حضرت عمر در قطار خوانند بستان آنرا  
 همراه شتران پس گفتم چگونه بگردان زمین پس فرمود حضرت عمر آیا از جانوران جزیره هست یا از جانوران  
 صدقه پس گفتم بلکه از جانوران جزیره هست پس گفت حضرت عمر میخواهید شما والد خود را آن پس گفتم هر آنکه  
 بر دستان دام جانوران جزیره پس امر کرد عمر بن الخطاب پس شکر کرده شد او را و بود نزد یک حضرت عمر  
 نه پیاپی پس نمید و میوه یا تحفه مگر که می نهاد بعضی آن میوه دران پیاپیها پس مینفستاد آنرا بسوی ازواج  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میبود آنچه فرستد آنرا حضرت حفصة و ختر خود آخر همه پس اگر نقصانی باشد در  
 حصه آن نقصان در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس انداخت دران پیاپیها بعضی گوشت آن شتر فرستاد  
 آنرا بسوی ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر کرد در حق آنچه باقی مانده بود از گوشت آن شتر بطعام

مهیا کرده شد پس بخواند بروی مهاجرین و انصار را **صالح** عن زید بن اسلم عن ابيه انه قال خرج  
 عبد الله وعبيد الله ابنا عمر بن الخطاب في جيش الى العراق فلما اتقلا مرا على ابو موسى الاشعري و  
 هو امير البصرة فرحبا بهما وسملا ثم قال لواءكما على امرنا ففعلكما به ففعلت ثم قال بلى هما مال  
 من مال الله اريد ان ابعث به الى امير المؤمنين ويكون لكما البرحم فقالا وددنا فعل ذلك وكتب  
 عمر بن الخطاب ان ياخذ منهما المال فلما قدما با عا فاربعا فلما دفعنا ذلك الى عمر بن الخطاب قال  
 اكل الجيش اسلف مثل ما اسلفكما قال لا فقال عمر بن الخطاب ابنا امير المؤمنين فاسلفكما  
 ادبا المال ورجعه فلما عبد الله فسكت واما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين هذا لو  
 نقص المال او هلك لضمناه فقال عمر اياه فسكت عبد الله وارجعه عبيد الله فقال رجل من  
 جلساء عمر يا امير المؤمنين لو جعلته قراضا فقال عمر قد جعلته قراضا فاخذ عمر من المال  
 ونصف ربحه واخذ عبد الله وعبيد الله نصف ربح المال اسلم گفت برادر عبيد الله و عبيد الله پسران  
 عمر بن الخطاب در لشکری بسوی عراق پس در قبیله بازگشتند گدشتند بر ابو موسی اشعری و امیر بصره بود پس  
 مرحبا گفت ایشانرا و دعا بهل گفت بعد از آن گفت اگر قادر بودم برای شما بر امری که نفع رسانم شمار  
 بآن مرآتیه میکردم بعد از آن گفت آری اینجا مالی است از بیت المال میخواهم که بفرستم آن را بحاجت  
 امیر المؤمنین و باشد برای شما نفع آن را پس هر دو گفتند دوست داشتهیم یعنی این معامله را پس کرد او  
 و نوشت بسوی عمر بن الخطاب آنکه بگیرد از ایشان آن مال را پس چون آمدند هر دو به بصره فروختند آن مال  
 را و نفع یافتند پس تشبیه دادند آن مال را بحضرت عمر گفت ای اتام پیش را فرض داد و مثل آنچه فرض داد  
 شما را گفتند نی پس فرمود عمر بن الخطاب پسران امیر المؤمنین یعنی شما را پسران امیر المؤمنین دوست  
 و برای همین فرض داد شما را و ادا کنید مال را و نفع آنرا تمام اما عبيد الله پس خاموش ماند و اما عبيد الله  
 پس گفت لایق نیست ترا ای امیر المؤمنین این معنی اگر نقصان میرسد مال را یا لاگ میشد البته ضامن میشدیم  
 ما آن را پس گفت عمر بن الخطاب ادا کنید آنرا پس خاموش ماند عبيد الله و مراجعت نمود عبيد الله پس گفت  
 چنانچه اول گفته بود پس گفت مردی از هاشمیان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست دارم که گردانم  
 آنرا فرض پس فرمود حضرت عمر بر آئینه گردانیدم آنرا فرض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف  
 نفع آن و گرفتند عبيد الله و عبيد الله نصف نفع مال را **صالح** عن زید بن اسلم قال كتب عبيد

بن الجراح الى عمرو بن الخطاب يذكر له جموعا من البروم وما يتخوف من اهرم فكتب اليه عمر اما بعد  
فانه مهما ينزل بعبد مومن منزل شدة يجعل الله بعده فرجا وانه لن يقرب عشرين و  
ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا وادابوا واتقوا الله لعلكم  
تفلحون نامه نوشت ابو عبیده بن الجراح بسوی عمر بن الخطاب وکر میکرد برای او اجتماع لشکر از روم  
و ذکر کرد رسیدن خود از ایشان پس نوشت بسوی او حضرت عمر اما بعد هر آنکه حال نیست هرگاه نازل  
شود بر بنده مسلمانی شدتی میسازد خدا تعالی بعد از وی کشادگی هر آنکه حال این است که غالب نمی آید  
یک شقت بر دو آسانی یعنی اولین بدلول قول خدا تعالی است فان مع العسر یسرا ان مع العسر  
یسرا و هر آنکه میگوید خدا تعالی در کتاب خود یا ایها الذین آمنوا صبروا وصابروا وادابوا و اتقوا یعنی آ  
مسلمانان صبر کنید و شقت کشید و رجهاد و اسپان را مهیا دارید برای جهاد و بت رسیدن جهاد  
باشد که شمار شکار شوید **صالح** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان یقول اللهم لا تجعل  
قتلی بید جعل علیک سجدة واحدة یحتاجنی بها عندک یوم القیمة عمر بن الخطاب در دعا گفت  
بار خدا یا مگردان قتل من بدست مردی که گذارده است برای تو یک سجده نماز تا خضوت کند با من  
بسبب آن یک سجده نزد تو روز قیامت **صالح** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان  
یقول اللهم انی استئذنیك شهادة فی سبیلک و وفاء ببلدیسو لك عمر بن الخطاب من گفت  
خدا یا مرا ازین سوال میکنم از تو شهادت در راه تو و وفاء در شهر غیر تو صلی الله علیه و سلم **صالح**  
عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یأكل خبزا سمین فذاع جلا من اهل البادية  
فجعل یأكل ویبتع بالقمه وصر العجیفة فقال له عمر كانك متقیر فقال والله ما اكلت سمینا  
ولا دیت اكله منه كذا وكذا فقال عمر لا اكل السمین حتی یحیی الناس من اول ما یحییون  
عمر بن خطاب میخورد نان باروغن پس بخوابد شخصی را از اهل ابویس شروع کرد آنمرد که میخورد و بقیه را  
بیکرد و انید بر آنچه متعلق شده بود آن شخصه از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر گویا تو کم خیر چیزی نخ  
یابی روغن را پس گفت و اسد بخورده ام روغن و زید هم خورنده طعام را همراه روغن از ابتدای  
چنین و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنکه باز آن داده شود و مردمان را در اول آنکه  
باران داده شود **صالح** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب ادّلیه جابر بن عبد الله و

مع جمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قوما الى اللحم فاستربت بدوهم لحم فقال  
عمر ما يريد احدكم ان يطوى بطنه عن جاره وابن عمه اين تذهب عنك هذه الاله اذهبت  
لميتائكم في جيويتكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب يافت جابر بن عبد الله واهله  
او يك بارگشت بود پس رسيد عمر بن الخطاب بيت اين پس گفت جابر اي امير المؤمنين شتاق شديم  
بسوي گوشت پس خريد كردم بگيرم گوشت را پس گفت حضرت عمر چرا راوي ميكني از شما درين كه  
پيچانده شكم خود يعني اعراض كنند از همسايه خود و پسر عك خود و بجا ميرود از خاطر تو اين آيه اذ نسيت لميتائكم  
الحم يعني خرم كرديد نعمتهاي خود را در زندگاني دنيا و پره مند شديدان مالك عن يحيى بن  
سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقوية وديته حسنة وحرقة خلقه وجرارة  
والجن عراير تصعبها الله حيث يشاء فالجنان يفرعن ابيه وامه والجري يقابل عمن لا يؤمن  
به الى دحلهم والقتل حقت من الحنوف والشهيد من احتسب نفسه على الله عمر بن الخطاب يفرود  
بزرگي آدمي بر بزرگاري اوست و دين او عزراست و آبروي او خلق اوست و جرارة و بزولي طبيعتهاست  
هي نهض خدايتعالی آنرا بزرگي خواهد پس بزدل ميگرزد و از پدر و مادر خود و صاحب جرارة قتل ميكند تا فرغ كند  
شر را از گيسه باز ميگرزد و اند او را بسوي خانه خود يعني از طرف مرد اجنبی و قتل ميگيرد از مرگها و شهيد گسي  
است كه گلب اجر كند و عمل نفس خود را از خدايتعالی مالك عن يحيى بن سعيد بن  
السيد ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فواي عمر بن الخطاب ان الحق لليهود  
فقتلني له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب باليد فوقع  
قال وما يدريك فقال اليهودي انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك  
ويعن بشا له ملك يسد ذاته ويوقا به للحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عرجا وثرگا  
در پيش عمر بن الخطاب خصومت كردند مسلمانان و يهوديان و يهوديان گفتند عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت  
پس حكم كرد براي او پس گفت او را يهودي و اسم مرأيتي حكم كردي بحق پس زد او را عمر بن الخطاب  
بعد از آن گفت و چه چيز مظلوم ساخت ترا پس گفت يهودي كه مرأيتي ما نميشيم در كتاب كه هست پس ما  
كه حكم كند بحق الا يبا شهيد بجانب رسته او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر راه رست مبد از او را  
و توفيق مبدند او را بر راه حق تا و فيك انفاضني باشد پس گفت بلكه ترك كرد حق را با لايبر و نذر فرشتگان



شرح مولا است ذکر مناقب و سیر این بزرگان و سایر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خصوصاً در کتاب  
ازالة الحفان خلافة الخلفاء بشرح و بسط تمام مطبوع و مذکور شده است باب سيرة جمع من  
الصحابه رضي الله عنهم اجمعين ذکر سیرت جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین مالک عن اسحق  
بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک يقول کان ابو طلحة اکثر انصار دینی بالمدينة  
مالاً من نخل و کان احب امواله الیه یرجاء و کانت مستقبله المسجدين و کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یدخلها و یشرب من ماء فیها طیب قال انس فلما نزلت هذه الاية لن  
تألو البر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان  
الله ان الله تبارک و تعالی يقول لن تألو البر حتى تنفقوا مما تحبون و ان احب اموالی الیه  
یرجاء و انها صدقة لله ارجو بها و رزقها عند الله فصمها یا رسول الله حيث شئت قال  
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرج ذلک الی الیه قال راجع قد سمعت ما قلت فیہ و لست  
دینی ان تجعله فی الاقربین فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله فصمها ابو طلحة فی اقاربه و  
بنی عتبه انس گفت بود ابو طلحه بسیارترین انصار و در مدینه با اعتبار مال که عبارت از خزانیان باشد و بود  
در دستیرین مال او نزد او میر جاوید این بوستان در بزرگی مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در می آمد  
در آنجا و می آشامید آب آنجا که خوش بود گفت انس پس وقتیکه فرو و آمد این آیه لن تألو البر حتى تنفقوا  
ما تحبون استباد ابو طلحه بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله مرا این خدایتا میفرماید  
لن تألو البر حتى تنفقوا مما تحبون و هر آینه دوست ترین اسوال من نزد من میر جاست و هر آینه وی  
مدد است برای خدایتعالی تو قم میدارم نفع آنرا و ذخیره بودن آن نزدیک خدایتعالی پس نه آنرا  
رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی نهی این مالی است وقت شب  
را آنده این مالی است وقت شب باز آئینده یعنی عوض آن زود و پست تو خواهد آمد و هر آینه شنیده ام  
چند و حق آن کنی و هر آینه من مصلحت می بینم که قسمت کنی آن را در اهل قرابت خود پس گفت ابو طلحه  
نشین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آنرا ابوالکحیم در میان نزدیکیان خود و او را و هم خود مالک  
بن عبد الله بن ابی بکر ان ابو طلحة الا انصار دینی کان یصل فی الحادیط فها رد یسعی یطیق یتردد  
ملئس محمداً فاعجبه ذلك فجعل یتبعه بصره ساعة ثم رجع الی صلوته فاذا هو لا یدری کم صلی

والى ان يكونا  
 اعيدتم الى  
 واذا العبد صعد الى  
 ليحاط على ما يعنى  
 كذا على الحقيقة فلو كان  
 الاقوال على ما هي  
 المشبه بالبرهان  
 كذا في الوصف  
 كذا في القول  
 يعنى به ما يعنى  
 من حقيقة الممن  
 الحاصل من الطعاب  
 بالفضل قبل النصيب  
 والمغنى على  
 وانما نصيب  
 شرفه في الدار  
 ٢٤  
 في برجم الرقعة  
 الحفرة بطون من  
 وهذا الذي قاله  
 هو على ما هو  
 حصلت له في صا  
 قوله اسمع  
 اولد ان يكون  
 احسن من  
 الرق من  
 السوء في  
 اسمع  
 واحسن  
 تارة  
 تارة  
 تارة



فقال لقد اصابتني في مالي هذا فتنة تجاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له الذي صاب  
 في حايطة من الفتنة وقال يا رسول الله هو صدقة لله فضع حيث شئت ابو طلحة انصار  
 روزی نماز میگذازد و در بوستان خود پس پرید مرغی و بسی پس آغاز کرد که بطلبید راه بر آمدن بسبب  
 هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد و در این خیال پس شروع کرد ابو طلحه در پی او انداخت چشم  
 خود را یک ساعت بعد از آن باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس آگاه او در نمی یابد که چه قدر نماز خوانده  
 است پس گفت هر آنکه رسیدن بسبب این مال فتنة پس آمد بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس ذکر  
 کرد و پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه رسید او را در باغ خود از فتنة و گفت یا رسول الله این باغ  
 صدقه است برای خدا پس بگذار از هر جا که خواهی **مالک** انه تلغ عن عائشة زوج النبي صلى الله  
 ان مسكينا سا لها وهي صائمة وليس في بيتها الا دغيف فقالت لمولاها اعطيها اياه فقالت  
 ليس لك ما تقطرين عليه فقالت اعطيها اياه قالت ففعلت قالت فلما امسنا اهدى لنا  
 اهل بيت او انسان ما كان يهدى لنا شاة و كفتها فدعني عائشة فقالت كل من هذا هذا  
 خير من قوصك بنو امي سوال کرد حضرت عائشة را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان  
 مگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که بده این سائل را آن نان پس گفت آن زن آزاد  
 کرده اش نیست برای تو آنچه افطار کنی بر آن پس فرمود حضرت عائشة بده او را آن نان پس کرد موافق  
 فرموده حضرت عائشة گفت آن زن پس وقتی که در وقت شام داخل شدیم ما بدیدیم فرستاد برای ما اهل  
 خانه یا شخصی که بدیدیم فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشة  
 پس گفت بخور که این بهتر است از نان تو **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال ما احب  
 ان ادفن بالبقيع لان ادفن في غيره احب الي من ان ادفن في قبر امنا هو احد رجلين اما ظالم  
 فلا احب ان ادفن معه و اما صالح فلا احب ان تنبت لي عظامة عروه گفت دوست نمیدارم  
 که دفن کرده شوم در بقیع این که دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهتر است نزدیک من از آنکه دفن  
 کرده شود مرا در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در آن قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود  
 یا ظالم است پس نخواهم که دفن کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که بر او  
 شود برای من بخواند آنها **مالک** عن يحيى بن سعيد قال لما كان يوم احد قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ياتيني بخبر سعد بن الربيع الا نضاد فقال رجل  
 انا يا رسول الله فذهب الرجل يطوف بين القبلي فقال له سعد بن الربيع ما شانك فقال  
 الرجل بعثني اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيخ بك قال فاذهب اليه  
 فاقرته مني السلام واخبره اني قد طعنت اثنتي عشرة طعنة واني قد افضت مقاتلي و  
 اخبر قومك انه لا عذر لهم عند الله ان قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواحد  
 منهم حيي روزيكة غزوه احد واقع شده بود فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كيت كيت كيت كيت كيت كيت  
 خبر سعد بن الربيع انصاري را پس گفت مردی من آرم يا رسول الله پس رفت آن مرد میگشت در  
 لشکران پس گفت اورا سعد بن الربيع چيست حال تو گفت اورا آن مرد فرستاده است مرا بوي  
 تو رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بيارم پيش او خبر ترا گفتم پس برو بوي آنحضرت صلى الله عليه  
 وسلم پس بخوان بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب من سلام و خبر ده اورا كه به نيزه زده شد  
 مراد و از زخم و هر آينه زخم گذرنده رسانيده شد بجاي كه زخم آنجا ميكشد از بدن من و خبر رسان  
 يقوم خود كه ايشان را عذري نيست نزد يك خداي تعالي اگر گشته شود رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم و يكي از ايشان زنده باشد **الحديث** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي  
 صعصعة انه بلغه ان عمرو بن الجحج وعبد الله بن جهم والاضاد ياتين ثم السلمي كانا  
 قد حفر السيل عن قبرهما وكان قبرهما مما يلي السيل وكان في قبر واحد ومما بين استشهد  
 يوم احد فحفر عنهما ليغير من مكانهما فوجدنا لم يتغيرا كانا مائتا بالامس وكان احدهما  
 قد جوج فوضع يده على جوج فدفن وهو كذلك فاميطت يد عن جوج ثم ارسلت فوجدت  
 كما كانت وكان بين احدي وبين يوم حفر عنهما ست واربعون سنة عمن الجحج وعبد الله  
 بن عمرو وروى انصاري وسلمي كند يسيل زمين راستصل قبر ايشان بود قبر ايشان نزديك سيل و بودند  
 هر دو در يك قبر و ايشان هر دو از انجماه بودند كه شهيد شده بودند روز احد پس كافتند مردان زمين را  
 از بالا ي ايشان تا نقل كرده شود ايشان را از جاي ايشان پس بافته شدند اين مرد و را كه متغير نشده اند  
 بوي كه ايشان مرده اند و روزيكي از ايشان زخم شده بود پس نهايه بود دست خود را بر جرح خود پس  
 دفن كرده شد اورا حال كه او اين صفت بود پس زائل كرده شد دست او را از زخم او بعد از ان گذشته

شد پس باز رجوع کرد و چنانچه بود و بود در میان احد و در میان روزیکه کافته شد زمین از بالای ایشان چهل و  
 نشر مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 کان یبعث عبد الله بن رواحه الی خیبر فیحرق بین ین و بین یهود خیبر قال فجمعوا له خلطاء من  
 حلی نساء یم قالوا هذا لك و خفف عنا و تجاود فی القسم فقال عبد الله بن رواحه یا معشر  
 یهود والله انکم لمن ابعض خلق الله الی و ما ذاک بحاصلی علی ان احببت علیکم فاصاما عرضتم  
 من الرشوة فاما هی سحت وانا لا ناکلها فقالوا هذا قامت السموات و الارض رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم میفرستاد عبد الله بن رواحه را بسوی خیبر پس خرص میکرد و در میان خود و در میان یهود پس جمع  
 کردند یهود برای او زیوری از جمله زیورهای زمان خود پس گفتند عبد الله بن رواحه را که این زیور را  
 و سبک کن از ما و تجاود کن در قسمت پس گفت عبد الله ای قوم یهود و الله که هر آینه شما ناخوشتر  
 خلق خدا یدزد یک من و بیست این ناخوشی باعث مرا بر آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آورید از رشوة  
 پس این حرام است و هر آینه ما نمیخوریم آن را گفتند یهود باین عمل ایستاده است آسمانها و زمین  
 مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن حمید بن مالک بن خنم انه قال کنت جالسا مع ابیهریرة  
 بادضر بالعقیق فأتاه قوم من اهل المدينة علی دواب فزلوا عندہ قال حمید فقال لی ابوهریرة  
 اذهب الی اخی فقل ان ابنک یقرئک السلام ویقول اطعمینا شیئا قال فوضعت ثلثة اقراص  
 فی صحفة و شیئا من زیت و صلحتم و وضعناها علی داسی و حملتها الیهم فلما وضعتها بین یدیه  
 کبر ابوهریرة و قال الحمد لله الذی استعینا من الجنة بعد ان لم یکن طعامنا الا الاسودین الماء  
 و التمر فلم یصیب القوم من الطعام شیئا فلما انصرفوا قال لی یا بن اخی احسن الی غنمک و صم  
 الرعام عنها و اطلب حرا حها وصل فی ناحيتها فانها من دواب الجنة و الذی نفسی بیده  
 لیوشک ان یاتی علی الناس زمان تكون التلثة من الغنم احب الی صاحبها من دار حردان گفت  
 حمید بن مالک شسته بودم با ابوهریرة در زمین او که در وادی عقیق واقع بود پس آمدن پیش او قومی از اهل  
 مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند نزد یک ابوهریرة گفت حمید پس گفت مرا ابوهریرة پر و بسوی او  
 من پس گو که پس تو سلام میفرستی بر تو و میگوید طعام ده مرا چیزی گفت پس نهاد سه قرص از آن در صحفه  
 و قدری از زیت و شک بعد از آن نهاد آنرا بر سر من و برداشتم آنرا بسوی ایشان پس و قتی که گذارسته

آنرا پیش ایشان اندک گرفت ابوهریره و گفت سپاس خداست یاری که سیر ساخت ما را از آن بعد از آنکه خود طعام ما کرد و اسود که عبارت از آب و خربا باشد پس تناول کردند قوم از طعام چیزی پس وقتی که باز گشتند گفت ابوهریره مرا ای پسر برادر من معامله نیک کن بار من خود و بدست مال و دور کن خاک و خاک را از ایشان و نیک کن جای ماندن ایشان وقت شب و نماز بگذار در گوشه از مکان ایشان زیرا که گوسفندان از جانوران بهشت اند قسم نبات یا گی که نفس من در دست اوست نزدیک است که بیاید بر مردمان زمانی که باشد رسته گوسفندان بهتر نزدیک صاحب آن از خانه مردان **صالح** عن **ابو حنيفة** ابن عبد الله بن ابي طهتان الطفيل بن ابي كعب اخبره انه كان ياتي عبد الله بن عمر فيغدو معه الى السوق قال فاذا عدنا الى السوق لم يمر عبد الله بن عمر على سقاط ولا على صاحب بئعة ولا مسكين ولا احد الا سلم عليه قال الطفيل فحدثت عبد الله بن عمر يوما فاستتبعتني الى السوق فقلت له وما تصنع في السوق وانت لا تقف على البيع ولا تسال عن السلع ولا تسوم بها ولا تجلس في مجالس السوق قال واقول اجلس بنا ههنا نتحدث قال فقال لي عبد الله بن عمر يا ابا بطن وكا الطفيل ذا بطن انما تغدو ومن اجل السلام تسلم على من لقينا طفيل بن ابي بن كعب مي آمدن عبد الله بن عمر بن عبد الله وقت صبح میرفت همراه بسوی بازار گفت طفیل پس وقتی که می رفتم بسوی بازار میگذشت عبد الله بر سق فروشی و در بر صاحب بعی و در بر سکنی و در بر بیچی مگر که سلام میکرد و بروی گفت طفیل پس آمدن من عبد الله بن عمر روزی پس طلب کرد از من که از بی او روم بسوی بازار پس گفتم او را چه چیز میکنی در بازار و تو نمی بینی بر بعی و سوال نمیکنی از کالای خرج مقرر نمیکنی کالای را نمی نشینی و در مجلسی از مجلس بازار گفت من میگویم بنشین همراه ما اینجا تا با یکدیگر سخن گوئیم پس گفت مرا عبد الله ای صاحب شکم و بود طفیل بزرگ شکم خراش نیست حال که وقت صبح میروم برای سلام تا سلام گوئیم با هر که ملاقات کنیم **طاهر** انه بلغه ان عبد الله بن عمر مكث على سورة البقرة ثمانين يوما يتعلمها عبد الله بن عمر وركب کرد سورة البقرة ثمانين سال می آموخت آن را **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلني من ائمة المتقين عبد الله بن عمر وعامليكم و میگفت بار خدا یا گردان مرا از ائمه متقیان **صالح** انه بلغه ان ابا الدرداء كان يقوم من جوف الليل فيقول نامت العيون وغاديت النجوم وانت على القيام ابو در و او بر بنیاست و در نصف شب پس میگفت بخواب رفتم چشم ما و فرو رفت ستاره

از این پیش ایشان اندا بگرفت ابوهریره و گفت سپاس خدا تعالی که سیر ساخت ما را از زمان بعد از آنکه بنو  
 طاهام نام کردند و اسود که عبارت از آب و خرابا باشد پس تناول کردند قوم از طعام چیزی پس وقتیکه باز  
 نشستند گفت ابوهریره مرا ای پسر برادر من معامله نیک کن بار من خود و بدست مال و دور کن خاک و  
 ماساک را از ایشان و نیک کن جای ماندن ایشان وقت شب و نماز بگذار در گوشه از مکان ایشان زیر را  
 و سفندان از جانوران پشت اندر قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست نزدیک است که بیاید بر  
 روان زمانی که باشد رسته گو سفندان بهتر نزدیک صاحب آن از خانه مروان **صالح** عن اسحاق  
 بن عبد الله بن ابی طلحة ان الطفیل بن اخی بعب اخبره انه کان یاتی عبد الله بن عمر فینعده و معه  
 السوق قال فاذا عدا فوالا الى السوق لم یبر عبد الله بن عمر علی سقاط ولا علی صاحب بئعته ولا  
 سکنین ولا احد الا سلم علیه قال الطفیل فحدثت عبد الله بن عمر یوما فاستتبعتنی الى السوق فقلت  
 وما تصنع فی السوق وانت لا تقف علی البیع ولا تسال عن السیلع ولا تسوّم بها ولا تجلس فی  
 الس السوق قال واقول اجلس بنا ههنا نتحدث قال فقال لی عبد الله بن عمر یا ابی بطن وکان  
 طفیل ذا بطن انما نعده و من اجل السلام نسلم علی من یقینا طفیل بن ابی بن کعب می آمد پیش عبد  
 بن عمر بن عبد الله وقت صبح میرفت همراه لبوی بازار گرفت طفیل پس وقتیکه میرفتم لبوی بازار میگذاشت عبد  
 بن عمر بر سقط فروشی و نه بر صاحب می و نه بر سکنی و نه بر مجلسی مگر که سلام میکرد و روی گفت طفیل پس آمد  
 عبد الله بن عمر و روی پس طلب کرد از من که از بی او روم لبوی بازار پس گفتم او را چه چیز سکنی در  
 او و تو نمی ایستی بر بی و سوال نمیکنی از کالای مزخرف نمیکنی کالای را و نمی نشینی در مجلسی از مجلس بازار  
 است و من میگویم بنشین همراه ما اینجا تا بایکدیگر سخن گوئیم پس گفت مرا عبد الله ای صاحب شکم و بود طفیل  
 در شکم خراش نیست حال که وقت صبح میروم برای سلام تا سلام گوئیم با هر که ملاقات کنیم **طاهر**  
 بلغه ان عبد الله بن عمر مکث علی سورة البقرة ثمانین ینعمها عبد الله بن عمر و رگ کرد  
 سورة بقره نمانست سال می آموخت آن را **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنی  
 ائمة المتقین عبد الله بن عمر دعا سیکر و میگفت بار خدا یا گردان مرا از ائمه متقیان **صالح** انه  
 ان ابالدرداء کان یقوم من جوف اللیل فیقول نامت العیون و غابت النجوم و انت  
 الیقوّم ابو در و او بر نیاست در نصف شب پس میگفت بخواب رفتند چشم ما و فرو رفت ستار

[illegible]